الحمد لله و

که کتاب فیض انتساب من تالیفات محمد دارا شکوه بادشاه نقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه

موسوم

بسفینة الاولیا

مشتمل بتذکرهٔ تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام حسب

فرمایش شاه محمد بخش صاحب متوطن قصبه لهرپور کهیری ملک شاه اوده بکفایت

و وساطت مولوی محمد نادر علی صاحب وکیل عدالت دیوانی صدر اگره

احسب مطبع مدرسه اگره در سنه ۱۸۵۳ع بحلیه طبع پوشید

فهرست کتاب سفینة الاولیا

سلسلہ علیہ قادریہ

سلسلہ شریفہ خواجگان بزرگوار

سلسلہ کبرویہ رحمہا

سلسلہ سہروردیہ

متفرقہ

ذکر نساء العارفات رض

ازواج مطہرات

الحمد لله والمنة

که کتاب فیض انتساب من تالیفات محمد دارا شکوه بادشاه نقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه

موسوم

سفینة الاولیا

که مشتمل بر تذکره تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام است

حسب فرمایش شاه محمد محسن صاحب متوطن قصبه لهرپور کهیری ملک اوده بکفالت

و وساطت مولوی محمد نادر علی صاحب وکیل عدالت دیوانی صدر اگره

باهتمام مستر بل صاحب بمطبع مدرسه اگره در سنه ۱۸۵۵ع حلیه طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی محمد سید المرسلین و علی آله و اصحابه
اجمعین الطیبین الطاهرین اما بعد اگرچه احوال و معجزات حضرت سید انام
و مناقب اصحاب و دوازده امام و مقامات اولیای عظام اظهر من الشمس
است و متقدمین و متاخرین در اکثر کتب معتبره عربی و فارسی مثبت گردانیده
اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقه مندرج است و بعد از
تجسس و تفحص بسیار یافته و دانسته میشود و خالی از اشکالی نبود بنابران این
فقیر حقیر محمد داراشکوه حنفی قادری خواست که اسامی و
تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کائنات بهترین موجودات

صلی الله علیه وسلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن رکین دین قویم و چهار برج
حصن حصین ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول
است با یازده امام دیگر که هر یک ثمره شجره اصطفا و قره باصره اجتبا و وارثان
علم حضرت سید الانبیا اند و ایمه اربعه که چهار دیوار خانه اسلام و مقتدای
فرقه انام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی در باب ایشان
وارد است علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل و اینجا مراد علما اولیاست
که علم ظاهری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیده و احوال ایشان
انچه از کتب معتبره بنظر در آمده بود بیرون آورده سلسله سلسله قلمی نماید
و جماعتی که ترتیب سلسله ایشان معلوم نشد ذکر اینها را در فصل علیحده
مندرج سازد تا طالب آن باسانی بر مطلب خویش فایز گردد و نیز
چون این فقیر را کمال اخلاص و بندگی باین طایفه علیه بوده روز و شب
جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و معتقدان ایشان
میدانست و از نتیجه تحریر شمه از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول
شد زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر بجست و جوی
و گفتگوی او خوش میدارد و سید انام علیه الصلوة والسلام فرموده اند

اگر کسی مائده نهد که برای هنابیده رحمت بارد تواند بود که او را از ان مائده
بیفایده نگرداند و نیز آن سرور صلعم فرموده من احب قوما فهو منهم
یعنی کسیکه دوست میدارد جماعه پس او ازانهاست والحمد لله والمنه
که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم بسفینة الاولیا گردانید

تمهید بدانکه مخلوقات الهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس الله
ارواحهم که ایشان بموجب آیه کریمه یحبهم و یحبونه عاشقان و معشوقان
خدای و محبان و محبوبان اویند و این طایفه علیه همیشه بوده اند و هستند
و خواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قایم و مستقیم است
پس چنانچه حضرت پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند
هرگز زمین را بی حجت ندارد و هرگز این امت را بی ولی ندارد و سند از
رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز امت من خالی نباشد
از طایفه که بر خیر باشند و همه چهل تن از امت من بر خوی ابراهیم علیه
السلام باشند پس بعد از انبیا هیچکس نزدیکتر از ایشان نیست بخدای
عز و جل و هیچکس بزرگتر از ایشان نیست و هیچکس محرم تر از ایشان نیست
و هیچکس کریمتر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر از ایشان نیست

وهیچکس بی نیازتر از ایشان نیست وهیچکس فاضلتر وکاملتر از ایشان نیست
وهیچکس عالمتر وعالمتر از ایشان نیست وهیچکس حلیمتر وخلیقتر از ایشان نیست
وهیچکس شجاعتر وسخیتر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابو عبدالله سلمی
رحمه الله پرسیدند که اولیای اله را بچه خبر شناسند در میان خلق گفتند
بلطافت زبان وحسن خلق وتازه روی وسخای نفس وقلت اعتراض
وپذیرفتن عذر وشفقت تام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی خداست
ونزدیکی ایشان نزدیکی او وجستن ایشان جستن اوست پیوستن با ایشان
پیوستن با وست وادب ایشان ادب اوست چنانچه شیخ الاسلام
حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره فرموده اند الهی
این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشانرا جست ترا یافت
وتا ترا ندید ایشانرا نشناخت وشیخ ابو الخیر حبشی رحمه الله گفته اند
جوانمرد باید که تا جوانمرد ببیند هر که جوانمرد را دید نه او را دیده که حق را دید
وطریقه این طائفه شریفه بر یک نهج نیست هر یکی را مشربی است چه بعضی
پنهانند وبعضی آشکار بعضی بامر الهی کرامات ظاهر کنند وبرین تقدیر
ظاهر ساختن کرامات لازم باشد وگرنه مطلب ایشان عالی تر از کرامات

کرامات است و بعضی از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نمی‌کنند و در
اخفای آن کوشند و بعضی مأمور نیستند یعنی هرچه از ایشان صادر شود بامر
ایزد است نکنند تا مأمور نشوند و نگویند تا نگویانند نخورند تا نخورانند و نپوشند
تا نپوشانند و طریقهٔ بعضی ترک و تجرید کمال است چنانچه گفته‌اند بیت
شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ٭ ترک کردن هر دو عالم را
و پشت پا زدن ٭ و بموجب آیهٔ کریمه قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
عمل می‌کنند و می‌گویند تا ترک بکمال نیست خاطر فارغ از ملال نیست و بعضی
با اسباب ظاهری دنیا می‌پردازند و طریقهٔ ایشان خلوت در انجمن است
و گویند بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن ٭ نی لباس و
نقره و فرزند و زن ٭ و بموجب آیهٔ کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله و اقام الصلوة عمل نمایند پس اعتراض و انکار ایشان بر ظاهر
کار و گفتار بر اسرار این گروه والا شکوه نباید کرد و شیخ الاسلام فرموده
سوال سایل از انکار است برین کار آنکس که ازین کار بوئی دارد او را با سوال
چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کند ازین کار محروم است
قومی مشغول اند ازین کار و قومی برین کار با انکار و قومی خود و بی‌خبر این کار

که باشند ملازمت ایشان باید کرد که شیخ الاسلام فرموده اند دیدار مشایخ
را غنیمت باید شمرد که اگر دیدار پیران از دست بشود آنرا در نتوان یافت آن
همیشه نبود و فوات همیشه باشد و دیدار ایشانرا غنیمت دان که هر گه شدن آنرا
تدارک نباشد و ابو عبدالله سنجری گفته اند سودمندترین چیزی مر مردمانرا
صحبت صالحانست و اقتدا بایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبرهای
دوستان خدا و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک
و صحبت بدان بد از کار بد حضرت سلطان ابراهیم ادهم فرموده اند شبی در
خواب دیدم که فرشته طوماری بدست داشت و چیزی می نوشت پرسیدم
چه می نویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم
من نه از ایشانم لیکن دوست دوستان اویم ایشانرا دوست دارم درین
بودم که در رسید و گفت طومار از سر گیر و نام ابراهیم را مقدم بر همه نویس که
دوست دوستان ماست و سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی فرموده
اند که اگر کسی را بیند که ایمان دارد باین طائفه و سخنان ایشانرا بپذیرد البته او را
بگویند تا مرا بدعا یاد آرد و هم سید الطائفه شیخ شبلی را میفرمودند که اگر از همه
عالم جایی که از آنچه میگویی در یک کلمه موافق تو بود دامنش را بگیر و حسین

و حسین ابن منصور حلاج رحمه الله گفته اند هر که سخنان اولیا ایمان آرد و از ان
چاشنی دارد او را از من سلام گویید و شیخ شروانی گفته اند که اگر پای دارید
بخراسان بروید بزیارت شخصی که ما را دوست دارد و نیز باصحاب خود گفته
اند که وصیت میکنم شما را به نیکویی با کسی که اینطائفه را دوست دارد و ملاقات
ایشان را نه بجهت آزمایش یا سوال یا طلب کرامت باید کرد با عتقاد و اخلاص
باید اند که سهل بن عبدالله تستری رحمه الله گفته اند از نشانهای بدبختی است
که دیدار و صحبت اولیا دست دهد و توفیق قبول نیابد و در دل انکار آرد
و ابو عبدالله مغربی قدس سره گفته اند که درویشان ایشان خدایی اند
برندگان بد برکت ایشان بلا از خلق منقطع شود و استاد اولیا محبوب
سبحانی حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند که ایشان پادشاهان دنیا
و آخرت اند و شیخ ابوالحسن غزنوی گفته اند اولیاء الله والیان عالم اند از
آسمان باران برکت اقدام ایشان می بارد و از زمین نباتات بصفای
احوال ایشان میروید و از کتب مشایخ تحقیق نموده شد که چهار هزار
اولیاء الله اند که ایشان را مکتومان گویند و ایشان هر یکدیگر را نشناسند
و جمال حال خود را ندانند و مستند تن دیگر از سر نهنگان و نگاه حق اند

که ایشانرا اخیار گویند و چهل تن دیگر را رجبیون نامند و چهل تن دیگر
را ابدال خوانند و هفت تن دیگر را ابرار گویند و چهار تن دیگر را اوتاد
نامند و سه دیگر را نقبا خوانند و دو هی دیگر را امامان گویند و امامان
در یمین و یسار قطب باشند و یکی را ازین طایفه قطب و غوث نامند
و این جمله یکدیگر را شناسند و هم محتاج باشند و جماعه دیگر را مفردان
گویند که ایشان از همه ممتاز و بی نیاز و عدد ایشان بر طاق باشد
و مرتبه ایشان مابین نبوت و صدیقیت باشد و این فقیر نیز امیدوار
است که الله تعالی برکت این طایفه در دنیا و آخرت توفیق عمل
نیک و نجات و رستگاری بخشد و از کمترین دوستان خود شمارد
و در زمرهٔ ایشان برانگیزد و از توجه ایشان ایمان نصیب گرداند

بیت از عمل خویش ندارم امید ❊ بر کرم تست مرا اعتماد ❊

بیان نسب اطهر و تاریخ ولادت باسعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و هجرت از مکه و وصول بمدینه و وفات حضرت رسالت پناه

بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم بهترین

بهترین ماسوی الله از اعیان و اشراف قبیلهٔ قریش اند هم از جانب
پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب
بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن
لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه
بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا
میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است
و از عدنان تا اسمعیل و از اسمعیل تا آدم علیهما السلام اختلاف
بسیار است ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه اسمعیل
و ابراهیم و نوح و شیث علیه السلام از اجداد کرام آنحضرت اند
اما از جانب مادر آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره
بن کلاب الی آخر نسبه صلی الله علیه وسلم و اسمای گرامی آنحضرت
بسیار است و از الجمله نود و نه مشهور است و نام نامی آنسرور علیه
الصلواة والسلام در توریت احمد و ضحوک و قتال و در انجیل جامد
و برهو ایتی فارقلیطا و در آسمان احمد و محمود است ولادت
باسعادت آنحضرت علیه افضل الصلواة باتفاق علما و اهل سیر بعد از

بعثت به پنج سال آنصورت رو نموده و گویند در شب دوشنبه بود و هجرت
آنسرور علیه الصلوٰة والسلام با صدیق رضی الله عنه در شب بیست و هفتم صفر
یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر
اهل سیر بر آنند که بیرون رفتن ایشان از مکه دوشنبه بود و بعضی بر آنند که
پنجشنبه بوده است و وجه جمع آنست که خروج از خانهٔ ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه
و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا بعکس بوده باشد والله اعلم
و باتفاق اهل سیر آن روز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منوره شدند روز
دوشنبه بوده از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بود در اختلاف است بعضی
بر آنند که اول ماه و بقولی دوم و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

واقعه هائله وفات آنحضرت صلعم

نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال
یازدهم از هجرت و بقولی دوم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه نیم شب
یا سحر و بقول بعضی روز سه شنبه در مدینه معظمه در حجره حضرت عائشه صدیقه
رضی الله عنها در آن مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم دفن کردند و سن شریف شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج و بقولی شصت

و بقولی شصت و بقولی شصت و دو و نیم سال بوده و بعضی علما در وجه جمع میان این اقوال گفته اند که قول اول بنا بر آنست که سال ولادت و سال وفات نشمرده اند و قول دوم بنا بر اعتبار سال ولادت و وفات است و آنکس که شصت گفته ما فوق عشرات را نشمرده و قول چهارم مبنی بر آن حدیث که عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است که پیش از او بوده و عمر عیسی علیه السلام یکصد و بیست و پنج سال بوده و این حدیث خالی از ضعفی نیست و الله اعلم بالصواب

حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است و لقب ایشان صدیق اکبر و عتیق و نام شریف ایشان عبد الله و هو ابن ابی قحافه بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب حضرت صدیق از جانب پدر و مادر که پسر عم و دختر یکدیگر بودند در مره که جد هفتم سرور کائنات است و جد ششم ایشان است به نسب آنسرور میرسد و ولادت صدیق اکبر بعد از واقعه فیل به دو سال و چهار ماه بوده و اول کسی که از پیران بی طلب معجزه به پیغمبر صلعم ایمان آورد ایشان بوده‌اند و در روز وفات حضرت رسالت

پناه بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دو سال و شش ماه
بوده و وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه
و بروایت اصح شب سه شنبه و بقولی جمعه بیست و دویم یا بیست و سوم
ماه جمادی الآخر است و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال
بوده و بقولی شصت و پنج سال و نقش نگین ایشان نعم القادر الله بود
و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلعم است چنانچه گویند
صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که تابوت مرا بدر روضه رسول
علیه السلام برید و بگویید که السلام علیک یا رسول الله این ابوبکر است باشتیاق
تو آمده اگر چنانچه اجازت شود در کشاده گردد درآئید و الا به بقیع برید راوی
میگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات
تمام نشده بود که پرده دور شد و آواز در بر آمد و ندائی بگوش ما رسید که
درآرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث
صحیحه بسیار وارد شده لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته
میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من
ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب و غروب نکرده است

نکرده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبری وعن عائشه رضی الله

قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه ادعی لی ابابکر اباک واخاک حتی

اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن ویقول قایل انا اولی ویابی الله

والمومنون الا ابابکر رواه مسلم مرویست از عایشه که گفت مرا رسول الله صلعم

در مرض موت خود بطلب ابابکر پدر خود را وعبد الرحمن برادر خود را

تا بنویسم مکتوبی را بجهت آنکه میترسم که دیگری آرزوی خلافت بکند وبگوید که

مستحق خلافت منم نه دیگر حال آنکه ابا میکند خدا تعالی ومومنان از خلافت

بغیر ابابکر را ❊ **امیر المومنین حضرت عمر فاروق** رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو حفص است ولقب فاروق اعظم ونام شریف عمر

وهو ابن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط

بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی ونام مادر ایشان

حنتمه بنت هاشم بن مغیره وقیل بنت هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر

بن مخزوم است بنا بر قول اول دختر عم ابوجهل وبقول ثانی خواهر ابوجهل

میشود ونسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب

که جد هشتم آنحضرت وجد نهم ایشان است میرسد وولادت ایشان

بعد از واقعه فیل بسیزده هم سال بوده و در ششم سال از بعثت آنسرور صلعم ایمان
آورده اند چهل کس انداز جماعه که بشرف اسلام مشرف گشته بودند و همان روز
این آیه کریمه در شان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المومنین
و در روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاخر سال سیزده هم هجری بر مسند خلافت
نشستند و شهادت ایشان سال بیست و سوم هجری شب یکشنبه غره ماه محرم
بوده و بروایتی روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه بیست و سه زخم رسیده
و در روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور قضیه وفات روی داد و مدت عمر
شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولی پنجاه و هشت سال و بقولی
پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان کفی بالموت
واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
چنانچه حکیم خاقانی گفته است بیت بنی حرم محمدی را ؛ چو لانگه بستر بستر یحیی را
چون زانکه بار شمس خفته ؛ پیشش دو خلیفه رخ نهفته ؛ چون یک الف و دو لام
الله ؛ بر سر شده هم نهاد و همراه ؛ و گویند که عیسی را علیه السلام متصل قبر فاروق
اعظم دفن خواهند کرد و این دو یار بزرگوار در میان دو پیغمبر نامدار مبعوث خواهند
شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر ابن الخطاب مشکوة یعنی

ع و مدت خلافت ایشان ده سال و شش ماه بوده و لقب ایشان الفاروق

یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری میبود عمر ابن الخطاب و قال

رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صوادیق یعنی گفت رسول الله صلعم عمر

حضرت امیر المومنین عثمان ذو النورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عمرو یا ابو لیلی یا ابو عبد الله است و لقب ذو النورین جهت

آن گویند که دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده و گفته اند

که هیچکس از آدمیان این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبر

در نکاح وی در آمده باشد مگر ایشان و آنسرور فرموده که اگر چهل دختر

میداشتم یکی را بعد از دیگری بعثمان میدادم و نام شریف عثمان و بو

ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف نام

مادر ایشان بیضا عمه آنسرور است صلعم که با عبد الله توامان بوده و نسب

ایشان از جانب پدر و مادر به نسب پیغمبر صلعم در عبد مناف که جد چهارم

آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت ایشان بعد از

کشتن شش سال از عام فیل واقع شده و در سال اول بعثت

بدلالت صدیق اکبر است ایمان آورده اند غره محرم سال بیست و چهارم

هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دوازده

سال بوده از ده روز کم و یازده سال و یازده ماه و بیست و دو روز نیز
گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضی گویند
نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند
و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه سیزدهم یا پانزدهم ذی حجه
در مدینه منوره شربت شهادت چشیده اند و نقش نگین ایشان لتصبرن
او لندمن بوده و قبر ایشان در بقیع است قال رسول الله صلعم لکل
نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم هر پیغمبر را رفیقی است
و رفیق من در بهشت عثمان است و قال رسول الله صلعم لیدخلن بشفاعة
عثمان سبعون الفا کلهم قد استوجبت النار یعنی گفت رسول الله صلعم
هر آینه داخل میشوند هفتاد هزار کس که همه مستحق عذاب دوزخ شده باشند
در بهشت

حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه

کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی و اسد الله
و نام شریف ایشان علی است و هو ابن ابی طالب ابن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن هاشم
بن عبد مناف است و ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است در روز

درون خانهٔ مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعه فیل سی سال و بعضی
گفته اند که ولادت ایشان در خانهٔ کعبه بوده و در سال بعثت رسالت پناه صلعم
یازده ساله بوده اند بعضی سیزده ساله گفته اند و اول کسیکه از صبیان ایمان آورده
ایشان بوده اند و در سال سی و پنجم یا سی و ششم از هجرت بر مسند خلافت نشستند
و مدت خلافت ایشان پنجسال و سه ماه بوده و بقولی چهار و نه ماه بوده وفات
ایشان شب دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری و بقولی روز جمعه
هفدهم ماه مذکور روی نموده و بعضی بیست و سوم گفته اند و مدت عمر شریف ایشان
شصت و سه سال یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین حضرت الملک
لله بوده گویند که حق سبحانه و تعالی برای حضرت امیر کرم الله وجهه دو بار رد شمس
کرد و آفتاب را از مغرب باز گردانید یکی در عهد رسول الله صلعم و یکبار بعد از
وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچه در شواهد النبوت مسطور است
که امیر المومنین علی امام حسن و حسین را رضی الله عنهما وصیت کرده بودند که چون
بمیرم مرا بر سر یری بنهید و بیرون برید و بغزنین که الحال به نجف شهرت دارد
برسانید و انجا سنگی سفید خواهید یافت که ازان نور درخشان است آنرا
بکنید در انجا کشادگی خواهید یافت مرا در انجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری

رحمه الله آورده اند که قبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در بلخ است
موضعی که بآستانه امیر مشهور است و در ینابیع (؟) جمعها آورده اند والله اعلم

قال رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
متفق علیه مشکوة گفت رسول الله صلعم مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون
است بموسی بغیر اینکه بعد از من پیغمبری نه قال رسول الله صلعم من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه صواعق یعنی گفت رسول
صلعم روز غدیر خم هر کس را هستم من مولای او پس علی مولای اوست
خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی و دشمن دار کسی را که دشمن
دارد اورا حضرت امیر امام اول اند از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم سلسلهٔ
جمیع اولیا بایشان منتهی میشود و ترتیب فضیلت چهار یار حضرت سید ابرار
بترتیب خلافت چنانچه در کلام الله در آخر سوره فتح اشاره بآن شده

محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا باید دانست و هر چهار یار را بهترین جمیع خلق
خدا بعد از انبیا باید شناخت که علماء اسلام برین متفق اند و این حقیر
در خواب بسعادت زیارت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین مشرف گشته

گشته چنانچه شبی در خواب می بیند که چهار کس بلباس سفید بزرگانه متعاقب
یکدیگر میروند فقیر از شخصی پرسیدم که اینها چه کسانند گفت چهار یار پیغمبر صلعم
فقیر از عقب ایشان روان گشت ایشان از دریای گذشته بر کوهی که بسیار
بلند بود بر آمدند و برابر هم ایستادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت صدیق اکبر
رسیده گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب فرمودند علیکم السلام
گفتم التماس فاتحه دارم فاتحه خواندند و بعد ازان بهمین روش بخدمت
حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفته فاتحه التماس نمودم ایشان نیز
خواندند و باز بهمین طور بخدمت ذو النورین و حضرت امیر المومنین علی
رضی الله عنهم سلام گفته و جواب شنیده التماس فاتحه کردم ایشان
نیز درباره این فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند بجهت یادگاری
مامور شده ایم و فقیر را با عنایت خاصی رخصت فرمودند و این خواب
را از بیداری بخت و سعادتمندی کونین خود میداند که بچنین عطیه عظمی
مشرف گشته الحمد لله علی ذلک حضرت امیر المومنین
حسن رضی الله عنه کنیت ایشان ابو محمد است و لقب تقی
و سید نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان

امام دویم از ایمه اثناعشر ولادت ایشان بمدینه منوره است در نیمه رمضان
سال سوم از هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشانرا بهدیه پیش رسول صلعم
بر قطعه حریر نوشته آورده گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند برسول
صلعم از سینه تا بفرق سر و مدت عمر شریف ایشان چهل و هشت سال
بوده و مدت خلافت ششماه و وفات ایشان در یازدهم ربیع الاول
سال پنجاه هجری بوده و مشهور آنست که ایشانرا خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع

چنانچه ... مشهور است ... خاتون او جعده ... زهر داده

امیر المومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبدالله و لقب شهید و سید و نام حسین و هو ابن علی
بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان امام سوم و ابو الایمه اند و ولادت
ایشان در مدینه بود روز شنبه چهارم شعبان سال چهارم از هجرت
و گویند مدت حمل ایشان ششماه بوده است و هیچ فرزندی ششماهه نمانده
است مگر ایشان و حضرت یحیی بن ذکریا علیه السلام و میان ولادت امیر
المومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام
حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشانرا حسین
نام نهاده اند و ایشانرا جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین

از نور جبین مبین و درخشنده رخساره بدلشان راه می برند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم کشتی میگرفتند رسول صلعم حسن را فرمودند که بگیر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ را میگوئی که خورد را بگیر رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل علیه السلام حسین را میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشورا وقت نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری رو داده آورده اند روز قتل امام حسین رضی الله در بیت المقدس هیچ سنگی را برنداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند و از روز خون از آسمان بارید و قبر ایشان در کربلا

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو الحسن و ابوبکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و نام علی و هو ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند ولادت ایشان بمدینه منوره بوده است در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانو است دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود با چهار نسبت از نام و مدت

شریف ایشان شصت ویکسال یا شصت و دو سال و بقولی پنجاه
شش سال وفات ایشان در شب پنجشنبه محرم سال نود و چهار هجری
نود و پنج روی نموده گفته اند که هرگاه ایشان وضو میکردند گونه مبارک
ایشان زرد میشد و لرزه براندام ایشان می افتاد چون ازین باز
میپرسیدند فرمودند پیش کی خواهیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک بقبر حضرت امام حسن رضی الله عنه

امیر المومنین امام محمد باقر رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر است و لقب باقر و نام محمد و هو ابن علی بن حسین رضی الله
عنهم و ایشان امام پنجم اند ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از
امیر المومنین حسین رضی الله عنه بسه سال بوده روز جمعه سوم ماه صفر
سنه پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود و بنت امیر المومنین
حسن بن علی المرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلعم بایشان سلام رسانیده اند
چنانچه گویند جابر رضی الله عنه گفت روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود
ای جابر شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان
من و ویرا محمد بن علی بن حسین گویند خدا تعالی ویرا نور و حکمت خواهد داد
ازمن سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال

سال و بقولی شصت و سه و بقول واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری
از امام جعفر صادق منقول است که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال
بود و وفات ایشان در سال یکصد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن
معین در سال یکصد و پانزده و بقول مدائنی یکصد و هفده بود و قبر ایشان
در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی الله عنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبدالله است یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام
و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام
ششم اند و نام مادر ایشان فرده بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنهم و مادر ام فرده اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق
است رضی الله عنه و نسبت خرقه حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه
از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیرالمؤمنین
علی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر والده خود قاسم بن محمد بن ابی بکر
است و ایشانرا از سلمان فارسی و ایشانرا از صدیق اکبر رضی الله
ولادت ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه

در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف
ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنج سال بوده و وفات
ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال
یکصد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبدیست
که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند
رضی الله عنهم و در کشف المحجوب آورده اند که امام جعفر صادق رضی
الله عنه روزی با موالی خویش نشسته بودند و میگفتند بیائید تا بیعت
کنیم و عهد گیریم که هرکه از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را
شفاعت کند گفتند یا ابن رسول الله صلعم ترا بشفاعت ما چه حاجت که جد تو شفیع
جمله خلایقست ایشان فرمودند که با این افعال خود شرم میدارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم و لقب کاظم نام موسی و هو ابن
جعفر الصادق رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم اند از ائمه اثنا عشر
و ولادت ایشان با ابوا بوده میان مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر
در سال یکصد و بیست و هفت هجری و مادر ایشان ام ولد بوده

بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر رضی الله عنه ویرا خریده با امام جعفر صادق
او را داده بودند و از وی خیر اهل الارض امام موسی بن امام جعفر
رضی الله عنهما متولد شدند و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و چهار سال
و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و وفات ایشان روز جمعه ششم و بقولی
هفتم و بقولی در نصف رجب سال یکصد و هشتاد و نه هجری در حبس
هارون الرشید جزاه الله واقع شد و قبر ایشان در بغداد است در
مقبره که مشهور است بمقبره قریش

امام موسی علی رضا رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است چون کنیت پدر وی از امام موسی کاظم
رضی الله عنه آرند که فرموده اند ویرا عطا کردم کنیت خود و لقب رضا است
و نام علی و هو ابن موسی بن جعفر رضی الله عنهم و ایشان امام هشتم اند
ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر در سال یکصد
و پنجاه و سه هجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه به پنج سال و بقولی هشتم شوال و بقولی هفتم و بقولی ششم در
سال مذکور و نزد بعضی در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و ماد،

ایشان ام ولد بوده اند نکتم نام داروی نی و نجمه و شمانه و ام البنین نیز گفته
اند و ایشان کنیزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
رضی الله عنه و آورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید
که فرمودند نجمه را به موسی پسر خود ببخش و زود باشد پسری بوجود
آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام رضا رضی الله عنهما روایت کند
که گفت چون برضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل میشنیدم در زمانی که بوجود آمد دستها
بر زمین نهاد و روی بر آسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانکه
کسی سخن گوید و مناجات کند و مدت عمر شریف ایشان چهل
و نه سال بوده بقولی چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال
است وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد
از روستاق نوقان روز جمعه بیست و یکم یا نهم ماه رمضان سال
دو صد و هشت هجری گویند مامون ولد هارون حضرت ایشان را طلب داشت
و پیش وی طبقهای میوه نهاده بودند و خوشه انگور در دست داشت و میخورد
چون ایشان را دید از جای برجست و با ایشان معانقه کرد و ایشان را بنشاند

بنشاند و آن خوشهٔ انگور را بایشان داد و گفت یا ابن رسول الله
ازین انگور خوبتر دیده‌ٔ ایشان فرمودند که انگور نیکو از بهشت باشد پس مامون
گفت ازین انگور بخور رضا رضی الله عنه فرمودند مرا معاف دار مامون
مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر ما را متهم میداری و از دست امام آن
خوشه را بگرفت و بعضی را ازان انگور بخورد و دیگر بار انگور برضا رضی الله عنه
داد و ایشان دو سه دانه بخوردند و بیند اختند و برخاستند مامون
گفت بکجا میروی گفت بدانجا که فرمودی و چیزی بر سر مبارک خود پوشیده
بیرون آمدند و بفرمودند تا در سرای به بندند و بر فراش خود بخفتند
و در آنوقت امام محمد تقی فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در
یکساعت نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی الله عنه ایشانرا بسینهٔ مبارک
خود کشیده میان دو چشم ایشانرا ببوسیدند و بر بستر خود بردند
و ایشان نیز روی بر روی پدر خود نهادند و با ایشان سخنان پنهان
گفتند و همانوقت رحلت فرمودند و قبر ایشان در قبهٔ قبر
هارون الرشید است به قبه که در سرای حمید بن قحطبة
الطائی است و آن قریه امروز معموره کلانی است و مشهد اشتهار دارد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر است ایشانرا ابو جعفر ثانی نیز گفته اند و لقب
تقی و جواد و نام محمد و هو ابن علی بن موسی بن جعفر صادق رضی
ایشان امام نهم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز جمعه دهم رجب
در سال یکصد و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانه
و ام ولد بوده و بعضی گویند که از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف
بیست و پنج سال بوده وفات ایشان روز سه شنبه ششم ذی حجه سال
دو صد و بیست هجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان
در بغداد است در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی الله عنه
گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضی از کوچهای بغداد
با جمعی از کودکان ایستاده بودند اتفاقا مامون بقصد شکار بیرون
رفت گذروی برانجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد
رضی الله عنه بر جای ایستاده بودند چون مامون نزدیک رسید
ایشانرا دید و ایشانرا خدا تعالی در دلها قبولی عظیم داده بود اسپ
خود را نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه

راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای امیر المومنین راه تنگ نیست که بر فتن
آن را بهر تو کشاده گردانم و مرا جریمه نبود که از تو بترسم بگریزم و حسن ظن
بتو داشت که بی جریمه آزار به پچکس نرسانی مامون را الکلم و صورت ایشان
بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند
کیستی فرمودند رضا رضی الله عنه و ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان در آورد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ایشان را ابی الحسن ثالث گفته‌اند
و لقب هادی و زکی و عسکری و به نقی مشهور اند و نام علی ابن محمد بن
موسی بن جعفر صادق رضی الله عنه و ایشان امام دهم اند ولادت
ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال
دو صد و چهار هجری و بقولی دو صد و سیزده و مادر ایشان ام ولد
بوده شمانه نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف ایشان
چهل یا چهل و یک سال بوده است و وفات ایشان در سر من رای
که از نواحی بغداد و بسامره مشهور است روی داده روز دوشنبه آخر ماه
جمادی الاول و بقولی سیوم جمادی الآخر دو صد و پنجاه و چهار هجری

در زمان خلافت مستنصر بالله واقع شده و قبر ایشان هم در سرای ایشان است که در سر من رای داشتند گویند که متوکل را خانه بود و در وی مرغان بسیار که هرکس بآنجا درآمدی اختلاف آوازها و شور آنها نه سخن کسی را توانستی شنود و نه کس سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه بآنخانه درآمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی آواز و شور آغاز کردندی

امام حسن عسکری رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خالص و سراج و بعسکری مشهور اند و نام حسن و هو بن علی بن محمد بن علی رضا رضی الله عنه و ایشان امام یازدهم از ائمه اثنا عشر ولادت ایشان بمدینه بود در سال دو صد و سی و یک و بقولی دو صد و سی و دو هجری و مادر ایشان ام ولد بوده سوسن نام و بقولی هادی رضی الله عنه ویرا حدیث نام نهادند و مدت عمر شریف ایشان بیست و نه سال و بقولی بیست و هشت سال بوده وفات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول سال دو صد و شصت در سر من رای اتفاق افتاد و قبر ایشان

ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سرمن رای شخصی گفته که در زندان
بودم از تنگی زندان فکر دلی قبیه بزرگی رضی الله عنه شکایتی نوشتم و میخواهم
که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم و ننوشتم در جواب من نوشت
که امروز نماز پیشین را در خانه خود خواهی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان
بیرون آوردند و نماز در خانه خود گذاردم ناگاه دیدم که قاصدی آمد و برای
من صد دینار آورد همراه آن کتابتی و دران نوشته که هر وقت
ترا حاجتی باشد آنرا طلب و شرم مدار که انچه طلب کنی بآن خواهی رسید

حضرت امام محمد رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن
محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم و ایشان امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر
بقول اهل سنت و جماعت ولادت ایشان در سرمن رای بوده است
در بیست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه هشت هجری و مادر ایشان
ام ولد بوده صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس و روایت کرده اند
که چون ایشان متولد شدند بدو زانو در آمده انگشت سبابه بجانب
آسمان برداشتند پس عطسه زده گفتند الحمد لله رب العالمین سال

دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش که این را امامیه
تاریخ اختفای ایشان میدانند و اهل سنت و جماعت همین را تاریخ
وفات میشمارند و میگویند که امام مهدی آخر الزمان بعد ازین نزدیک
به نزول حضرت عیسی علیه السلام متولد خواهند شد و مذهب
اهل حق این است والله اعلم بالصواب بدانکه اگرچه کرامات و فضیلت
و خوارق عادات ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم زیاده ازان است که بقید
تحریر درآید هریک ازایشان را حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه
تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسله اکثر مشایخ کبار به بعضی
ازایشان میرسد لیکن بجهت اختصار مجملی ازان مثبت گردانید
و از ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم بس بزرگ و فرزندان خلف رسول
الله صلعم باید دانست و رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش
را در دوستی و محبت اهل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت
و کرامت اهل البیت منحصر درین دوازده تن ندانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و
کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت و کمال از اهل بیت
بسیار بوده اند چه در طبقات ایمه اثنا عشر و چه متاخر ازایشان

حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است و ایشانرا سلمان بن اسلام میگفتند
از کبار صحابہ اند و پیغمبر صلعم در شان ایشان فرمودند کہ سلمان رجل منا اہل البیت
یعنی سلمان از اہل بیت ماست و انتساب ایشان در علم باطن بصدیق اکبر است
رضی اللہ عنہ وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سہ ہجری و مدت
عمر شریف ایشان بقولے یک ہزار و پانصد و بقولی سیصد و پنجاه
و بقولے دو صد و پنجاه سال است و این قول صحیح است

حضرت اویس قرنی رضی اللہ عنہ

نام شریف ایشان اویس است از اہل نجد بوده اند قرن قبیلہ ایست کہ ایشان
منسوب اند بدان حضرت رسول صلعم ایشانرا خیر التابعین ستایش
فرموده اند و ایشان در زمان پیغمبر علیہ السلام بوده اند لیکن از دو سبب
ملازمت آنحضرت صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیری کہ داشتند
و دیگر از کمال غلبہ حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود
و والده صرف مینمودند بجہت موافقت آنحضرت صلعم کہ در جنگ دندان
مبارک شہید شده بود چون معلوم نبود کہ کدام دندان شہید شده

دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلعم وصیت کرده بودند که
خرقهٔ مرا باویس رسانیده بگویند که امت مرا دعا کند امیر المومنین عمر در ایام
خلافت با امیر المومنین علی رضی الله عنهما خرقهٔ مبارک را نزد اویس برده درخواست
دعا بجهت امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفند
قبیلهٔ ربیعه و مضر که در عرب هیچ قبیله آنقدر گوسفندان نداشت از امت
پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوه چنین مسطور است
که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند که
قبر کنند بسنگی رسیدند که قبر وی در آن کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند
که کفن سازند در جامه دان وی جامها یافتند که دست بافت هیچ آدم
نبود وی را از آن کفن ساخته در آن قبر دفن کردند و صاحب کشف المحجوب
و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه
آمد بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات
ایشان بقول اول در سیوم رجب سال بیست و دو هجری و بقول ثانی
در سال سی و هفت هجری بود و امام عبد الله یافعی
رحمه الله در روضة الریاحین هر دو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

کنیت ایشان ابوسعید است ایشان گوهر فروش بوده‌اند و ازین جهت حسن لولایی نیز میگفتند و از کبار تابعین اند امیر المومنین عمر را با صد و سی کس از صحابه رضی الله دیده اند گویند مادر ایشان از موالی ام سلمه بوده رضی الله عنه نقلست که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند مسلمانی در کتابست و مسلمانان در زیر خاک دیگر پرسیدند که ای شیخ دلهای ما خفته است که سخن تو در آنها اثر نمیکند چه کنیم فرمودند کاشکی خفته بودی که چون خفته را بجنبانی بیدار شود دلهای شما مرده است که هر چند بجنبانید بیدار نمیشود ولادت ایشان در سال بیست و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و نه سال وفات در پنجم رجب سال یکصد و ده هجری و قبر ایشان در بصره که سابق آباد بود و نزدیک به بصره که الحال آباد است واقع شده

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعه مدینه و در خانه عمه خویش حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها تربیت یافته اند یحیی بن سعید فرموده اند

که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد بن روایت که هیچ یکی را عالم تر از وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقول است که اگر مرا خلافت باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده و بقولی یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو حنیفه است و لقب امام اعظم و نام نعمان و هو ابن ثابت و ایشان از تابعین اند و امام اول اند از ائمه اربعه و با امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشتند و هفت کس را از صحابه کبار دیده اند و از ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر ابن عبد الله عبد الله بن انس عبد الله بن ابی اوفی عبد الله بن حرث بن جزء زبیدی معقل بن یسار واثله بن اسقع رضی الله عنهم و استاد علم فضیل و عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی بوده رحمهم الله و صاحبین نیز شاگرد ایشانند که امام ابو یوسف و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب در تعریف ایشان امام امامان و مقتدای سنیان شرف فقها و عز علما نوشته اند گویند هرگاه بطواف روضه رسول صلعم میرفتند می گفتند

می گفتند السّلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد و علیک السلام یا امام المسلمین و یحیی ابن معاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم گفتم یا رسول الله این اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابو حنیفه فرمود که نزد علم ابو حنیفه و خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته اند که وجود امام اعظم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر ماست صلعم بعد از قرآن مجید مذهب او مذهبی است که عیسی علیه السّلام بعد از نزول چهل سال موافق آن مذهب حکم خواهند کرد و گویند که در آخر بار بطواف خانهٔ کعبه رفتند شبی بر پای ایستاده نصف قرآن را بر یک پای و نصف دیگر را بر پای دیگر ختم نمودند و گفتند که ما عرفناک حق معرفتک و لکن عبدناک حق عبادتک هاتفی آواز داد که ای ابو حنیفه شناختی مرا انچه حق شناختن بود و عبادت کردی مرا انچه حق عبادت کردن بود پس آمرزیدم ترا با تابعان تو آورده اند که رسول صلعم آب دهن مبارک خود را بانس بن مالک بامانت سپرده بودند که این را بابو حنیفه خواهی رساند و آن در لب انس رضی الله عنه آبله شده بود تا در ایام طفولیت بامام اعظم رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سفیان

رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگذاردند و تا سی سال نماز بامداد
را بطهارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند که تا امام اعظم رضی الله عنه
در حالت حیات بودند با آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله
تعالی چهار سال گذشته بود و از مادر متولد نشدند و در همان شب که
حضرت امام شافعی تولد نمودند ولادت حضرت امام اعظم رضی الله
عنه در سال هشتاد هجری و مدت عمر شریف هفتاد سال بوده
و قبر ایشان متصل شهر بغداد کهنه است

حضرت امام مالک رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام مالک و هو بن انس بن مالک
رضی الله عنه و ایشان در جمیع علوم دینی امام دویم از ائمه اربعه و
استاد امام شافعی اند رحمهم الله ولادت ایشان در سال نود و پنج
و بقولی نود و چهار و بقولی نود و هفت هجری بوده و وفات
در ربیع الآخر سال یکصد و هفتاد و نه هجری روی داده و قبر
ایشان در بقیع غرقد است

حضرت امام شافعی رضی الله عنه

وفات امام ابوحنیفه رضی الله عنه در رجب و بقولی در شعبان و بقولی در نصف شوال و بقولی در نیمه اول رمضان ... شافعی از تصنیف ... من السوانح ...

کنیت ایشان ابو عبد الله است و لقب شافعی و نام محمد و هو ابن ادریس
از قبیله قریش اند و نسب ایشان بهشت واسطه از جانب پدر بعبد المطلب
بن هاشم که جد رسول صلعم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن
است و هی بنت حمزه بن القاسم بن زید بن حسن بن علی ابن ابی طالب
و ایشان قرشی هاشمی علوی فاطمی اند و امام سوم اند از ائمه اربعه تا در مدینه
بودند پیش امام مالک کسب علوم مینمودند بعد ازانکه بعراق آمدند با امام محمد
بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند استفاده نمودند ولادت ایشان
بغزه و بقولی در عسقلان و بقولی در منا سال یکصد و پنجاه هجری واقع
شده و وفات روز جمعه سلخ ماه رجب سال دو صد و چهار روی
داده و قبر ایشان در قرافه مصر است گویند در هفت سالگی حفظ قرآن
نمودند و در پانزده سالگی فتوی میدادند سفیان ثوری رحمه الله فرمودند
که اگر عقل شافعی وزن کردندی با عقل یک نیمه خلق عقل او راجح آمدی

حضرت امام احمد حنبل رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد یا ابو عبد الله است و نام محمد و هو ابن محمد بن حنبل
امام چهارم اند از ائمه اربعه و شاگرد امام شافعی اند ولادت ایشان

به بغداد است در سال یکصد و شصت و چهار هجری و مدت عمر هفتاد
و نه سال وفات هم به بغداد وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول
در سال دو صد و چهل و یک هجری روی داده و قبر ایشان نیز
در بغداد است گویند چون در بغداد معتزله غلبه نمودند و امام را گرفتار شطط
تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس به سرای خلیفه بردند و سرهنگی
بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من
دزدی کردم هزار چوبم زدند اقرار نه نمودم تا عاقبت رهائی یافتم
منکه در باطل چنین صبر کردم تو که بر حقی اولیتر باشی امام احمد فرمودند
که این سخن یاری بود مرا و ایشان را با وجود کبر سن بعقابین کشیدند و هزار
تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوی نگفتند و در آن میان بند ازار از
ایشان گشاده شد و دستهای ایشان بسته بودند و دو دست از
غیب پدید آمد و بست چون این برهان بدیدند رها کردند و هم ازان آزار
برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست اشاره میکردند و بزبان
می گفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدر اینچه حالت است فرمودند
وقتی با خطر است چه جای سوال است بدعا مدد کن که از حاضرانی که بر

که بر بالین اندکی ابلیس ست که در برابر ایستاده و خاک او بابر سر میزد و میگوید

که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یکنفس مانده

است جای خطرست نه جای امن و چون وفات کردند جنازه ایشان را بر گرفتند

مرغان می آمدند و خودرا بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان

شدند و زنار می انداختند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد الرسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین

حضرت ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشان را ستایش

میفرمودند اول کسی را قاضی القضاة خواندند با وجود آنکه بقضا اشتغال

داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است که در وقت رحلت

میفرمودند که هر چه فتوی دادم برگشتم الا آنچه موافق کتاب و سنت رسول خدا است

صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در بیست و هفتم رجب سال یکصد و هشتاد

و دو هجری و مدت عمر هفتاد سال و قبر در بغداد است ؏

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسط متوطن

گفتند و درینجا امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان
از اهل شام بوده حضرت امام محمد شاگرد رشید حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه
و علم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف و ایشانرا
صاحبین هم امی‌گویند صاحب تصانیف کثیره بودند امام شافعی رحمه الله
شاگرد ایشانند سلطان المشایخ در ملفوظ حضرت گنج شکر می‌نویسند که امام
شافعی در کتاب امام محمد می‌نگریستند و می‌گفتند که اگر بگویم قرآن بلغت محمد بن حسن
نازل شده است رواست هر آئینه می‌توانم گفت بواسطه فصاحت وی
وفات ایشان چهاردهم جمادی الآخر در سال یکصد و هشتاد و نه هجری بوده
و قبر در ری است چون ذکر ائمه اربعه رضی الله عنهم که بمنزله چهار عنصر دین اند
و استقامت مذهب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشانست
و ذکر ایشان تمام شد شروع در ذکر اولیای کبار کرد اگرچه در نفحات الانس
و کشف المحجوب و تذکرة الاولیا و دیگر کتب احوال ایشان بتفصیل مذکور است
لیکن سلسله ظاهر نمیشد بنا بر آن این فقیر هر سلسله را جدا جدا بیان می‌نماید
و بعضی از مشایخ متقدمین که سلسله ایشان مسموع نشد در فصل علیحده ذکر
خواهد نمود و انتساب مریدان بمشایخ بسه طریق است یکی بخرقه دوم بتلقین

بتقالین سوم بصحبت و خدمت و تادیب آن و خرقه دو است خرقه ارادت
و آنرا جز یک شیخ روا نباشد و دوم خرقه تبرک و آن از مشایخ بسیار بجهت
برکت گرفتن روا باشد

بیان سلسله متبرکه علیه عالیه قادریه که منسوب بحضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر رض

و این سلسله علیه را بعد از آنحضرت قادریه می نامند و بالاتر از ایشان
تا حضرت سید الطائفه جنیدیه می خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره

کنیت ایشان ابو محفوظ است و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیروزان
و بعضی گفته اند معروف ابن علی الکرخی و با و الدین در دین ترسا بوده بدست
امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه مسلمان شده در مذهب امام اعظم بوده
اند و حضرت امام علی بن موسی را بایشان کمال عنایت و محبت بوده
و آنچه یافته اند از تربیت و برکت خدمت امام رضی الله عنه بوده و دربانی
امام میکرده اند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف بودی معروف بوده
بدنیا داود طائی که در علم شاگرد ابو حنیفه رضی الله عنه و در طریقت مرید

حبیب راعی است صحبت داشته اند و حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی الله
عنهم نقلست که یکروز طهارت ایشان شکست و همان تیمم کردند گفتند اینک
دجله تیمم چرا می کنید فرمودند که تواند بود که تا آنجا برسم بی وضو بمیرم گویند
بر در امام رضا رضی الله عنه روزی مردم ازدحام کردند و پهلوی معروف
قدس سره شکستند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتی کن گفتند
پیش ازانکه بمیرم پیراهن مرا بصدقه ده که میخواهم از دنیا بیرون روم برهنه
چنانکه آمده بودم لاجرم در تجرید بهتا نداشتند صاحب کشف المحجوب گفته اند
که معروف را مناقب و فضایل بسیار است و اندر فنون علم مقتدای قوم بوده است
و حضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوانمردان سه چیز بود یکی وفای بیخلاف
دیگر ستایش بیجود و دیگر عطای بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دوصد
هجری بوده و قبر در بغداد است بدعا کردن و زیارت بدانجا روند مجربست
هرکه دعا کند مستجاب شود **حضرت شیخ سری بن المغلس السقطی**
قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است و مرید حضرت شیخ معروف
کرخی و مقتدای زمان و شیخ وقت و امام اهل تصرف و در اصناف علم
کامل بوده اند ایشان فرمودند مرد آنست که در میان بازار بحق مشغول باشد

باشد و خرید و فروخت نماید و یک لحظه از الله تعالی غافل نباشد و نیز فرموده
قوی ترین تو بها آنست که بر نفس خود غالب آئی و فرموده‌اند ادب ترجمان
دل است و فرموده‌اند هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز
بود و فرموده‌اند که پنج چیز است که قرار نگیرد در دل اگر در آن چیز دیگر بود خوف
خدای و رجا بخدای و دوستی بخدای و حیا از خدای و انس بخدای
و فرموده‌اند که خلق آنست که خلق را از نجانی و فرموده‌اند که هر روز چند
بار در آئینه می نگرم از بیم آنکه مبادا از شومی گناه رویم سیاه شده باشد
سید الطایفه شیخ جنید فرموده‌اند که هیچکس را در عبادت کامل تر از سری
سقطی ندیدم که نود و هشت سال بگذشت و پهلو بر زمین ننهاد مگر در بیماری
مرگ و هم فرموده‌اند که وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید
مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خدا تعالی گفتم این سخن اگر پیشتر
میگفتی با تو صحبت نمیداشتم وفات ایشان بامداد سه شنبه سوم ماه
رمضان سال دو صد و پنجاه هجری بوده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شاه سید الطایفه شیخ جنید بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابو القاسم است و لقب سید الطایفه و طاوس العلماء

قواریری و زجاج و خزاز و قواریری و زجاج از آن گویند که پدر ایشان محمد
بن جنید بابت آبگینه فروختی و الد سید الطایفه از نهاوند بوده اند و مولد
و منشاء سید الطایفه به بغداد بوده مذهب سفیان ثوری داشتند
مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرجع مشایخ کبار مطلع
سعادات و انوار بحر حقایق و اسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت
مقتدای زمان اوتاد جهان و از ایمه و سادات این قوم بوده اند و با
حارث محاسبی محمد قصاب صحبت داشتند و رویم و ابوالحسن نوری
و شبلی و خراز و غیره و مشایخ جمع سلسلها نسبت بایشان درست
کنند و منسوبان ایشان را جنیدیه خوانند و از نجهت ایشان را سید الطایفه
و امام ایمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت و مجلس از مشایخ متقدمین
و متاخرین بر ظاهر و باطن ایشان انگشت نتوانست نهاد و مقبول همه بودند و
بنای طریقه ایشان بر صحو است و معنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل
بیان کرده اند روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مریدرا درجه بلندتر از پیر
باشد گفتند بلی برهان این ظاهرست جنید را درجه فوق درجه منست آ
خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب نباشم که

شیخ ابوجعفر حداد گفته اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید سی سال نماز خفتن گذارده برپای باستادی و تا صبح الله گفتی بس هم بدان وضو نماز بامداد بگذاردی پیغمبر فرمودند خدای تعالی سی سال بزبان جنید با جنید سخن گفت و جنید درمیان نه و خلق را خبر نه و نیز میفرمودند که یک روز دلم نشده بود گفتم الهی دلم باز ده ندای شنیدم که یا جنید ما دل بدان ربوده ایم تا بما بمانی تو باز میخواهی تا باغیر ما بمانی نقلست که یکی از بزرگان رسول صلعم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی درآورد رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی بدیگری چون دهم فرمودند که چندانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات بود مرا با جنید مباهات است حضرت شیخ سماع و وجد هرگز نمی فرمودند و بظاهر و باطن بشرع شریف آراسته بودند نقلست که روزی سخن می گفتند مریدی نعره بزد او را ازان منع کردند و برنجانیدند و فرمودند اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان باز بسر سخن شدند و آن جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجای رسید که طاقتش نماند هلاک شد

چون رفته او را دیدند در میان خلق خاکستر شده بود نقلست که در بغداد
روزی دزدی را آویخته بودند دیدند و برفتند و پای دزد را بوسیدند
مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد
بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقلست
که در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش
بود فرمودند آنوقت که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند
که مرد بسیرت مرد آید و نه بصورت و هم فرموده اند که هرکه شناخت خدا را
هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز
نتوان یافت هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست
که بار خویش بر خلق ننهی و هرچه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز
است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت شفقت آنست که بطوع ایشان
دهی و آنچه طلب میکنند و منت بر ایشان ننهی که ایشان طاقت آن ندارند
و سخنی نگویی که ایشان ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند
با کسی که هر نیکویی که با تو کرده باشند بروی فراموش بود پرسیدند هیچ چیز هست
فاضلتر از زیستن فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بنده کیست

کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد بود و پرسیدند راه بخدای چگونه است
فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و ضلالت کردی بحق پیوستی نقلست
که فرمودند شبی بنماز مشغول بودم هر چند جهد کردم نفس من مرا در یک
سجده موافقت نمیکرد و هیچ تفکر دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم
از خانه بیرون آیم چون در بگشادم جوانی دیدم خود را در گلیم پیچیده و بر در سرای
سر در کشیده چون مرا بدید گفت تا ازین زمان در انتظار تو بودم گفتم تو بودی
که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله مرا جواب ده چگونه درد نفس که
هرگز درد او را داروی گردد یا نه گفتم آری چون مخالفت هوای خود کند
درد او دوای او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای
نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برخاست
و برفت من ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت وفات ایشان روز شنبه
بیست و هفتم رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ
یافعی دو صد و نود و هفت نوشته و بقولی دو صد و نود و نه بوده و قول
اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید
تسبیح می گفتند و بانگشت عقد میگرفتند با چهار انگشت عقد بستند

وانگشت سبحه را واگذاشتند وگفتند بسم الله الرحمن الرحیم وچشم
پوشیده ورحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آبی
بچشم ایشان رساند ناگاه هاتفی آواز داد که دست ازدیده دوست بازدار که
چشمی که بنام ما بسته شود جز بلقای ما نگشاید پس خواست که انگشت که عقد
کرده بودند بگشاید آواز آمد که انگشتی که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما
گشاده نگردد چون جنازه برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هرچند کهم
آنرا میراندند نمیرفت تا آواز داد که خود را و مرا مرنجانید که چنگل من بمسمار عشق
برگوشه این جنازه دوخته اند و امروز قالب جنید نصیب کروبیان است
که اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا با ما پریدی
و قبر ایشان در بغداد است ۵

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بعضی گویند دلف
بن جحدر مرید خاص شیخ جنید اند و خرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ ابو سعید گفتند
که هر قومی را تاجی هست و تاج این قوم شبلی است و مالکی المذهب بودند بعضی گویند
اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است و در طبقات سلمی مذکور است

است که خراسانی الاصل بغدادی المولد والمنشا اند و بقولی مولد ایشان
سامره و اصل از سروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا حاجب الحجاب
خلیفه بوده اند وفات ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی حجه سال سیصد
و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سالی و قبر
بغداد است و بر آن نوشته اند جعفر بن یونس آورده اند در اواخر
بسیار حضرت شیخ شبلی متصل الله گفتندی و کلمه لا اله الا الله بر زبان
نیاوردندی بنابر آن مشایخ وقت را در شان ایشان گمانها شد و عوام
بطعن برخاستند اما از آنجا که هیبت و جلالت شان داشتند هیچکس
جرات از سوال بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس
ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داده گفت ای پیر طریقت
و حقیقت این معامله را تا موجب هدایت جمعی گردد فرمودند این طایفه را
لازم است که هر نفس را نفس آخر شمارند و باتفاق در نفس آخر مشغول
بلفظ الله افضل است از تلفظ بکلمه لا اله الا الله چرا که تواند بود که در نفی
و پیش از تلفظ بلفظ الله نفس منقطع شود جوان گفت ارید اعلی من هذا
یعنی وجهی ازین بهتر میخواهم فرمودند که لا از برای نفی غیر است و من غیر

نمی بینم تا نفی کنم چون گفت ارید اعلی من هذا فرمودند که درین طریق
متابعت صدیق اکبر کرده ام رضی الله چنانچه گویند که رسول صلعم بجهت غزا
سه مرتبه اصحاب را بدادن اموال امر فرمودند و صدیق رضی الله عنه در هر مرتبه
جمیع اموال خود را در راه حق داد و رسول صلعم در هر باری می پرسیدند که چه
گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبه اول گفت اولاد
من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالی
بندهای صالح را ضایع نخواهد گذاشت و اگر طالح اند مرا با ایشان چه کار
و در مرتبه دویم گفت گذاشتم برای ایشان سوره واقعه را که بعد از هر صبح
بخوانند و در مرتبه سوم گفت عمر رضی الله عنه اگر روزی بر ابوبکر سبقت
توانم کرد امروز خواهد بود و در آن روز عمر مالدار بود و ابوبکر رضی الله عنه
فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد و صدیق رضی الله عنه تمام
را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در آن روز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند
که لیف خرما پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله صلعم
امروز جمیع ملائکه بمتابعت ابوبکر صدیق لیف خرما پوشیدند ناگهان
دیدند که ابوبکر رضی الله عنه بجای سینه استاده جامه لیف خرما پوشیده بوریایی گسسته

کهنه و دوستانی و پیراهنی که در پوشش بود در سر برداشته می آید و در امروز
غیر ازین در لباس ما صدیق چیزی نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابوبکر برای
عیال چه گذاشتی درین بار که بهشته آخر بود گفت الله جوان گفت ارید
اعلی من هذا حضرت شیخ شبلی گفتند ای جوان و جامهای خوب
گفتم اما همت تو بس عالی است بهتر ازین بگویم فرمود که حقیقتا را استغراق
بموجب امر الهی است که در قرآن مجید آمده قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون یعنی بگو ای محمد الله پس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی میکرده
باشند جوان گفت حسبی حسبی یعنی بس است بس است بمن نعره
بزد و جان بداد مدعیان از مشاهده انحال شبلی دعوی خون نمودند
شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس بیاید و مشتاق شد و فریاد کرد
خوانده شد پس اجابت کرد پس چیست گناه من مدعیان از دعوی
گذشتند و ایشان را معذور داشتند نقلست که حضرت شیخ پرسیدند
که اکرم الاکرمین که بود فرمودند آن بود که وقتی گناه کسی را از نظر
باشد هرگز کسی را بآن گناه عذاب نکند که کنایت که من فلان دوست و بنده خود را

شیخ عبدالواحد تمیمی قدس الله سره

سمیت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن
اسد از بزرگان این طائفه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند
قدس الله تعالی سره وفات ایشان در جمادی الآخر سال چهارصد
و بیست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبره حضرت امام حنبل است رحمه الله

شیخ ابو الفرح طرسوسی قدس الله سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدوه اولیای
زمان و زبده مشایخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابو الحسن هنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الهنکاری است مرید شیخ ابو الفرح
طرسوسی اند و از بزرگان مشایخ وقت و مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق
و کرامات بوده اند وفات ایشان در محرم سال چهار صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیاء و برهان
الاتقیا و قدوه عارفان و قبله سالکان سیر طریقت و واقف اسرار
حقیقت جامع علوم ظاهر و باطن و صحبت دار خضر علیه السلام و حنبلی

المذهب و مرید شیخ ابوالحسن هکاری و پیر خرقه حضرت قطب ربانی
محبوب سبحانی شاه محی الدین عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه از
حضرت غوث الثقلین منقول است که در ابتدای حال با خدا تعالی عهد
کرده بودم که نخورم تا نخورانند و نیاشامم تا نیاشامانند چون چهل روز بگذشت
شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود که نفس از گرسنگی
بالای طعام افتد گفتم والله از عهدی که با خدای خود بستم برنگردم
ناگاه از باطن خود آوازی شنیدم که کسی به آواز بلند میگفت الجوع
الجوع حضرت شیخ ابوسعید مخزومی بر من بگذشت آن آواز شنیده گفت
عبد القادر این چیست گفتم این اضطراب نفس است اما روح بر قرار خود است
در مشاهده خداوند خود گفت بخانه ما بیا و برفت من گفتم بیرون
نخواهم رفت ناگاه ابو العباس خضر علیه السلام در آمد گفت برخیز
و پیش ابوسعید رو رفتم دیدم که ابوسعید بر در خانه خود ایستاده انتظار
من می کشید گفت ای شاه عبد القادر آنچه من ترا گفتم بس نبود
که خضر را نیز بایستی گفت پس مرا بخانه در آورد و طعامی که مهیا کرده بود
لقمه لقمه در دهان من می نهاد تا سیر شدم و بعد از آن مرا خرقه

پوشانیده صحبت او را لازم گرفتم بنای مدرسه باب الازج که
بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده‌اند در حیات حضرت
غوث الاعظم داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث الاعظم در همان
مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخزومی در ماه سال پانصد و سیزده هجری

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابوعبد الله است و نام حماد بن مسلم دباس دوشاب
فروشش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر
رضی الله عنه از مشایخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت و صاحب
کرامات عالیه بوده‌اند و با وجود آنکه امی اند حقتعالی علم لدنی با ایشان
کرامت فرموده بودند دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مریدان
شیخ عبد القادر جیلی اند رضی الله عنه نقلست که روزی شیخ حماد فرمود که
مرا دوازده هزار مرید است و هر شب ایشان را یاد میکنم و حاجات ایشان را
از حقتعالی میخواهم و هر که از ایشان بگناهی مبتلا است درخواست
میکنم یا در ان ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیری
در گناه نماند حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در انجا حاضر بودند

بود گفتند اگر حق سبحانه و تعالی مرا منزلتی دهد ازو درخواست کنم که مریدان
من تا قیام قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشان باشم شیخ
حماد گفتند که حق سبحانه و تعالی مرا بشارت داده است و آنچه او از خداوند خود
خواست حق تعالی قبول کرد نقلست که حضرت غوث اعظم جوان بودند
و در صحبت حضرت شیخ حماد می نشستند روزی با ادب تمام در مجلس شیخ
نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود و بر او
مامور شود با آنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله هر آئینه اینرا
بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه رمضان پانصد
و بیست و پنج هجری

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت آن بادشاه مشایخ اندر طریقت و امام ائمه اندر شریعت
و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف آن مهر زمانه سرور عالم
یگانه شرع ستاره زمانه فخر عباد و قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح

موسی جنگی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن
موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن بن
علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی حسینی ازان جهت گویند که پدر عبد الله محض
حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبد الله
محض فاطمه بنت حسین بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده
ماجده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب محی الدین است سبب تلقیب
آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات
ببغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت
السلام علیک یا عبد القادر جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من
آی نزدیک او رفتم گفت مرا بنشان او را بنشاندم جسد او تازه شد
و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از و بترسیدم گفت
مرا میشناسی گفتم نه گفت من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه
دیدی مرا خدا تعالی بتو زنده گردانید انت محی الدین او را بگذاشتم و بمسجد
جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون
نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا می بوسیدند

بوسعید ند می گفتند یا محی الدین ولقب آنحضرت در آسمان باز اشهب است
چنانچه فرمودند شعر انا بلبل الافراح املاء دوحها طربا
با و فی العلیاء باز اشهب ۞ و غوث الثقلین میگویند که تصرف
آنحضرت بر جن و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس آن غوث اعظم
حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تایب می گشتند و افاده می گرفتند
جنیان نیز صف صف در مجلس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند
و فایده ها حاصل مینمودند و آنحضرت می فرمودند که مر انس را مشایخ
است و مر جن را مشایخ است و مر ملک را و من شیخ کلهم شیخ ابو محمد
عبد الله بغدادی رحمه الله گفته اند که عاجزه را دختر فاطمه نام چهارده
ساله بالای بام بر آمده بود غایب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین
رفتم و آن قصه را گفتم فرمودند امشب در خرابه کرخ که محله ایست
از بغداد برو و بر زمین دایره بکش و وقت کشیدن دایره بگو
بسم الله علی نیت عبد القادر و در آن بنشین چون شب تاریک شود
طوایف جن بر تو خواهند گذشت بصور مختلفه هیچ خوف مکن و در آخر
بادشاه ایشان با لشکر بیاید و از تو پرسد بگوی شیخ عبد القادر مرا

فرستاده است و قضیه دختر باد کوبی را وی گوید چنان کردم جنیان
صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ یکی نمیتوانست که نزدیک دائره
آید تا آنکه بادشاه ایشان بر اسپی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد
و مقابل دائره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ عبرا
بر تو فرستاده است در حال از اسپ فرود آمد و زمین بوسید و بیرون
دائره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غایب شدن دختر
با گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن
دیو را با دختر حاضر کردند گفتند از دیوان چین است آن دیو را گفت
ترا چه باعث شد که این دختر را از رکاب غوث ربودی گفت مرا
خوش آمد و در دل من جای کرد فرمود آنرا گردن زنند و دختر را
بمن داد گفتم مثل تو فرمان بردار شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او
نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه اقصای عالم نظر میکند از هیبت
او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطبیت میکند او را متمکن
میگرداند بر جن و انس تجلی آنحضرت را تجلیت آن گویند که اصل آن
خود شد آفاق از آن الاینجا سپید و ولادت با سعادت آن حضرت در انجا

در انجا واقع شده و آن ملکی است ورای طبرستان که آنرا جیلان و گیلان
و گیل نیز گویند و بعضی گفته اند جیل موضعی است بر کنار دجله یکروزه راه تا
بغداد بطرف واسط و نیز موضعی است جیل نام نزدیک مداین بحسب نسبت
این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت
باین دو موضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از آنها در وقت بوده
بقول ایشان مستند است نوشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند
میتواند بود که آنحضرت در موضع چند روز اقامت نموده باشند چنانچه
در سیر عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلانست و صاحب معجم البلدان
آنحضرت را بموضع نشتیر که از مضافات ولایت گیلانست نسبت کرده
نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب حضرت غوث الثقلین [illegible]
از روحانیت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وسلم است [illegible] قدس الله [illegible]
شیخ ابوسعید مخزومی و از شیخ ابوالحسن [illegible] که بالا [illegible] مذکور شده
نسبت خرقه شیخ معروف کرخی [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] و از آنجا از آبای کرام حضرت گذشته [illegible] امام [illegible]
[illegible] صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند رحمه الله و با خضر علیه السلام

بسیار صحبت داشته اند و حنبلی مذهب بوده اند و فتوی بر مذهب
امام شافعی و امام احمد حنبل میداده اند شیخ بقای بن بطو گفته اند
روزی حضرت غوث اعظم بزیارت قبر امام احمد حنبل رفتند پس دیدیم
که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را درکنار گرفت و گفت ای
شیخ عبد القادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت
کنیت والده مکرمه معظمه آنحضرت ام الخیر و لقب و نام امة الجبار فاطمه
بنت شیخ عبد الله صومعی است که از کبار مشایخ گیلان و مقتدای اولیا
زمان و مستجاب الدعوات بوده اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی
نوشته اند که شیخ عبد الله صومعی از رؤسا و زهاد بوده و مرا او را احوال
عالی و کرامات ظاهر بوده وقتیکه در غضب شدی حق سبحانه و تعالی از برای
وی زود انتقام کشیدی و هرچه خواستی خدا تعالی چنان کردی و هر چه
که پیش از وقوع آن خبر کردی چنان واقع شدی و والده ماجده
حضرت غوث الثقلین را بهره وافر بود از خیر و صلاح شیخ عبد الرزاق
ولد حضرت غوث اعظم فرموده اند وقتی که غوث صمدانی از صلب شریف
پدر برحم لطیف مادر حلول نموده اند والده مکرمه معظمه ایشان در شصت سالگی

شصت سالگی که زمان یاس بوده اند و این کرامات آنحضرت
است و والده آنحضرت از اکابر زنان و عارفات صالحات و عابدات
و صاحب مکاشفات بوده اند و ولادت باسعادت غوث اعظم
در جیلان اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هفتاد و بقولی
هفتاد و یک هجری بوده والده آنحضرت فرموده اند که چون فرزندم عبد
القادر متولد شده هرگز در ماه رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی
یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود مردم از من پرسیدند
گفتم فرزندم امروز شیر نخورده است آخر معلوم شد که امروز از ماه
رمضان بوده است و آنحضرت فرموده اند که در اوایل جوانی چون چشم
من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم که ای عبد القادر ترا برای
خواب نیافریده ام و چون بمکتب میرسیدم آواز ملایکه میشنیدم که می گفتند
برخیزید و جای دهید ولی خدا را و آنحضرت هژده ساله بودند که از
جیلان ببغداد آمدند و در سال چهار صد و هشتاد و هشت به بغداد
رسیده بتحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرات قران بعد ازین بفقه
و حدیث و دیگر علوم دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فایق شده

و از همه متاع گرفتند و در همین سفر اول شصت کس از قطاع الطریق بر دست
آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال پانصد و بیست و یک بفرمود پیغمبر
و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن آنحضرت انداختند
بر منبر برآمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم می
فرمودند وقت وعظ میفرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیائید و بشنوید سخن
مرا و از من چیزی بیاموزید که نایب و وارث پیغمبر صلعم در زمین و در دنیا
مجلس خلعتها عطا میشود و حق تعالی بر دلمن تجلی میکند و قریب هفتاد
هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهار صد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هرگاه مجلس میشد از اثر آن کلام حقیقت
انتظام وجد و ذوق دو سه کس می مردند و شیخ ابو سعید قیلوی رحمة الله
گفته اند که در مجلس شیخ عبد القادر بارها پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات
الله علیهم و ملائکه و اجنها را صف صف مشاهده میکردم کتاب غنیة الطالبین
و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده
پیشانی گندم گون پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس علما

ولباس بطریق علماء می پوشیدند گاهی طیلسان وگاهی جامه درزهبر پیکردند
که قیمت یک گزآن بیک دینار بود و یک جبه زیاده میفرمودند که نمی پوشیم تا
نمی پوشانند و نمیخوریم تا نمیخورانند و نمیگوئیم تا نمیگویانند و اگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین وهمان لحظه بحاضران
مجلس قسمت می فرمودند روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت
آنحضرت آمد و ده بدره زر پیش نهاد فرمودند حاجت نیست الحاح بسیار
نمود آنحضرت یک بدره را بدست راست و یکی را بدست چپ برداشته
باهم بفشردند ازان خون روان شد فرمودند ای ابوالمظفر از خدای
شرم نداری که خونهای مردم میخوری و برخود گرد میکنی و بدان با من برابر
می شوی در حال خلیفه بیهوش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت
اتصال او به پیغمبر صلعم نبودی میگذاشتم که آن خون تا خانه او برفتی
وحضرت غوث اعظم هرگز هیچ یکی از خلفاء و صاحب حشمتی نرفته اند
و بر بساط آنها ننشسته اند و بجهت ایشان تعظیم نفرمودند و چون خلیفه
بخانه آنحضرت آمدی اندرون میرفتند و باز می آمدند تا قیام از برای او نباشد
در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند و خلیفه دست می بوسید و باداب

می نشست و می گفت هر چه شیخ فرمایند بسر و چشم ما و چون رقم می نوشتند باین
طریق که عبد القادر بتو چنین معروض نماید و فرمان لعبد تو نافذ است و حکم او
مر ترا سودمند و بر تو حجت چون رقیمه بر خلیفه رسید می بوسید می و بسر
گذاشتی گویند که هیچکس خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر از آنحضرت نبوده
چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت گمان بردی که از و نزد آنحضرت عزیز تری
نیست و هیچگاه جواب سایل را دنفرمودی و هر بیماری که اطبا از علاج او
عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست
مبارک شفا می یافت نقلست که دزدی بخانه آنحضرت در آمد نابینا شد
و هیچ نتوانست برود درین اثنا خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله
یکی از ابدال فوت شده بهر که حکم فرمایند بجای او نصب کرده شود فرمودند
که در خانه ما شخصی بشکستگی افتاده است برو و او را بیرون آر و بجای آن
ابدال نصب کن خضر علیه السلام او را از آن خانه پیش آن یگانه عصر آورد
و بیک نظر کیمیا اثر آنحضرت بینا گردید بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن
بقعه شریف بغیر از معرفت و محبت الهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت
آن شخص بدزدی این متاع آمده بود از ین بود که آنحضرت او را بمطلب

بمطلب رسانیده اند و محروم ساخته اند و بمرتبه ابدالیت فایز گردانیده گویند که
عزل نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود
هر کرا میخواستند عزل می نموده بجای او دیگر را نصب میغیر نمودند چنانچه از ابدال
دمشق یافته بود کافری را از قسطنطنیه آورده سوی بروت او را گرفته محمد نام
گذاشتند و طاقی مبارک خود را بر سر او نهاده داخل الجماعه نمودند روزی
یکی از مردان غیب در هوا میرفت چون بر سمت الراس بغداد رسید در دل
گذرانید که در شهر بغداد هیچ مردی نیست حضرت غوث اعظم دریافته حال او را سلب
نمودند و آن جوان از هوا بدرگاه آنحضرت افتاد و بالتماس شیخ علی هیتی از تقصیر
او درگذشتند توبه کرد باز در هوا پرواز نموده برفت و طریقه آنحضرت تمام شرع
بوده و اگر کسی را میدیدند که بر خلاف شرع شریف عمل میکند حال او را سلب
میکردند و میفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود هر آئینه خبر میکردم شما را
آنچه میخورید و ذخیره میکنید شما پیش من همچو شیشه اید می بینم آنچه در ظاهر و باطن شما
است یکی از اکابر بخضر علیه السلام در باب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود
که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نرسانید مگر آنکه شیخ را مقامی برتر از آن داد و کاس
محبت خود نچشانید هیچکس را مگر آنکه شیخ را بهتر و گوارا تر از آن داد و عطا فرمود

وگفت شیخ عبد القادر فرد احباب است وغوث وقطب اولیائی زمان خویش
وگویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند وعلما
مشایخ قریب صد تن حاضر بودند از انجمله شیخ علی هیتی بود شیخ بقای بن بطو
وشیخ ابوسعید قیلوی وشیخ ابوالنجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی
وشیخ جاکیر وقضیب البان موصلی وشیخ ابوالمسعود وشیخ عزاز بطایحی وشیخ
منصور بطایحی وشیخ حماد بن مسلم دباس وخواجه یوسف بن ایوب همدانی
که سر سلسله خواجگان نقشبند اند وشیخ عقیل بن منبجی وشیخ ابوبغزا وعزبی
وشیخ عدی بن مسافر وشیخ علی بن وهب سنجاری وشیخ موسی بن ماهین
زولی وشیخ احمد بن ابوالحسن رفاعی وشیخ عبد الرحمن طفسونجی وشیخ
علی بطا وشیخ ماجد کردی وشیخ ابومحمد قاسم بن عبد منصور بصری وشیخ
ابو عمرو عثمان بن مرزوق وشیخ سوید سنجاری وشیخ حیات بن قیس حرانی
وشیخ رسلان دمشقی وشیخ عبد الکریم الاکبر المعمر وشیخ ابوالعباس الجوسقی
الصرصری وشیخ ابوحکیم ابراهیم بن دینار وشیخ مکارم اکبری وشیخ صدقه
بغدادی وشیخ یحیی دوری مرتعش وشیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد الله
بن علی جوبنی وشیخ ابوعبد الله وشیخ ابوبکر الحمامی المزین وشیخ جمیل وشیخ

وشیخ ابو محمد عبد الحق حریمی وشیخ ابو عمر الکیمامی وشیخ ابو حفص عمر بن ابی
النصر الغزال وشیخ مظفر الجمال محمد بن دربانی القزوینی وشیخ ابو العباس
احمد یمانی وشیخ ابو العباس احمد بن العربی وشیخ ابو عبد الله محمد المعروف
الخاص وشیخ ابو عمرو عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بودند وشیخ
وشیخ سلطان بن احمد المزین وشیخ ابو بکر بن عبد الحمید شیبانی وشیخ
ابو العباس احمد بن الاستاد وشیخ ابو محمد احمد بن عیسی المعروف بالکوهی
وشیخ مبارک بن علی الحلی وشیخ ابو البرکات بن سعدان العراقی وشیخ
عبد القادر بن حسن بغدادی وشیخ ابو السعود احمد بن ابی بکر عطار وشیخ
ابو عبد الله محمد الاوانی وشیخ ابو العسلی وشیخ شهاب الدین سهروردی
وشیخ ابو القاسم عمر بن مسعود البزاز وشیخ ابو المنار محمود بن عثمان
البقال وشیخ عباد البواب وشیخ عبد الرحیم فنادی مغربی وشیخ ابو عمرو
عثمان بن مرزوق وشیخ مکارم نهر خالصی وشیخ خلیفه بن موسی نهر
ملکی وشیخ ابو الحسن جوسقی وشیخ عبد الله قریشی وشیخ ابو البرکات
بن صخر اموی وشیخ ابو الحق ابراهیم بن علی اغلب وشیخ غوث
رضی الله عنهم اجمعین وغیر ایشان نیز جمیع از مشایخ کبار در انجا بودند

در انحضرت بالای منبر سخن میگفت در اثنای سخن فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل
ولی الله شیخ علی هیتی بر منبر برآمده و قدم مبارک آنحضرت را گرفته بر گردن
نهاد و به زیر دامن آنحضرت درآمد و سایر اولیا گردنها در پیش داشتند شیخ
ابو سعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبدالقادر فرمود که قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول
صلعم بر دست طایفه از ملائکه مقربین بحضور اولیای متقدمین و متاخرین که در آنجا
حاضر بودند احیا با جساد خود و اموات با رواح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند
و ملائکه و رجال الغیب مجلس آنحضرت را در میان گرفته بودند و صفها در هوا
ایستاده و بر روی زمین هیچ ولی نماند مگر که گردن خود را پست کرد و گویند
که یک کس از عجم تواضع نکرد و حال وی را سلب نمودند و ظاهر است که این قسم
دعوی از کمال عنایت بی نهایت اله و فرزندی و حمایت حضرت رسالت
پناه صلعم که همه اولیاء الله تواضع نمودند و فرمان ایشان را قبول کردند
و هیچ ولی بانتقام نرسیده ذالک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ٥ و در اوایل حال آن غوث اعظم بعضی از مشایخ گفته اند که این جوان
عجمی را قدمی است که بر گردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشایخ کبار اکثر کسی

اکثری صد سال پیشتر نیز از احوال آنحضرت خبر داده بودند چنانچه شیخ ابوبکر
بن هوار البطائحی قدس الله سره که از کبار متقدمان مشایخ عراق اند و صاحب
کرامات ظاهره و مقامات فاخره بوده‌اند و در خواب مرید حضرت صدیق
اکبر شده بواسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله گرفته اند و فرموده‌اند که
از حق سبحانه و تعالی عهد گرفتم که حبه ی که در روضه من درآید آتش آنرا
نسوزد و قبر ایشان در بطایح است و گوشت یا ماهی که از نزدیک قبر ایشان
می برند هرگز پخته نمی شد میگفته اند که اوتاد عراق هفت کس اند معروف کرخی
و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سهیل
بن عبدالله تستری و شیخ عبد القادر جیلانی قدس اسرارهم از ایشان
پرسیدند که شیخ عبد القادر کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد
خواهد بود ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد الشنبکی که مرید شیخ ابوبکر
بطایحی و از اعیان مشایخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات
ارجمند بوده اند و قبر ایشان در حدادیه است که از دیهای بطایح است
می فرمودند که شیخ عبد القادر کسی است که اقتدا کرده شود با فعال او و اقوال
او و حق تعالی جمع دیگر را ببرکت او بمرتبهای عالی رساند و مباهات کند

روز قیامت با امتهای سابق و حضرت غوث الثقلین میفرمودند که هر ولی
بر قدم نبی میباشد و من بر قدم جد خود صلعم و هر قدمی که جد من برداشت
و من بر آنجا نهادم مگر در قدم نبوت که راه نیست دران غیر نبی را و درین اشارت
بر کمال مرتبه ولایت و متابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقلست از شیخ
شریف بن خضر حسن موصلی که گفت شنیدم از پدر خود که می گفت سیزده
سال خدمت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که
مگس بر ایشان نشسته باشد یا خلط و خوی بیرون انداخته باشند
جمیع مشایخ وقت را روی ارادت بآنحضرت بوده و امام یافعی گفته اند
که اکثری از مشایخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کرده اند خواجه
معین الدین چشتی و شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرهما
بملازمت آنحضرت رسیده فیض و جمعیت باطن حاصل نموده اند نقلست
که پیش شیخ عقیل ذکر کردند که جوان عجمی عبد القادر نام در بغداد مشهور
شده همت فرمودند او در آسمان مشهورتر است از آنکه در زمین از شیخ
ابو بغزای مغربی که از اجله مشایخ مغرب بوده اند بعضی از اصحاب
گفتند به بغداد میرویم فرمودند چون باینجا برسید زنهار که ترک ملازمت شیخ

شیخ عبد القادر نه نماید بخدا سوگند که در تمام عجم مثل او آفریده نشده
و در عراق مثل او دیده نشده و مشرق زمین مباهات میکند باو بعرب
و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات اولیای دیگر و چون ایشانرا
ببینید سلام من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکند گویند که آنحضرت
فرموده اند که بیست و پنج سال در بیابانهای بقدم تجرید در سیاحت بودم
چهل سال بوضوی عشا نماز بامداد گذارده ام و پانزده سال بعد
از اداء نماز عشا بیکپای ایستاده ختم قرآن میکردم تا سحر شبی نفس
من آرزوی خواب کرد و گفت چه شود اگر یک ساعتی بخسبی گفتم
او نشنیدم و بهمانجا بیکپای ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بصورتی
پیش من متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بروی میزدم دفع
میشد و میفرمودند چهل چهل روز روزه میداشتم در بیابان عراق یازده
سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت من آنرا برج عجمی
میگویند نقلست از شیخ عبد الرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم
میفرموده اند که مرا دست کاغذی داده شد بمقدار درازی انتهای
نظر بودم که نام اصحاب و مریدان من که تا قیام قیامت بنسبت خود

بمن درست خواهند کرد در انجا ثبت نموده اند و حکم شد که اینهمه را بخو
بخشیدیم نقلست که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت او که
قدم بر ندارم از پیش پروردگار خود تا ردان نکند مریدان مرا با من بسوی
بهشت و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در
مغرب باشم و برهنه شود عورت او را هر آئینه بپوشم از مغرب در مشرق
او را نقلست از شیخ عمران که وقتی با آنحضرت عرض کردم که اگر شخصی
خود را مرید حضرت بگویاند و دست بیعت بشما نداده باشد و خرقه از شما
نپوشیده باشد ما او را از اصحاب حضرت شماریم یا نه فرمودند بلی
هر که خود را بمن نسبت کند قبول کند او را حضرت حق سبحانه و تعالی
و بیامرزد گناهان او را و او از جمله اصحاب من است نقلست که شیخ
عمر بزار که آنحضرت می فرمودند که نلغزید حسین بن منصور حلاج و کسی نبود
در زمان او که دستگیری او کند اگر من می بودم دستگیری او
میکردم هر کسیکه از مریدان من باشد و بلغزد و مرکب او را تا قیام قیامت
دستگیری کنم بشارت باد هر کسانیکه پیر ایشان شیخ عبد القادر و امام
ایشان ابو حنیفه و پیغمبر ایشان محمد الرسول الله صلعم و خوشا حال

حال آن سعادتمندان و نیک بختانی که باین سعادت عظمی مشرف
شده اند و درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست کرده اند
امید که این حقیر نیز از کمترین بندگان و نیازمندان این درگاه است
بتوجه آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل مستفیدان
آن درگاه والا جاه باشد نقلست که آنحضرت پیغمبر فرموده اند هر مسلمانی
که بر مدرسه من گذشته است یا روی مرا دیده است عذاب گور و قیامت
ازو تخفیف کرده شود راوی گوید که مردی از همدان بر آنحضرت آمد و گفت
پدر من وفات یافته است اورا در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب
میکنند بخدمت شیخ عبد القادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت
او وقتی بمدرسه من گذشته است گفت آری شیخ ساکت شدند
روز دیگر آنمرد بیامد و گفت پدر خود را در خواب دیدم بغایت خوش
و خورم و خلعت سبزی در بر پوشیده میگفت که عذاب از من برداشتند
و این خلعت ببرکت شیخ عبد القادر بمن دادند بر تو باد که همیشه در
خدمت حضرت شیخ باشی سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد
و دولتمند آن گوشی که آن آواز شنیده باشد و طالع سعد شخصی

که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ خرقه
را با برکت تر و هیچ طائفه را سرفراز از خرقه و طاقیه شیخ عبد القادر
ندیده ام و هیچ روز را مبارک تر از آن روز که آنجمال را میدیدم ندیدم
یکی از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم و در خاطر داشتم که پیش
بهترین اهل یمن باین سعادت مشرف کردم و در خواب دیدم که حضرت
عیسی علیه السلام می فرمودند که ببغداد برو و بر دست شیخ عبد القادر
اسلام آر که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق
گفته اند شیخ عبد القادر شیخ و امام ماست هر که درین زمان براه
الهی سیر دو و حالی یا مقامی باو میدهند پس شیخ عبد القادر امام
اوست و حق تعالی عهد گرفته است از اولیای وقت که امر او را
قبول کنند هر فیضی که از رسول صلعم باصحاب میرسید و درین زمان از
شیخ عبد القادر باولیای وقت میرسد و بمراتب جمیع اولیاالله
اطلاع دارد و هیچکس را بر مرتبه شیخ اطلاع نیست و در نظر هیچ یکی
را بجز خدا و رسول بر دستی نیست و آنحضرت میفرمودند که میخواستم
در صحرا تنها باشم لیکن حق سبحانه و تعالی نفع خلق را بمن بازه

بازبسته است وتا حال صد هزار کس بر دست من توبه کرده نقلست
از شیخ ابو محمد محلی که گفته اند روزی در بغداد بزیارت حضرت شیخ
عبد القادر رضی الله درآمدم و مدتی در خدمت ایشان ماندم چون
عزیمت مراجعت مصر کردم از آنجهت دستوری خواستم مرا وصیت
کردند که از هیچ کس چیزی نخواهی و انگشت مبارک خود را در دهن من
انداختند و فرمودند که این را بمک و بازگرد همچنان کردم از بغداد
تا بمصر آب و طعام احتیاج نشد و قوت در زیادتی بود نقلست که
از شیخ ابو المظفر اسمعیل که وقتی شیخ علی بن هیتی بیمار شد و حضرت
غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و در آن موضع دو درخت خرمای خشک
شده بود و از مدت چهار سال اصلا بارور نمی شد پس غوث الثقلین
در زیر یک درخت وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز
گذاردند و بعد از آن هفته هردو درخت سبز شدند و باره گرفتند نقلست
که وقتی شخصی بخدمت آنقبله حاجات آمد و گفت که عورت من
حامله است و مرا آرزوی پسر است فرمودند خواهد شد چون وضع
حمل شد زن آن مرد را دختر زاد و آنرا برداشته بخدمت آنحضرت

آورد و گفت که این دختر است فرمودند در خانه در آی و این را به پیچ و
به بین که چه میشود و چون بموجب فرموده عمل کرد همان لحظه آن دختر پسر شد
نقلست از شیخ ابو السعود که حضرت غوث صمدانی میفرمودند که آفتاب
و ماهتاب بر نمی آیند تا بر من سلام نکنند و سال و ماه و هفته و روز
بر من آمده سلام میگویند و آنچه از خیر و شر در ایشان مقدر شده
خبر میدهند و شیخ سیف الدین عبد الوهاب ولد غوث اعظم فرموده اند
که هیچ ماهی از ماهها نبودی مگر که پیش از آن که نو شدی بیامدی
پیش والد من اگر چنانچه در آن ماه بدی و سختی مقدر شده بودی
در صورتی ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الآخری سال پانصد و شصت
جمعی از مشایخ در صحبت آنحضرت نشسته بودند که جوانی خوب روی
در آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رجبم آمده ام تا ترا
تهنیت گویم و در من هیچ بدی و سختی مقدر نشده است در آن ماه رجب
هیچ ندیدند مردم مگر خیر و نیکوئی چون روز یکشنبه سلخ رجب شخصی کریه
المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام

آمده ام که ترا تهنیت گویم مقدر شده است در سن موت و فنای
خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماه
شعبان آمد هرچه بر جا گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان
چند روز بیمار شدند روز دوشنبه بیست و نهم رمضان جمعی از مشایخ
پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ نجیب الدین
سهروردی و غیرهما شخصی با بهاء و وقار تمام درآمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که اعتذار کنم از آنچه بر تو مقدر شده
بود و من وداع کنم ترا که این آخر اجتماع منست با تو پس بازگشت
و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند در رمضان
دیگر در نیافتند وفات آنحضرت بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم
یا نهم ماه ربیع الآخر سال ششصد و شصت و یک هجری روی داده و بعضی
یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور
بوده اما اصح قول نهم ماه است و مدت عمر شریف آنحضرت
بقول اول سال ولادت نود سال هفت ماه و نه روز است و
بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفت ماه و نه روز بوده و عرس

آنحضرت در هندوستان یازدهم و بعضی هفدهم میکنند اما در بغداد
هفدهم است و این فقیر عرس را شب نهم میکند که صحیح ترین اقوال
قول نهم است آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشایخ حاضر بودند
شیخ عبد الوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که
علیک بتقوی الله و طاعته یعنی لازم گیر پرهیزگاری را که خالص از برای
خدا تعالی باشد و لازم گیر طاعت او را ولا تخف احدا و لا ترج
یعنی بیم و امید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدار و کل الحوائج الی الله
واطلبوا منه و بسپار همه حاجت ها را بحق تعالی و مطلب حاجت ها
را از وی لا ثق باحد سوی الله و اعتماد مکن هیچکس مگر بخدای
التوحید التوحید التوحید اجماع الکل یعنی لازم گیر توحید را و تکرار برای
تاکید است که بر توحید اجتماع کل است و جمیع مشایخ و سادات
این قوم را بر توحید اتفاق است و بعد از ان با ولاد و امجاد خود که
در گرد آنحضرت نشسته بودند سیفر مودند بر خیزید و جای دهید
و ادب ایشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم در نثار است و جا تنگ
مدارید بر ایشان و میفرمودند علیک السلام و رحمة الله و برکاته روز

روز این کلمات بسیار میفرمودند انا لا ابالی بشی ولا بملک الموت
یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت هم باک ندارم قبر آنحضرت
در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ ابو سعید
مخزومی در حیات خود آنحضرت داده بودند بزار و تبرک و حق سبحانه
و تعالی چنانچه آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود بعد
از وفات در قبر نیز همان تصرف داده است چنانچه امام عبد الله یافعی
رحمة الله گفته اند کسی که صاحب حال باشد و در بغداد داخل شود در زیارت
محبوب سبحانی شاه عبد القادر گیلانی رضی الله عنه نکند حال او سلب
شود نقلست از شیخ عبد الوهاب و شیخ عبد الرزاق رحمهما الله که روزی
حضرت والد بزرگوار در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر
خوردن ترک دادند و تا دیری غایب بودند بعد از ان فرمودند
فتح شد بر دل من هفتاد در از درهای لدنی که وسعت هر دری برابر بوسعت
آسمان و زمین است و روزی فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر
و جبل همه تسلیم کردند و هیچ ولی نماند که در انوقت بمن تسلیم نکرد و شیخ
عمر بزار رحمه الله گفته اند که غوث اعظم فرمودند هر که در کربتی بمن استغاثت

کنند دور کردانم آن کربت را از و و هر که در شدتی بنام من ندا کند خلاصی
بخشیم او را از آن شدت شیخ ابو عمرو صیریفی و شیخ ابومحمد عبدالحق
گفته اند که وقتی روز سه شنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث
الثقلین در مدرسه بودیم پس آنحضرت برخاسته وضو کردند و دو رکعت
نماز گذاردند چون از نماز فارغ شدند نعره بلند با هیبت برآورده یکی
از نعلین چوبی که در پای مبارک آنحضرت بود در هوا انداختند و آن
از نظر غایب شد و بعد از آن نعلین دیگر در هوا بینداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
و آنحضرت بنشستند هیچکس را مجال آن نشد که از معنی سوال کند بعد از
بیست و سه روز قافله از بلاد عجم بیاید و گفتند ما را نذریست برای
حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند بستانید ایشان یکمن حریر و جامها
از خز و مقداری زر و نعلین آنحضرت را آورده بنهادند غوث اعظم
فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سه شنبه سوم ماه
صفر در راه بودیم ناگاه راه زنان پیدا آمدند و قافله ما را غارت
کردند و بعضی را بکشتند و تمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند
وقسمت میکردند ما گفتیم حضرت شیخ عبد القادر را در بیوقت یاد آریم

ریم در حال برای حضرت شیخ نذر کردیم و در همین اثنا دو نعرهٔ عظیم
شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را درگرفت و دیدیم راهزنان
سخت مضطرب و عاجز بر ما آمدند گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راه
زنان بر ایشان تاختند ما را گفتند بیائید و مال خود را گرد آورید و
ببینید که بر ما چه مصیبت رسیده است رفتیم و دیدیم که هر دو سردار
ایشان مرده افتاده است و این نعلین تاب تر نزدیک ایشان است
پس مالهای ما را بما باز دادند و گفتند این واقعه بزرگست نقلست که شخصی
بخدمت حضرت غوث اعظم آمد و گفت مرا زوجه ایست که او را صرع
می آید و جمیع افسون گران در کار او درمانده اند حضرت قطب ربانی
فرمودند اگر بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای خانس شیخ عبد
القادر مقیم است ببغداد و میفرماید که تو باز نیائی و اگر آمدی هلاک
کنم راوی گوید بفرمودهٔ حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من هرگز
مصروع نگشت امام عبد الله یافعی گوید که بعد از آن هیچکس در بغداد
مصروع نشد و بعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی
عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت دل

[illegible]

فرزند خود
بری کرد
در یا صد
جو میحو
عو

بسیاری می پیچم با آنحضرت و من ذمه و بیرا از حق خود
ن خدا تعالی آنحضرت را ورا قبول کردند بجاده
. بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود آمد و دید که نان
ه از کم خواری و بیداری از انجا پیش حضرت
ی و دید بر آن استخوانهای مرغی که آنحضرت تناول
زه با آنحضرت گفت یا سیدای تو گوشت مرغ
، جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده
ب الذی یحیی العظام و هی رمیم آن مرغ زنده شد
وث اعظم با آن عجوزه گفتند وقتی فرزند تو
کو بخورد باید دانست که مرتبه آن آفتاب سمای بعت
ب سبحانی برتر از انست که در تحریر و تقریر
رآید و آنچه در اینجا نوشته شده از هزار یکیست
ت دانستن کمال آنحضرت همین یک سخن بس است
فه اند که خدا تعالی ابنارا دوست میدارد چنانچه
لعارفین ابو محمد بن عبد الله بصری که وقتی با خضر

با خضر علیه السلام ملاقات نمودم گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق
گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذشتم و آنجا جای
آدمی و غیر نبود ناگاه دیدم مردی گلیم پیچیده خفته است در خاطر من
گذشت که ولی خداست او را گفتم برخیز و بندگی کن گفت ای ابو العباس
برو و بنفس خود را مشغول دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر هستی
باید اکنون بگو که من کیستم مناجات کردم یارب من نقیب اولیا ام و این
را نشناسم ندائی شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیا هستی و لیکن
کسانیکه ایشان مرا دوست میدارند و این ازان طائفه است که من
ایشانرا دوست میدارم آنمرد روی بمن کرد و گفت ای ابو العباس
شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا میخواهم گفتم چاره
نیست گفت وفرک الله نصیبک منه گفتم زیاده کن در حال از
نظر من غایب شد و هیچ ولی را ممکن نبود که از نظر من غایب شود
و ازانجا پیش رفتم بر توده ریگی که بغایت بلند بود بالای آن کوری
دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم آنجا عورتی گلیمی نو پیچیده خفته
است مشابه گلیم آنمرد خواستم که بپای بیدار سازم ندا شنیدم که با ادب

باش بآنکسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد
گفت الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور و الحمد لله الذی
آنسنی و اوحشنی عن خلقه بعد ازان بمن گفت یا ابو العباس اگر
پیشتر از منع بادب می بودی بهتر میبود گفتم بالله علیک تو زوجه
آنمرد باشی گفت بلی در اینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی
بجهت غسل و تکفین او مرا اینجا آورده چون ازان فارغ شدم او را
برداشتند و بسوی آسمان بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس
دعا ازتست گفتم چاره نیست گفت وفرک الله نصیبک منه گفتم
زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غایب شوم در حال نگاه کردم
او را ندیدم راوی می گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل این طایفه
احباب را سرقومی باشد که رجوع ایشان بدو بود گفت آری
گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله عنه و او از افراد
است درین باب این فقیر گفته بیت عاشق یار خویش جمله
جهان ؛ ای خوش آنکس که یار عاشق اوست + و صاحب فتوحات
میگوید که مفردان جماعتی اند که از دایره قطب خارج اند و خضر علیه السلام

السلام از ایشان ست ورسول را صلعم پیش از بعثت از ایشان
بودند واین احوال و کرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته از
هزار یکی و از بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ
الامام عبد الله یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ
عبد القادر رضی الله بیرون از حد و نهایت است و خبر کرده اند مرا
بهترگاهان ایمه که کرامات حضرت ایشان بتواتر یا نزدیک بتواتر رسیده
و باتفاق ثابت شده که کرامات که از ایشان بظهور رسیده از دیگر
مشایخ ظاهر نشده و اگر انچه از انحضرت در ایام حیات بظهور رسیده
و انچه الحال نیز مشاهده نموده میشود و جمع کند کتاب کلانی میشد
ازینجهت بهمین قدر اختصار نموده و خوارقی که از انحضرت ظاهر گردید
و میگردد در حقیقت معجزه رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبد الرحمن
جامی قدس سره فرموده اند بیت از ولی خارقی که مسموع است
معجزه آن نبی مبتوع است ؛ اول شبی که این کمترین مریدان از
شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه
خود را ببغداد یافت در گنبد مبارک انحضرت و بطواف حضرت امام

و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول بود از سعادت
ین شرف عظمی مشرف گشت و یقین این فقیر شد که
ن کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک ؎

غوث الثقلین راده پسر است
اول شیخ سیف الدین عبدالوهاب

بره ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم اند و علوم
باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهره تمام
و بعد از غوث اعظم در مدرسه آنحضرت وعظ میفرمودند
صحبت ایشان خلق بهره مند گشتند نقلست از شیخ
الوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع
و فنون حکم ها حاصل کرده ببغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن
ستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر برآمده
اع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد و آب
دیده نیامد اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمایند
ن فرود آمدم و حضرت ایشان بر منبر برآمده فرمودند که شجاعت

که شجاعت صبر یکساعت است بمجرد استماع اینکلمه از اهل مجلس
فریاد و فغان برخاست من ازینمعنی پرسیدم فرمودند تو متکلم بمعنی
بخود و من متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد
دوازده بود وفات شب بیست و پنجم ماه شوال سال ششصد و سه
هجری بود و قبر ایشان در بغداد است و ایشانرا دو پسر بوده
شیخ ابو منصور عبد السلام و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل
و کامل بوده اند رحمهما الله

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند
و جمیع علوم را در خدمت والد ماجد خود کسب نموده بعد ازان
حضرت درس حدیث و فقه و وعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار
در علم صوفیه که مشتمل بر حقایق و معارف است تصنیف ایشانست
و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجهته ایشان تصنیف
کرده اند وفات ایشان در مصر سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود

شیخ شمس الدین عبد العزیز رحمه الله

کنیت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند و ایشان نیز
کسب علوم ظاهر و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیارے
از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند و ایشان جانب
سنجار عزیمت نموده بهمانجا متوطن گشت ٭

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبد الرزاق قدس سره

کنیت ایشان عبد الرحمن و ابو الفرج است فرزند غوث اعظم
و ایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نموده اند و مفتی
عراق بوده اند و ایشانرا در علوم قدرت تمام بوده و رساله جلاء الخاطر
را که ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان این مرید با اخلاص دارد
و دران نوشته اند که حضرت غوث اعظم میفرمودند که طامع خالی است چون
حروف طمع قبر ایشان در بغداد است ٭

حضرت شیخ ابو اسحق ابراهیم قدس الله سره

فرزند غوث اعظم اند قدوه اولیا و اکمل اتقیا بوده اند علوم ظاهر
و باطن را از آنحضرت بدرجه کمال کسب نموده و خلق بسیاری از فیض
صحبت ایشان بدرجه کمال رسیده اند تفکر و سکوت بر ایشان

ایشان غالب بوده در زهد و ورع را بمرتبه کمال داشتند و از حیای
پروردگار خود سر بالا نکردند و ولادت ایشان در سال
پانصد و بیست و هشت هجری و وفات در ششم ماه شوال سال ششصد
و بیست و سه بود و قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از
ایشان منقول است که روزی والد من برای نماز جمعه بیرون آمدند
و من با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاه دیدیم که سه بار خمر برای
سلطان می برند و از ایشان بوی بد می آید و سرهنگان همراه اند
حضرت غوث اعظم فرمودند که بایستید آنها ایستادند و دواب را
بتعجیل میراندند آنحضرت فرمودند که بایستید در حال همه فریاد برآوردند
و بر جای بماندند هر چند آن سرهنگان میزدند دواب از جای حرکت
نمیکردند در حال سرهنگان را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و
می طپیدند پس همه فریاد برآوردند که ما توبه کردیم فی الحال قولنج
برطرف شد و خمر سرکه مبدل گشت آنحضرت بمسجد رفتند و این
خبر بسلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات توبه کرد
گویند که روزی شیخ عبد الرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد

خود درہوا دیدہ بتر سیدند حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند مترس کہ تو نیز از جماعۂ ایشان از پنج پسر بودہ شیخ ابو صالح نصر شیخ ابو القاسم عبد الرحیم شیخ ابو محمد اسمٰعیل شیخ ابو المحاسن فضل اللہ و شیخ جمال اللہ کہ ایشان درصورت با غوث صمدانی بسیار متشابہ بودند وہمگی درخدمت عم بزرگوار خود شیخ عبد الوہاب کسب علوم صوری و معنوی نمودہ ہر یک کامل مکمل گشتہ اند

حضرت شیخ ابو الفضل محمد قدس سرہ

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاہر و باطن را در خدمت والد بزرگوار خود کسب نمودند و کامل گشتہ اند وفات ایشان در بغداد بست وپنجم ذیقعدہ سال ششصد ہجری بودہ ؎

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن عبد اللہ

فرزند حضرت غوث الثقلین اند واکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار خود کردہ اند محدث و فقیہ گشتہ اند وفات ایشان بست وہفتم ماہ صفر سال پانصد وہشتاد وہفت ہجری بودہ ودو قبر در بغداد است ایشان را دو پسر بود شیخ ابو محمد عبد الرحمن

عبد الرحمن و شیخ ابو محمد عبد القادر که کنیت و نام ایشان موافق جد بزرگوار است جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبد الرزاق کسب نموده عالم و کامل گشته بودند ؁

حضرت شیخ ابو زکریا یحیی رحمه الله

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد بزرگوار خود نموده اند فاضل و کامل گشته اند ولادت ایشان در ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبد الوهاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده فقیه و محدث و عارف و کامل گشته بودند ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده و بدمشق رفته و متوطن شده و در همانجا شب غرهٔ جمادی الآخر سال ششصد و هیژده هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان

نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه غوث اعظم اگرچه
مریدان انحضرت زیاده ازانند که در شمار آیند خصوصاً در ولایت
هندوستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسلهٔ علیه اند و کافران
نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر
انحضرت بفقرا بخش سے کنند ۵

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشایخ بطایح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفاء
ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن هوار
و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله پیوسته در خدمت حضرت
غوث اعظم می بودند و فایدها میگرفتند وقتیکه انحضرت فرمودند
قدمی هذه علی رقبته کل ولی الله اول کسی بالای منبر رفت و
قدم انحضرت را بر گردن خویش نهاد و بزیر دامن مبارک درآمده
باین سعادت مشرف شده ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم
وعظ میفرمودند و شیخ علی هیتی در برابر انحضرت نشسته بودند شیخ را خواب
گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید از منبر

از منبر فرود آمده در پیش شیخ با دب ایستادند و جانب وی می نگریستند
چون شیخ علی بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب
دیدی گفت آری غوث اعظم فرمودند من برای او با دب ایستاده
بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت تو بعد از ان از شیخ
علی پرسیدند از معنی انچه غوث اعظم فرمودند که من از برای
آن با دب ایستاده بودم شیخ گفت انچه من بخواب میدیدم آن
حضرت به بیداری میدید و حضرت غوث الثقلین ایشان را بسیار
ستایش میکردند و می فرمودند که هر کس از اولیای الهی از
عالم غیب و شهادت داخل بغداد میشود او مهمان منست و من
مهمان شیخ علی بن هیتی و چون شیخ از زیر آن که محل اقامت
ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان
خود می گفتند که غسل کنید و خود نیز غسل میکرد با انها میگفتند
که حذر دار باشید و خاطر های خود را نگاه دارید که پیش سلطان
میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت
میفرمودند برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراقید شیخ میگفتند

که بادشاه عراق توئی از تو ملاحظه میکنیم و هرگاه امان دهی امین
میشویم حضرت غوث اعظم بیغمبر مودند لا خوف علیکم منقولست
که روزی شیخ به نهر ملک میرفتند دیدند که میان اهل ده دو بر سر
مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند ای بنده خدای
آنمرد برخواست و چشم کشاده بشیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند
که فلان بن فلان مرا کشته و بیفتاد و بمرد و از کرامات شیخ علی
هیتی نقل کرده اند که اگر شیر روبروی شخصی بیاید و از نام
ایشان بگیرد و برگردد وفات ایشان در سال پانصد و شصت
هجری بوده و مدت عمر صد و بیست سال و قبر در زریران است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفینی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین هست گفته
اند که بدایت کار من آن بود که شبی در صریفین روی در آسمان
کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در هوا پنج کبوتر میگذرد و یکی
میگفت سبحان من عنده خزاین کل شیء و ما ننزله الا بقدر معلوم
و دیگری میگفت سبحان من اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و دیگری

و دیگری میگفت سبحان من بعث الانبیاء حجة علی خلقه و فضل علیهم محمداً صلی الله علیه وسلم و دیگرے می گفت کل مافی الدنیا باطل الا ما کان الله و رسوله و دیگرے می گفت یا اهل الغفلة عن مولاکم قوموا الی ربکم رب کریم یعطی الجزیل و یغفر الذنب العظیم چون آنرا شنیدم بیخود شدم وقتیکه بخود آمدم دوستی دنیا و آنچه در دنیاست از دل من رفته بود چون بامداد شد با خدا تعالی عهد کردم که خود را تسلیم شخصے کنم که مرا بخدا تعالے رهنمائی کند روان شدم و نمی دانستم که کجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدار با هیبت و وقار پیش آمد و گفت السلام علیک یا عثمان جواب سلام گفتم و سوگند بوے دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش شیخ عبد القادر بودم گفت یا ابو العباس دوش مردی را در صرفین جذبه رسیده و قبولی یافته و از بالای هفت آسمان ویرا ندا آمده که مرحبا بک عبدی با خدای خود عهد کرده است که خود را تسلیم شخصے کند برو وی را پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان عبد القادر سید العارفین و قبلة الواقفین درین وقت بس

لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر
نشدم مگر که خود را در بغداد دیدم و خضر علیه السلام غایب شد
پیش شیخ عبد القادر در آمدم گفت مرحبا ای عثمان زود باشد
که خدای تعالی ترا مریدی دهد نام وی عبد الغنی بن نقطه که مرتبه وی
بلندتر باشد از اولیای بسیار و خدای تعالی بوی مفاخرت کند
بر ملائکه بعد از آن طاقیه بر سر من نهاد خوشی و خنکی آن بدماغ
من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم
که عالم و هرچه در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند باختلاف
لغات نزدیک بود که عقل من زایل گردد و در دست حضرت شیخ
پاره پنبه بود بر من زد عقل برقرار بماند بعد از آن چند ماه در خلوت
نشانده والله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نشد پیش از آنکه
من بگویم با من بگفت و مرا از چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد
و میان خرقه پوشیدن من از وی و خرقه پوشیدن ابن نقطه از من
بیست و پنج سال بشد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند

حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشایخ عراق بودند کرامات و مقامات
عالیه داشتند و خرقهٔ ارادت از حضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند و می فرمودند که شیخ
عبد القادر نزدیکترین اهل زمین است بحق تعالی درین
عصر روزی بجهت طهارت می رفتند و ابریقی پر از آب بدست
یکی از مریدان ایشان بود ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست
خود را بران ابریق کشیدند فی الحال چنان بود درست شد و پر آب شد
و ازان آب طهارت کردند وفات ایشان در سال پانصد
و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابو عبد الله است از مریدان کامل حضرت غوث
الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب از ایشان بسیار ظاهر شده
قاضی موصل را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دید که در یکی
از کوچه های موصل از مقابل وی می آید با خود گفت این را می باید
گرفت و بحاکم سپرد تا سیاست برسانند ناگاه دید کرد بصورت

گردی برآمدند چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمدند چون
نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شدند چون بقاضی رسیدند
گفتند ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری و سیاست
میکنی از انکار خود توبه کرده مرید شد پیش حضرت غوث اعظم
گفتند که قضیب البان نماز نمی گذارد فرمودند بگوئید که همیشه سر او پیش
خانه کعبه در سجود است وفات ایشان در سال پانصد
و هفتاد هجری بوده و قبر در موصل است؛

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمة الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث
صمدانی سید محی الدین شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه دلیل بزرگی
ایشان همین است که سعادت خدمت آنحضرت را دریافته اند گویند
چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ بر کرسی جلوس میفرمودند
ایشان مرقع خود را برای آنحضرت بران کرسی فرش میکردند و
وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و هجری بوده است

حضرت شیخ صدقه بغدادی قدس سره

کنیت ایشان ابو الفرج و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بوده اند
همیشه در مجلس غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی
شیخ صدقه بغدادی حضرت غوث اعظم درآمدند و آنحضرت بالای منبر
رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را هم نفرمودند که چیزی بخواند اما مردم
را وجدی عظیم و حالتی قوی شد و گرفت شیخ صدقه با خود گفتند
که غوث اعظم چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد از چیست
حضرت غوث اعظم روی بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا
یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است و
بر دست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی او شدند شیخ صدقه
با خود گفتند کسیکه از بیت المقدس بیک گام به بغداد آید ویرا از چه
توبه باید کرد و بشیخ چه حاجت دارد آنحضرت روی بایشان کرده
فرمودند یا هذا وی توبه میکند از آنکه دیگر در هوا نرود و حاجت او
بمن آنست که او را محبت حق سبحانه تعالی راه نمایم وفات
ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری بوده

حضرت شیخ بقای بن بطو رحمة الله

صاحب کرامات و مقامات عالیه و در زهد و ورع کامل بوده اند و مرید
شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند و دایم در مجلس حضرت غوث الثقلین
حاضری بودند و فیض می ربودند ایشان گفته اند که روزی در
مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنای
آنکه در پای اول منبر وعظ میفرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتی
خاموش بوده بر زمین فرود آمدند و بعد ازان بمنبر بالا رفتند
و بر پایه دوم بنشستند پس من مشاهده کردم که پایه اول کشاده شد
چندانکه چشم کار میکرد و فرشش از سندس اخضر انداختند و رسول
صلعم با اصحاب بر انجا نشستند و حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل شیخ
عبد القادر تجلی کرد چنانکه شیخ میل کردند که بیفتند رسول صلعم
ایشانرا بگرفتند و نگاه داشتند بعد ازان خورد و لاغر شدند چون
گنجشکی بعد ازان ببالیدند و مهوک شدند بر صورتی هایل سهمگین بعد
ازان آنچه از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت
آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند حق تعالی
ایشانرا تایید کرده است بقوتی که ارواح مطهره ایشان متشکل میشوند

میشود بصور اجساد و صفات اعیان و می بیند ایشان را کسانیکه
خدای تعالی ایشان را قوت رویت آن ارواح در صور اجساد و صفات
اعیان داده است و بعد از ان از سبب میل کردن و خورد شدن و
بزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتی بود که
بشر را قوت آن نیست مگر تا بید موسی ؑ و لهذا نزدیک بود که شیخ
بیفتد اگر رسول صلعم ایشان را نگرفتند و تجلی ثانی بصفت جلال
بود از ینجهت بود که شیخ بگداختند و خورد شدند و تجلی ثالث بصفت
جمال بود از ینجهت بود که شیخ ببالیدند و بزرگ شدند ذالک فضل الله
یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ۞ وفات ایشان قریب بسال پانصد
و پنجاه و سه هجری بوده و قبر در باب نوس که از دیهای شهر ملک است واقع شده

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القاید قدس سره

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاه عبد القادر جیلانی
اند کرامات و مقامات عالیه داز بزرگان صوفیه بوده اند در فتوحات
مکی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه ایشان را معربد الحضرت
می گفتند و بسفر می بودند که محمد بن قاید از اهل سفر است ابن قاید فرموده اند

که همه چیز را باز پس گذاشته ام و روی بحضرت آورده ام ناگاه پیش روی خود نشان پای خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا که اعتقاد داشتم که هیچکس بر من سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسکین یافت؛

حضرت شیخ ابو السعود بن الشبلی قدس سره

از کبار مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیه و مقامات علیه بوده اند و مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه در خصوص مذکورست که شیخ ابو السعود با مریدان خود گفت که پانزده سال ست که خدا تعالی مرا در مملکت تصرف داده است اما من تصرف نکردم ابن قاید روزی از وی پرسید که چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانه گذاشته ام چنانکه خواهد تصرف کند

حضرت شیخ ابو عمر قرشی قدس سره

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامه است حنبلی المذهب بوده اند مرید و شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی

ربانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و از کبار مشایخ مصر
و صاحب خوارق و جامع علوم ظاهره باطن بودند سالی
رود نیل طغیان نمود اهل مصر بخدمت ایشان رفته کمی آب التماس
کردند شیخ برکنار رود نیل آمده از آب آن طهارت نمودند فی الحال آب
کم شد و در سال دیگر کمی کرده باز بخدمت ایشان آمده خواهش زیادتی
آب نمودند شیخ انجا رفته باب ابریقی که همراه داشتند وضو ساختند در
حال آب زیاده شد و ببرکت ایشان زرعها بجا ماند وفات شیخ در
سال پانصد و شصت و چهار هجری بوده و مدت عمر زیاده بر هفتاد
سال و قبر در مصر است نزدیک قبر امام شافعی رحمة الله

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن احمد بن قدامة الحنبلی است صاحب
تصانیف و مقامات ارجمند و جامع علوم ظاهر و باطن مرید و شاگرد
بادشاه مشایخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبد القادر جیلانی
اند رضی الله عنه وفات ایشان در سال ششصد و بیست هجری بوده

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سره

مرید شیخ عبد اللہ بطایحی اند و شیخ عبد اللہ مرید حضرت غوث الثقلین اند
در بهجة الاسرار نوشته که ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی
بودند بیت روی خوش و خوی نکو چون دوست میدارد خدای
خرم کسی کورا بود خوی خوش و روی نکو ؛ وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ ابومدین مغربی قدس سره

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو یعزی
مغربی و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشایخ زمین
مغرب و صاحب کشف و خوارق بوده اند روزی شیخ ابومدین
در بعضی از دیار مغرب گردن خود را پست کردند و گفتند اللهم انی اشهدک
و اشهد ملائکتک انی سمعت و اطعت اصحاب ایشان پرسیدند
که سبب این چه بود فرمودند حضرت شیخ عبد القادر در
بغداد گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله بعد از ان بعضی از اصحاب
اعظم بغداد آمدند و خبر دادند که حضرت غوث الثقلین همان وقت
انرا فرموده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره

نام ایشان محمد و هو بن علی بن عربی است و نسبت خرقه ایشان
بیک واسطه بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد
یونس القصار الهاشمی ست و بعضے گفته اند که بے واسطه مرید حضرت
غوث اعظم اند امّا قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقه
بحضرت خضر علیه السّلام میرسد بیک واسطه و نسبت دیگر بحضرت خضر
میرسد بدو واسطه و در اصطلاحات کاشی نوشته اند که شیخ
محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کرده اند که خرقه
تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبد الله بن جامع پوشیدم
و او از خضر علیه السّلام در نفحات الانس مذکور است که تصانیف
شیخ از پانصد زیاده است گفته اند که شیخ محی الدین را با حضرت
شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله ارواحهما اتفاق
ملاقات اجتماع افتاده هریک از ایشان در دیگری نظر کرده
بے آنکه در میان کلامی واقع شود از یکدیگر مفارقت نمودند ایشان
را از حال شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیدند فرمودند که و

دریای حقایق است ولادت ایشان در مرسیه از بلاد اندلس شب دوشنبه هفدهم رمضان سال پانصد و شصت هجری وفات در شب جمعه بیست و دوم ربیع الآخر سال ششصد و سی و هشت در دمشق بوده و قبر ایشان در جبل قاسیون است که الحال بصالحیه شهرت دارد

حضرت شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی رح

کنیت ایشان ابو المعالی است و بهترین مریدان شیخ محی الدین عربی اند مولانا قطب الدین علامه در حدیث شاگرد ایشان است و در مرتبه تصوف و تشریع هر دو بدرجه کمال داشتند و میان مولانا جلال الدین رومی و ایشان اختصاص و صحبت و محبت بسیار بوده و مولانا جلال الدین پیشتر از ایشان وفات نموده اند و وصیت نماز خود بایشان کرده اند

حضرت امام عبد الله یافعی بن سعد یافعی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو السعادات است و لقب عفیف الدین اصل ایشان از یمن است و همیشه در حرمین شریفین بوده اند شافعی مذهب و صاحب خوارق و تصانیف و جامع علوم ظاهر

ظاهر و باطن و از کبار مشایخ وقت بوده اند نسبت ارادت ایشان
بچند و اسطه بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه میرسد در اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و تکمله روضته
الریاحین و نشر المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین را
نوشته اند و کمال اخلاص و اعتقاد و ارادت بخدمت آنحضرت
داشته اند وفات ایشان در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر
سال هفتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در مزار معلا
بمکه معظمه در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سره

ایشان را شیخ عبد القادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بهفت
واسطه بحضرت غوث آفاق سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه میرسد باین طریق که والد بزرگوار ایشان که شیخ محمد
بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد
بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوهاب بن سید
السادات سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه باشند صاحب

کرامات و خوارق علیه و جامع علوم معقول و منقول بوده اند و از
بغداد بخراسان و از انجا باچه بلتان تشریف آورده و متوطن
گشتند و سیاحت اکثر معموره عالم را بقدم تجرید پیموده بودند و قبر
ایشان در اچه است و شیخ عبد القادر ثانی از اکمل مشایخ هندستان
بوده اند و جمع کثیری از کفار و عصات بر دست ایشان بشرف
اسلام و توبه مشرف شدند شیخ عبد الحق دهلوی قادری در اخبار
الاخیار نوشته اند که شیخ عبد القادر در ولایت وارث حقیقی
حضرت غوث الثقلین بودند وفات ایشان هفدهم ربیع الاول
سال نهصد و چهل هجری بوده و مدت عمر شریف هفتاد
و هشت سال و ایشان را دو پسر بود یکی شیخ زمان شیخ عبد الرزاق
که عارف و کامل بوده اند وفات ایشان در پنجم جمادی الآخر
سال نهصد و چهل و دو هجری بوده و دوم سید زین العابدین
که در حضور والد ماجد خود از عالم رفته بودند و از سید زین العابدین
پسری ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال هست
و شیخ عبد الرزاق را پسری بود شیخ حامد نام که جانشین پدر

پدر بزرگوار خود بودند و ایشان را پسری بود شیخ جمال الدین ابو
الحسن که باذن والد ماجد خود در حیات ایشان بر سجاده
نشستند وفات شیخ جمال الدین بیست و نهم ذی قعده
سال نهصد و هفتاد و هشت هجری روی داده

حضرت شیخ عبد الله بهتی قدس سره

نام پدر ایشان سید عمر بن سید حسن جیلی ست و بدوازده واسطه
نسبت ایشان بحضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه میرسد و خرقه را دست بدست از پدران خود پوشیده
اند پانزده ساله بودند که بطلب الهی از بغداد برآمده بهندوستان
آمدند و اکثر مشایخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاهری
و باطنی بکمال رسیده اند و در موضع بهته که از توابع دهلی است سکونت
ورزیده اند و جمع کثیری مرید ایشان گشتند گویند که همیشه با وضو
و مستغرق مراقبه می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان
بظهور رسیده چنانچه گویند هرگاه دزدی بخواسته که در خانه ایشان
درآید او را بیرون آن موضع نابینا و مرده می یافتند بلکه دران دیهه

که ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود که آنجا درآید وفات
ایشان روز جمعه دهم ربیع الاول سال سی و هفت هجری بوده
و مدت عمر از صد سال زیاده بود و قبر در موضع بتّه است

حضرت شیخ محمد المشهور بمیان میر قدس سره

نام والد حضرت ایشان قاضی سائیندته است از اولاد حضرت
امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت میان میر
پیشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر مقتدای
طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل
و یگانه در علم ظاهر و باطن بوده اند و فضیلت ظاهری و باطنی
بمرتبه داشتند که هیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که در حضور ایشان
سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادر زاده ایشان که
از خویشان حضرت شیخ نوشته آورده بود در شهر سوستان
سال نهصد و پنجاه و هفت هجری واقع شده و والدین
و همشیره ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بوده اند
چنانچه از والده ماجده خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان

کلان من متولد شد والده از کشف دریافته که این پسر عارف نخواهد شد
مناجات کردند که الهی پسری میخواهم که عارف کامل و تارک و در یاد
تو همیشه مستغرق باشد تا تنی آواز داد که پسری و دختری حق تعالی
موصوف باین صفات عطا خواهد فرمود بعد ازان ایشان متولد شدند
و خواهر ایشان نیز که درین ایام در قید حیات اند و صاحب حال و
استغراق عظیم تولد نموده اند و حضرت ایشان زیاده از شصت سال
در بلده فاخره لاهور اقامت ورزیدند و خواص و عام روی ارادت
بایشان داشتند در سلسله علیه قادریه بودند مرید شیخ خضر اند که در
تفرید و تجرید و ترک یگانه و باصل از سیوستان بوده اند و کشف عالم
ملکوت را پیش والد ماجد معظم خود حاصل کرده بودند و اویسی
نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه محی
الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند هرگز نام شریف غوث
اعظم را بی وضو بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل
و قناعت بر همه اهل زمان خود امتیاز داشته و روز و شب مستغرق
می بودند و میفرمودند صوفی آن بود که نبود یکی از وزرا بخدمت ایشان

عرض کرد که اگر حضرت شیخ را وقتی خوش شود مرا در دل یاد آورند
و دعا کنند فرمودند خاک باد بر آن وقت که غیر او در دل بگذرد و همیشه طریقه
ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز ایشان سخنی
که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشده و در طریقت جنید وقت خود
بودند و مرید کم میگرفتند و هر کسی را مرید کردند بمراد رسانیدند و خلق
چه مرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده سفر نمودند
یاران یار را بطلبید و فتوح از ابنای ملوک قبول نمیکردند سخنان ایشان
همه نصیحت و موعظه بود اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند
و می فرمودند تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه
اگر یکموی جنب تر نشده باشد جنابت باقیست همچنین اگر خطره از
خطرات در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند
بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ؛ ترک کردن
هر دو عالم را و پشت پا زدن ؛ و این طریقه خاصه ایشانست که
از نماز فجر با مریدان خود از شهر هر روز بجانب صحرا و باغات
بیرون رفتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز پیشین

می رسید همه یکجا شده نماز بجماعت میگذاردند و باز متفرق می شدند
و شب بحجره خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان میماندند
و اکثری تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند
که روزی حضرت ایشان با ملا خواجه کلان که از اکمل یاران حضرت
ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند و مشغول گشتند ملا خواجه
کلان از کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر
چه میگوید فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در اوان جوانی
از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم امسال شما عزیزان
بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب
قبر که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید اگر هفتاد
هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع
شود حضرت ایشان بهرکدام از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند
چون باتمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر میگوید برکت کلمه طیبه
و انفاس شما را عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات
از ایشان و از مریدان ایشان بچندان واقع شده که اندازه تحریر

توان آورد خادم آنحضرت نقل کرد که حضرت شیخ در هواهای
گرم شبها بر پشت بام حجره خود میگذرانیده اند شبی مرا فرمودند که
کوزه آب و مروحه پیش من نهاده بخسپ راوی گوید که مروحه را
بخدمت ایشان نهادم کوزه آب مرا فراموش شد نیم شب یادم
آمد که کوزه نگذاشته ام برخاستم و کوزه را بالا بردم دیدم که جامه خواب
خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته باشند چراغ
روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت
نماز فجر شد حضرت ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار
فی الحال کوزه آب بخدمت ایشان بردم و گفتم که حضرت امشب کجا
بودند اول فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفرمایند تا زنده
ام این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگویم اما
این سر را بهیچکس نگوئی اگر بگفتی ترا زیان رساند فرمودند امشب
تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست فرمودند غاریست
که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آن غار خدای عز و جل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و ساعتی در آن غار بسر نبرند

بنرند که اگر کسی را جای دیگر در دوازده سال کشایش نشده باشد
بیک شب نشستن در انتظار فتوحات روحی و بذاین فقیر و بار بملازمت
ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت خاص
چنین داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری رو داد که اطبا
از معالجه او درماندند چون بادشاه بخانه ایشان دست مرا گرفته
گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این درمانده اند توجه
فرمایند که حق تعالی این را بخشد ایشان کاسه آب را طلب داشته
و دعائی بران خوانده دمیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم دران
هفته صحت کامل یافتم و بالکل آن آزار دفع شد چون پیش ازین رساله
مسمی بسکینة الاولیا در احوال و اوضاع آنحضرت و پیر و مریدان ایشان
مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد وفات
ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال
یکهزار و چهل و پنج هجری بمعموره لاهور در محله خانی پوره واقع شده
و جمع کثیری بر جنازه ایشان نماز گذارده اند عمر شریف هشتاد
و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پور که متصل شهر لاهور است

واقع بشد بزار و بترک و از مریدان ایشان که از عارفان کامل
واصلان مشهور بودند به رحمت حق پیوستند حضرت حاجی نعمت الله
سرهندی است و شیخ تنها و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان و میان
جاند وحضرت ملا عبد الغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعه دیگر در قید
حیات اند و از اکمل مریدان ایشان اند حضرت ملا شاه است و
حضرت ملا خواجه بهاری و شیخ محمد لاهوری و شیخ احمد سنامی و شیخ
احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه متبرکه قادریه
را به بهترین مشایخ متاخرین قدس الله اسرارهم و این فقیر هیچکس
مثل ایشان ندیده در همه چیز و الحال نیز در واقعه بملازمت ایشان
مشرف میشود بیت تا ابد این سلسله نگسسته باد ٭ گردن ایام بدین بسته باد

سلسله شریفه خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم حضرت شیخ ابویزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسی بن آدم بن
سروشان است و جد ایشان گبر بوده بسعادت اسلام مشرف
شده و اصل ایشان از بسطام است صاحب رشحات نوشته

نوشته‌اند که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه
و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده
بودند یکی از آنجمله امام جعفر صادق بوده اند و ابوحفص و یحیی معاذ
و شقیق بلخی را نیز دیده بودند و از مادر ایشان نقل کنند که چون لقمه
در دهان می انداختم که دران شبه بودی بایزید در شکم من بطپیدی
تا آن لقمه دفع کردمی سید الطایفه حضرت جنید فرمودند که بایزید
در میان ما چون جبرئیل است در ملائکه و از سخنان بلندی که از ایشان
نقل میکنند شیخ الاسلام دران باب میفرمایند که بر بایزید فراوان
دروغها بسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است
و فرض کدام فرمودند سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزی
بدجله رسیدند و دجله هر دو کناره هم آورد فرمودند بدین غره نشوم که مرا
به نیم دانگ بگذرانند و من سی سال عمر خویش به نیم دانگ بزیان نیارم
مرا کریم می باید نه کرامت فرمودند عارف بهیچ چیز شاد نشود جز
بوصال و فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بتر
از کار بد نقلست که ایشان را بعد از فوت بخواب دیدند پرسیدند حال

تو چون رحلت فرموده مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که بدرگاه ملک شود از و پرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقه طیفوریه منسوب بایشان ست و بنای اینطریقه بر سکر و غلبه است و وفات ایشان پانزدهم شعبان بسال دو صد و شصت و یکهجری و بقولی دو صد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات از اکثر کتب معتبره که در زمان قدیم نوشته اند نقل کرده شده و آنچه حضرت مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند احتمال دارد از طبقاتیکه این تاریخ را نقل کرده اند خالی از سهوی نباشد و قبر ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره

نام ایشان علی بن جعفر ست و خرقان موضعی ست نزدیک بقزوین که ایشان از انجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و تربیت ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی است وفات ایشان شب سه شنبه عاشورا سال چهار صد و بست و پنج هجری بوده فرموده اند

اند که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی قدس سره
فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی با اصحاب
خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوی فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت
ایشان بکسری میرسد و خال ابو عبدالله رودباری اند و مرید بی واسطه سید الطائفه
حضرت شیخ جنید بغدادی اند وفات ایشان در سال سیصد و بیست و دو هجری
بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعلی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابوعلی
رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلی پیش آید پیغمبر صلعم را بخواب
بینیدم و آنرا ازوی پرسیدم و وفات ایشان در سال سیصد و چهل و شش
و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابوالحسن صائغ دینوری

مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابو عمرو زجاجی صحبت داشته اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گویند که وی سی سال در مکه معظمه بود و در حرم بول نکرده جهت حرمت حرم وفات ایشان در نیشاپور است واقع شده در سال سه صد و هفتاد و شش هجری و قبر ایشان نیز در نیشاپور است پهلوی ابو عثمان حیری و ابو عثمان نصبی

حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی رح

نام ایشان علی است و ایشان را نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی از شیخ عثمان مغربی به دو واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر از شیخ حسن خرقانی بیک واسطه بشیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب در اوایل بصحبت ایشان رسیده و ایشان را قطب و مدار علیه وقت نوشته اند با شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره صحبت داشته اند و وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه

شیخ ابو علی فارمذی قدس سره

نام ایشان فضل بن محمد است و فارمد قریه است از مضافات طوس شیخ الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابو القاسم گرگانی اند و با شیخ ابو سعید ابو الخیر ملاقات نموده اند و وفات ایشان

ایشان در سال چهار صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در طوس است

حضرت خواجه یوسف بن ایوب همدانی رح

کنیت ایشان ابو یعقوب و اصل ایشان از همدان است و مرید شیخ ابو علی فارمدی
اند و از شیخ ابو اسحاق شیرازی کرد نیز استفاده نموده اند و با شیخ عبد الله جوینی
و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته اند و چون به بغداد رفتند حضرت غوث الثقلین
را هم دریافتند و در مجلس حضرت غوث اعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذهب و
سر سلسلهٔ خواجهای بزرگوار بوده اند ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل
هجری بوده و وفات در راه مرو سال پانصد و سی و پنج هجری روی
داده و قبر ایشان در مرو است ایشان را چهار خلیفه بودند خواجه عبد الله برقی و خواجه
حسن انداقی و خواجه احمد یسوی خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی

حضرت خواجه حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضعی است در نواحی
بخارا ولادت ایشان در سال چهار صد و شصت و چند هجری و وفات در سال
پانصد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در حظیره
شیخ ابو بکر اسحاق کلاباذی است

حضرت خواجه احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شهریست مشهور از بلاد ترکستان صاحب آیات مشهوره
وکرامات جلیه و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر باب ارسلان شده اند
که از عظمی مشایخ ترک بوده اند و باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلعم
باب ارسلان ایشانرا ترتیب نموده اند و بعضی ترقیات در خدمت باب
ارسلان کرده اند اما کار را در خدمت خواجه یوسف همدانی با تمام رسانیده اند
واز کبار خلفای ایشان گشتند و سر حلقه مشایخ ترک ایشانند منصور اتا که
پسر باب ارسلانند و سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند
وفات خواجه احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو هجری بوده و قبر در یسی است

حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجمیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم
بوده و سر حلقه سلسله خواجهای بزرگان بزرگوار ایشان اند و افتاب خواجه
بهاؤ الدین نقشبند قدس سره بایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی
و طریقه ایشان بتمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بوده خضر علیه
ایشانرا در جوانی بفرزندی قبول نموده فرمودند بحوض آب درآی و غوطه

در غوطه خود و بدل بگو لا اله الا الله محمد الرسول الله و ذکر دل را با ایشان آموخت
و چون خواجه یوسف همدانی به بخارا آمدند صحبت ایشان را دریافتند و خرقه
از خواجه یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت
نماز بکعبه میرفتند و میخواندند و می آمدند ولادت ایشان در غجدوان است و آن
قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و نشو نمای ایشان نیز در آنجا است و این کلمات
از ایشان است هوش در دم و نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن وفات
ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در غجدوان است

حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفه خواجه عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگر است و آن ده است
از توابع بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی رحمه الله

ایشان مرید و خلیفه خواجه عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع
انجیر فغنون است و آن دهی است از مضافات بخارا وفات ایشان در سال
هفتصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

لقب ایشان در سلسلهٔ خواجهای بزرگوار قدست اسرارهم حضرت عزیزان است
مرید و خلیفهٔ خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشان را مقامات علیه و کرامات ظاهر
بسیار بوده از ایشان منقولست که میفرموده اند اگر در روی زمین یکی از فرزندان
عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از
فرزندان مریدانند ولادت ایشان در رامتین که قصبه ایست از بخارا و وفات
در سال هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفهٔ حضرت عزیزانند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی
قبول کرده اند و باصحاب می گفتند که این مردیست که بوی این کلبه رسیده بود
زود باشد که مقتدای روزگار شود و پس روی بامیر کلال که مرید و خلیفه
ایشان بود کرده فرموده اند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت و تربیت دریغ مدار
و ترا بحل نکنم اگر تقصیر بکنی و امیر بپای خاستند و دست بر سینه نهاده گفتند
که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریهٔ سماسی بوده است
که از قصبهٔ دیهای رامتین است و قبر ایشان نیز در آنجا است

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند ولادت ایشان در موضع
سوخارست وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاولی
سال هفتصد و هفتاد و دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت خواجه نقشبند بهاء الدین قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه
که در مقامات خواجه است می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدر بصنعت
کمخابافی و نقشبندی مشغول میبودیم و همین نقل را بخط حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سلسله حضرت خواجهای نقشبندیه
اند ایشان را نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر
کلال اند و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله سره و از خدمت قثم شیخ و خلیل آتا که از مشایخ ترکستان بوده
اند فائدها گرفتند غوث وقت و قبله اولیای زمان خویش بوده اند و
خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقه ایشان تمام مطابق شرع
شریف بوده و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشایخ این
سلسله حنفی بوده حالا از خواجه بزرگ پرسیدند که در طریقه شما جهر و خلوت

و سماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای طریقه شما بر چیست فرمودند
که بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و
ز برون بیگانه باش * اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان * دایم
همه جا و با همه کس در کار * میدار نهفته چشم و دل جانب یار * گویند که حضرت
خواجه را هرگز غلام و کنیزک نبوده است ایشانرا ازینمعنی سوال کردند
فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان پرسیدند که سلسله شما بکجا
میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجای نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع
چه میفرمایید فرمودند که انکار نمیکنیم و این کار نمیکنیم و خواجه بزرگ را خوارق
و کرامات ازان بیشترست که شمه ازان بیان توان نمود از والده ماجده
ایشان منقولست که میفرمودند فرزندم خواجه بهاوالدین چهار ساله بود
که گفت این گاو ما گوساله سفید پیشانی خواهد آورد بعد از چند ماه بهمان صفت
گوساله برآمد گویند چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند در انروز که حجاج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم
درویشانی که دران سفر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به
بخارا رسیدند تحقیق نمودند پسر خواجه همانروز فوت شده بود و چنانچه

وچنانچه ایشان را در ایام حیات خود تصرف بود همت الحال نیز همان تصرف است
ولادت ایشان در محرم سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بود و وفات در شب
دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر
شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخاراست
در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند که پیش جنازه ما این
بیت بخوانند بیت مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو حضرت خواجه
را اصحاب بسیارند اهل ماوراء النهر اکثر مرید ایشانند اما اشهر و بهتر و مهتر خواجه محمد
پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین غجدوانی

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان و این لقب را
خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر
خواجه بزرگ در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرموده اند مقصود
از ظهور ما وجود اوست او را بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ایم اگر مشغول میشود
جهانی از او منور میگردد و چون در محرم سال هشتصد و بیست و دو هجری بطواف بیت الله الحرام
بزیارت نبی صلعم سفر کردند همه جا سادات و مشایخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش

می آمدند چون بمکهٔ معظمه رسیدند ارکان حج را تمام کردند ایشانرا مرضی عارض

شد و از آنجا متوجه مدینهٔ شریفه شدند در روز چهارشنبه بیست و سوم ذی الحجه

بمدینه رسیدند در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بجوار رحمت حق پیوستند

و شب جمعه ایشانرا دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار قبه امیر المؤمنین عباس

رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده

حضرت خواجه ابونصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان

فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایهٔ علوم شریف و رسوم

طریقت را با والد بزرگوار خود رسانیده بودند و در نفی وجود و بذل موجود کار را از ایشان

گذرانیده در سفر حجاز با والد خود بودند فرمودند که وقتی که والدمن فوت می شدند

بر سر بالین ایشان حاضر بودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشانرا گشادم تا نظر

کنم چشم بگشادند و تبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پای

ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند وفات خواجه ابونصر پارسا در

سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در خطهٔ بلخ است

حضرت خواجه علاء الدین عطار رح

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار اصحاب خلفای
خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود تربیت بسیاری از مریدان حوالهٔ ایشان کرده اند
و میفرموده اند که علاء الدین خیلی بر ما سبک کرده است و صبیه خواجه بزرگ در خانه
خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانا شیخ در جمیع
از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت
خواجه بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهار
شنبه بیستم رجب سال هشتصد و دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان است وفات
خواجه حسن عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هشتصد و بیست و شش هجری واقع شده
و قبر در توجغانیان است

مولانا یعقوب چرخی رح

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دیهی است از سنه لهوکر از توابع غزنین واقع
شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجا است و ایشان مرید مولانا
خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که ما از
خود کاری نمیکنیم امشب ببینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب
فرموده اند که هیچ شبی سخت تر از آن بر من نگذشته است که آیا چه شود چون بعد از

ایشان رفتم فرمودند قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند
بعد از وفات خواجه بزرگ در صحبت علاء الدین عطار بمرتبه کمال رسیدند و جامع
گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان
در موضع ملغو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبید الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین
است و جد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کاملترین یاران
مولانا یعقوب چرخی اند و سلسله خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و
رهنمای حقیقت بوده اند و اهل ماوراء النهر و خراسان ایشان را بجای بزرگ میدانسته
اند و کرامات و خوارق عادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه مثنوی
کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشان را بجای پیر خود میدانسته اند و حضرت
خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده سه نوبت حضرت مولانا با ایشان
ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبد الرحمن جامی را دیدند
فرمودند محاسن سفید کردید ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت پیرانه

سر دره سخاوت ؛ موی سفید کردم جاروب آستانت ؛ گویند که حضرت
خواجه احرار را مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند
و چون سال بآخر رسیده انبارها پر بوده و این از کرامات حضرت خواجه است
و دریناب حضرت مولانا فرموده اند ابیات هر دانه مزرعه که در زیر کشته است
که زاو رفتن راه بهشت است ؛ درین مزرعه فشاند تخم دانه ؛ در آن عالم چند انبار خانه
ولادت ایشان در ماه رمضان سال هشتصد و شش هجری در قریه باغستان که
از توابع تاشکند است بوده وفات ایشان شب شنبه بیست و نهم سلخ ربیع الاول
سال هشتصد و نود و پنج اتفاق افتاده مدت عمر شریف نود سال الا چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رح

ایشان فاضلتر و کاملترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند
و از علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جاده شریع و سنت مستقیم بوده اند
چون بخراسان تشریف برده اند بسید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید پورانی
و شیخ زین الدین خافی و شیخ بهاء الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس سره السامی در نفحات مذکور ساخته اند که روزی می گفتند
بعضی از درویشان فرق میان خواب و بیداری جز آن نمیتوانند که در خواب خفته

که بعد از خواب می باشد میایند والا کیفیت مشغولی ایشان در خواب و بیداری
بر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی سو انع مرتفع میشود مراکمل
چنانست که آنچه میگفتند اشارت بحال خود میکردند وفات ایشان در اثنای
نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الآخره سال هشتصد و شصت هجری بوده
وقبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نور الدین و تخلص جامی و نام
والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محله ایست از محلات صفاهان
حنفی مذهب بوده اند و آنچه در میان عوام است که ایشان بمذهب امام شافعی
نقل کرده اند خلاف است چنانچه شخصی از خدمت مولانا زین الدین خواص
از بعضی این پرسید فرمودند که غیر واقع مردم فرا گرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت
شیخ سعید خرقانی را که از مکه معظمه همراه آورده بودند مسایل اخوط عمل میفرموده اند
مثل وضو ساختن بعد از مس مراة و مس اندام نهانی و غیرها و حضرت مولانا
عالم عامل عارف کامل و در فنون علوم ظاهری و باطنی جامع و مقتدای عالم و مقتدای
اهل ماوراء النهر و خراسان و پیشوای زمان بوده اند و سلطان حسین میرزا کمال

را کمال عقیدت و نیازمندی بخدمت ایشان بوده و از اکمل و افضل مریدان سعد الدین
کاشغری اند رحمه الله تعالی چون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرموده‌اند که
شاهبازی بچنگ ما افتاده و نسبت ایشان بواسطه بخواجه بزرگ میرسد و خواجه محمد پارسا را
در خراسان ایام طفولیت ملازمت کرده بودند و حضرت خواجه پاره نسبتی
بایشان عنایت نموده‌اند و خواجه احرار قدس الله سره ایشان را کمال تعظیم و احترام
می‌نمودند چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود لفظ عرضداشت می‌نوشتند و میفرمودند
که آفتابی در خراسان هست مردم چرا بروشنائی چراغ بماوراء النهر می‌آیند با وجود این
حضرت مولانا را حال برینموال بود که هرگز اظهار درویشی و کرامات نمیفرمودند
و میگفتند که بکشف و کرامات اعتمادی نیست و خود را گاه در لباس علما ظاهر
و گاه در صفت شعر و شاعری پنهان میداشتند و میفرمودند که مستر حال شعر هم
این طریقه است اما حاشا که اندیشه و خیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز در هیچ
نفس از شغل باطنی خالی نمی‌بودند و در فضیلت بحری بوده‌اند معراج بجامعیت
ایشان کم کسی گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود اشعار ایشان
که بهترین اشعارهاست تمام مشتمل بر حقایق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدا
حال تا مرتبه کمال کشش عشق و جذبه محبت غالب بوده چنانچه فرموده‌اند بیت

لذت عشق فرو رفته مرا در رگ و پی   عشق میگویم و جان میدهم از لذت وی

و گفته اند شعر غم عشق از دل کس کم مبادا   دلی بی عشق در عالم مبادا

متاب از عشق رو گر خود مجازیست   که آن بهر حقیقت کارسازیست

اگرچه بظاهر جمالی تعلق خاطری می بود اما از طعن این باکی نداشته اند رباعی

کار جامی عشق خوبانست هر سو عالمی   در پی انکار او و همچنان در کار خویش

و این محبت آن بود که میفرمودند هر چند عارف کامل واصل بعد از تحقیق بحب آنچه
و اتصال بمحبوب لم یزلی در هرچه نگرد جز یک چیز نبیند و در هرچه آید در نظر جز یک
چیز نجوید اما در ابتدا از جمیع تعلقات ترک واجبات نموده میفرمودند که محب
آنست که از همه چیز قطع تعلق کند و خواهش او خواست محبوب گردد بیت

با عشق تو دم هوا نماندست و هوس   با آتش سوزنده چسان ماند خس

خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس   جامی از تو ترا همین خواهد و بس

و هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشتند و میفرمودند بیت

هست مراد هر کسی چیز دگر ازین جهان   نیست مراد غیر تو جامی نامراد را

و همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و هم
او در وقت حالی که بکمال رسیده بودند می گفتند رباعی خوش وقت کسیکه می بادی

درین خمخانه ، از خم سبو کش نه از پیمانه ، صد بار اگر مست شو و عالم هست ،
واقف نشود که هست عالم یا نه ، و حضرت مولانا را فهم و طبعی که بود بالاتر
از آن نباشد و بسیار خوش خلق و خوش تکلم و شگفته بودند و مطایبهای
لطیف می فرمودند و تصانیف ایشان چهل و چار است بعدد لفظ و همه
در عالم مشهور و معروف است هیچکس را از آن سخن نیست و شواهد النبوة و نفحات
الانس که سخنان لطیف و نکتهای دقیق در آن مندرج است دو چشم تصانیف
ایشان است و در مثنوی یوسف و زلیخا و در غزلیات دیوان اول که بهترین اشعار
است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را مطالعه می نماید
و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فائدها می یابد و این کتاب را می نویسد همه از
تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت در سوز حال حضرت مولانا
از کلام ایشان است و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و
انکار می نمود و سخنان ناشایسته میگفت فقیر او را منع میکرد بعد از فوت آنمرد
یکی از فضلا که عالم و عامل است شبی او را بخواب دید با اضطراب تمام پرسید
اضطراب چیست گفت بدر بهشت رفته بودم و میخواستم درآیم که مولانا عبدالرحمن
جامی آمد و دامن مرا بگرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص فقیر را بخدمت

ایشان داشته بود نام فقیر را گرفت که بایشان بگوئید که مولانا عبدالرحمن جامی
بگوئید مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند و ولادت ایشان در حجر جده جام در
بیست و دوم شعبان سال هشتصد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف
هشتاد و یکسال است وفات ایشان بعد از حضرت خواجه احرار به سه سال
در هشتصد و نود و هشت هجری هژدهم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان سنت
و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبه پیر جوذو و بر داشت جنازه
ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع اهالی حوالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبدالغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین است و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده
از اولاد سعد عباده اند رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیله انصار و از قبیله
خزرج است مرید کامل و شاگرد رشید حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اند و
حضرت مولانا در باب ایشان فرموده بیت آنجا که فهم و دانش هر مختصی
بود شکاری ؛ بازیست تیز رفتار عبدالغفور لاری ؛ و حضرت مولانا مریدیم میگفته
اند و می فرمودند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا عبدالغفور
است که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بود و حاشیه

و حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و لغات آنرا نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پدر خود داشته اند و روز وفات حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند وفات ایشان بعد از طلوع آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است سعادتمند کسیکه بعد از مردن هم در خدمت پدر خود باشد

حضرت خواجه عبد الشهید قدس سره

نام پدر ایشان خواجه کلان خواجه بن حضرت خواجه عبید الله احرار است و چون متولد شدند والد خواجه بخدمت حضرت خواجه احرار قدس سره بردند و حضرت خواجه ایشانرا در کنار گرفته فرمودند که این پسر عارف خواهد شد و ببرکت نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده اند و کرامات و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوستند و بهندوستان تشریف آورده بودند و اهل هند کمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقه ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجه بزرگ بوده و هژده سال در هندوستان بوده و در سال نهصد و هشتاد و دو هجری فرمودند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده

ماموریم بآنکه مشتی استخوان خود را در سمرقند بگورخانهٔ اباء خود رسانیم و متوجه
سمرقند شدند و بعد از رسیدن بسمرقند بدو سه روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت
خواجه احرار است ؁

حضرت خواجه باقی رحمة الله

اویسی حضرت خواجه نقشبند بهاء الدین و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنگی اند
یکی از مریدان خواجه گفت که در وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر
ساخته پرسیدند که در باب این کودکان چه میفرمایند گفتند مصرع فرزند
بنده ایست خدا را غمش مخور وفات ایشان در سال هزار و دوازده هجری بوده
و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است ؁

هاشم خواجه و صالح خواجه دهبیدی قدس اسرارهم

دهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادر اند و درین زمان مقتدای ماوراء النهر
بودند مردم آنجا را روی ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجه برادر کلان
و پسر خورد صالح خواجه بودند و در سمرقند می بوده اند و مرید پدر خود اند و خواجه
کلان خواجه و ایشان مرید خواجه کلان جویباری و ایشان مرید خواجه محمد
کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان مرید حضرت خواجه احرار

احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول سال هزار
و چهل و شش هجری بوده و قبر در ده بید است و صالح خواجه در بلخ بوده اند
کرامات و خوارق از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم
سال هزار و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان در بلخ است و مدت عمر هفتاد
و هشت سال تمام شد احوال مشایخ سلسله متبرکه نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس الله اسرارهم و سلسله ایشان از حضرت خواجه حسن بصری بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبدالواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مرید حسن بصری است و شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله
عنهما و خرقه ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از
صحابه رضی الله عنهم مذکور شده از جهت اول در این سلسله نوشته نشده ایشان
بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل است
که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی بر ایشان غلبه
کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی باسمان کردند و از حق سبحانه

و تعالی بجهت آن جماعه در خواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان بارید خواجه
فرمود که بهمان مقدار که حلوا کفایت کند بر دارید مریدان چنان کردند و حلوا
آوردند خواجه از آن تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن اینست که چون
باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش
سازند که خوراک اینجماعه از کسب و مشقت ایشان مهیا شد چنانچه درویشی در بادیه
تشنه شد ویرا از آسمان قدحی زر فرو گذاشتند پر از آب مرد درویش گفت
بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد دیگر
بکرامات تو آب نباید قادری که آب در جوف من پدید آری یعنی کرامات ظاهر
این از کرم بود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمة الله

کنیت ایشان ابوعلی ست و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو
و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد و نیز گفته اند
که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبدالواحد بن زید و شاگرد امام اعظم
اند رضی الله و با ابراهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر
بودند در حقایق و معارف یگانه عصر نقل ست که روزی فرزند خرد خود را

خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدرانست کودک گفت ای پدر
مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدا را دوست میداری گفتند بلی
کودک گفت بیکدل دو دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست
دست بر سر زدند کودک را بنهادند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس
که از خدا بترسد از همه چیز بترسد و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را
دوست دارد اندوه بسیارش دهد و چون دشمن دارد دنیا را بر وی فراخ کرداند
فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند اگر
توانید بجائی ساکن شوید که کسی شما را نه بیند و نه شما کسی را که عظیم نیکو بود و فرموده
اند چنانکه عجب بود که در بهشت گریند عجب تر آنکه در دنیا خندند و فرموده اند
در دنیا در آمدن آسان است اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار و فرموده اند
چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گوئی نه کافر گردی و اگر
گوئی دارم فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال
یکصد و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در مزار است

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است

و ایشان از ابنای ملوک اند و در اوایل حال پادشاه بلخ بوده اند و در جوانی
توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند نیم شب سقف خانه جنبید گفتند
کیستی گفت آشنا شتر کم کرده ام میجویم گفتند شتر بر بام چگونه جوید گفت
ای غافل تو خدا را در جامه اطلس بر تخت زر میطلبی این از اشتر بر بام جستن
عجب تر است ازین سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر
بار عام دادند و ارکان دولت همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی
با هیبت از در درآمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان
گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای
ست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش
از وی از که بود گفتند از پدرش گفت پیش از وی از که بود گفتند از فلان
همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این رباط نبود که یکی میرود و دیگر
می آید ناپدید شد سلطان تنها با ضطراب تمام از عقب او روان شدند
گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و روی بصحرا
نهادند شنیدند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از آنکه بر کت بیدار کنند و
همچنین چند نوبت بگفت ناگاه آهوی دیدند و خود بدو مشغول گردند آهو

آهو بسخن آمد و گفت مرا بصید تو فرستاده اند تو مرا صید توانی کرد حال بر سلطان
متغیر گشت و از جامه‌های که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده دست در
طریقت زدند و بمکه معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف غسولی صحبت
داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام
ایشان را استیته نامی فرمودند سید الطائفه جنید قدس الله سره فرمودند که
ابراهیم ادهم کلید علمهای این طائفه است و صحبت دار خضر علیه السلام بوده اند
و خرقه ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند و در همه عمر بجز کسب خود قوت نموده اند
یگانه زمان و پادشاه هر دو جهان و سید اقران بود خوارق و کرامات و بزرگی
حضرت سلطان زیاده از آنست که در تحریر و بیان در آید گویند چون واردی از غیب
فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا که ببینند که این چه کار و بار است تا از ملک خودشان
ننگ و عار آید نقلست که وقتی که در کشتی خواستند که بنشینند و سیم نداشتند و آنها زری
میخواستند دو رکعت نماز کردند و گفتند الهی از من چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا
تمام زر شد مشتی بر داشتند و بایشان دادند نقلست که روزی بر لب دجله نشسته
پاره پاره خرقه میدوختند سوزن ایشان در دجله افتاد و اشارت بر دجله کردند هزاران
ماهی سر بر آوردند هر یکی را سوزنی زرین در دهان سلطان فرمودند سوزن خود خواهم

ماهی ضعیفی آن سوزن را در دهان گرفته آورده و پیش حضرت سلطان نهاد فرمود که این
کمترین چیزی که یافتیم بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدهم جمادی الاول
در سال یکصد و شصت و دو یا شصت یک هجری بوده و قبر ایشان در جبله شام است و بعضی برآنند که در
بغداد و قول اول صحیح است ؕ

حضرت خواجه حذیفه مرعشی رحمة الله

مرعش شهریست از توابع شام از کبار مشایخ متقدم و از مریدان سلطان ابراهیم
ادهم قدس الله سره فرموده اند که اخلاص آنست که افعال او در ظاهر و باطن
یکسان باشد وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال بوده است ؕ

حضرت خواجه هبیره بصری رحمة الله

اصل ایشان از بصره است از اکابر وقت و مرید خواجه حذیفه مرعشی اند و صاحب
خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان هفتم ماه شوال است

حضرت شیخ علو ممشاد دینوری رحمة الله

مرید خاص خواجه هبیره بصری از اجله مشایخ وقت و صاحب علوم ظاهری و باطنی
بودند خوارق و کرامات عجیبه از ایشان سرزده چنانچه گویند از روزیکه تولد نموده اند
تمام عمر صائم الدهر بوده اند و در ایام طفولیت روز شیر نمیخوردند انچه در تذکرة الاصفیا

الاصفیا و بعضی نسخات مشائخ چشت نوشته اند این است که شیخ علی دینوری
و شیخ ممشاد دینوری یکی است و شیخ ممشاد علو دینوری می نویسند اما از نفحات
الانس و بعضی کتب چنین مفهوم میشود که شیخ علو دینوری غیر شیخ ممشاد دینوری
اند و ذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسله سهروردیه نوشته خواهد شد ؕ

حضرت شیخ ابو اسحاق شامی قدس الله سره

از اقطاب وقت بوده اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمهما الله و وفات ایشان
چهاردهم شهر ربیع الآخر است و قبر در عکه واقع است که از توابع شام است

حضرت خواجه احمد ابدال چشتی رح

سه حلقه سلسله چشتیان اند و پسر سلطان فرسنافه اند از شهزادها چشتی است و امیر
آن ولایت بوده اند و مرید شیخ ابو اسحق شامی اند گویند چون شیخ ابو
اسحاق بقصبهٔ چشت رسیده اند خواجه دست ارادت بدامن شیخ زدند نقل است
که روزی خواجه ابو احمد در سن هفت سالگی همراه پدر خود سلطان فرسنافه
بقصد شکار جانب کوه رفتند و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتادند
بکوهی رسیدند که چهل از رجال الله بر سنگی ایستاده بودند و شیخ ابو اسحاق
شامی نیز در میان آنجماعه بود حال بر ایشان بگشت از اسپ فرود آمده در پای

شیخ ابو اسحاق افتادند اسپ و سلاح هرچه داشتند بگذاشتند و پشمینه پوشیده
با ایشان روان شدند هرچند پدر و مردم طلب کردند ایشان را نیافتند بعد از
چند روز خبر آوردند که با شیخ ابو اسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعی را
فرستاد تا بیاوردند هرچند پند دادند و بند نهادند باز نتوانستند آورد سودمند
نیفتاد گویند پدر ایشان را خمخانه بود روزی فرصت یافته بآنجا در آمدند و
در را بست خمها را شکستن گرفت پدر ایشان را خبر کردند ببام بر آمدند و از غایت غضب
سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بر ایشان بزند روزنه فراهم آمد و سنگ
را بگرفت با سنگ در هوا معلق بایستاد چون آن حالت را مشاهده نمود پدر
ایشان توبه کرد و امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان نه چندان
ظاهر شده که به تفصیل بیان توان کرد ولادت ایشان در سال دو صد و شصت
هجری بوده وفات در دهم جمادی الآخر سال سه صد و پنجاه و پنج روی داده و قبر ایشان
در چشت است

حضرت خواجه محمد چشتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف
یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوه سومنات همراه محمود

محمود سبکتگین در سن هفتاد سالگی بود کاری محمود با بشارت و اشارت رفته
بودند و ببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شده وفات ایشان در غره
رجب سال چهار صد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصر الدین است و خواهرزاده و مرید و تربیت یافته خواجه محمد
بن خواجه ابو احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که سن او بچهل
رسیده بود و بجهت خدمت برادر ارادت تزوج نداشتند و بطاعت و عبادت
خدا تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابو احمد را در خواب
دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مرد یست محمد سمعان نام تحصیل علوم
کرده و صالح است خواهر خود را با او عقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره
را با و عقد کرد و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و بر ایشان در آخر
عمر سکر و حیرت چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو بدست
در اثنای وضو از خود غایب می شدند و ساعتی در آن غیبت میماندند و باز
حاضر می شدند و وضو را با تمام میرسانیدند وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر
در سال چهار صد و پنجاه و نه روی داده و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده

و هر وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود پسر کلان خود را قائم مقام خود
ساختند و عقبه ایشان در چشت است ط -

حضرت خواجه مودود چشتی رح

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن را از قرأة
آن حفظ کرده بتحصیل علوم مشغول می بودند چون بسن بیست و شش سالگی
رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف وفات یافتند و بموجب وصیت
پدر قائم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف
و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام ارادت و اعتقاد ایشان
اگرچه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام
احمد جام بهرات رسیدند و قضیه که درمیان خواجه مودود و حضرت شیخ
جام گذشته در نفحات الانس مذکور است و چون خواجه مودود التماس
تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست
ایشان را گرفتند و برکنار چارbalش خود بنشاندند و سه بار فرمودند بشرط
علم بشرط علم و سه بار در خدمت حضرت شیخ جام بودند و فائده تا حاصل
نمودند و سلسله چشتیه از خواجه مودود بصحبت شیخ جام نیز میرسد وفات

وفات ایشان در غره رجب در سال پانصد و بیست و هفت هجری بوده و قبر ایشان
بیشتر در مزار متبرکه چشت است

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رح

بسیار بزرگ و قطب وقت بودند و مرید پدر خویش در علوم ظاهری و باطنی
قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند
ای احمد اگر تو مشتاق ما نیستی ما مشتاق تو ایم چون بامداد شد سفر یار موافق
اختیار کرده بروشی که کسی ایشان را نشناسد بزیارت حرمین الشریفین
متوجه شدند چون از شرایط حج فارغ شدند بمدینه منوره رسیدند و شش ماه
مجاورت کردند گویند که مداومت ایشان بر مجاوران آن حرم گران آمد خواستند
که ایشان را بیرون کنند از روضه شریفه آواز آمد که برنجانید این را که یکی از مشتاقان
ماست چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت ببغداد آمده در خانقاه
شیخ شهاب الدین سهروردی فرود آمدند و شیخ ایشان را تعظیم و احترام
بسیار کردند ولادت ایشان در سال پانصد و هفت هجری بوده وفات
در سال پانصد و هفتاد و هفت روی داده و قبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمة الله

لقب ایشان رکن الدین است و نام محمود و اصل ایشان از دہ سنجان
خواف بودہ و مرید خواجہ مودود چشتی اند و شاہ نقبی است کہ خواجہ مودود
عنایت فرمودہ اند گویند در مدتی کہ بچشت اقامت داشتند نقض طہارت
در انجا نکردند چون احتیاج می شد از چشت بیرون رفتہ طہارت می نمودند
و سفر می نمودند کہ اینجا جای ادب است وفات ایشان در سال پانصد و نود
و ہفت ہجری بودہ ۵

حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رح

مرید خواجہ مودود چشتی اند و سلسلہ خواجہ معین الدین چشتی از جانب ایشان
بخواجہ مودود چشتی میرسد نقل است کہ شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات
بخواب دید پرسیدند کہ خدا تعالی با تو چہ کرد گفت کہ مرا فرمان شدہ بود
کہ فرشتگان عذاب بدوزخ برند و درہمین اثنا فرمان رسید کہ فلان
روز درویشی سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافتہ بود از برکت
آن بیامرزیدم وفات ایشان در ششم رجب است ۵

حضرت شیخ عثمان ہارونی قدس سرہ

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانہ عصر بودہ اند و صحبت

وبصحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقولست
که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجایی رسیدند که مسکن مغان بود و در آنجا
آتشکده بود که روزی بیست ارابه هیزم در آنجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد از شیخ
پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدا را نمی پرستی که آتش مخلوق است
جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای
خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که
نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم
قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش در آمدند و چهار ساعت در میان
مانده بر آمدند چنانچه بخرقه ایشان و جامه آن طفل آسیبی نرسیده بود و از مشاهده این کرامات
جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر
از جمله اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی
میفرمودند که حق سبحانه و تعالی را دوستانند که اگر یکساعت در دنیا از او محجوب مانند
نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه خصلت باشد بتحقیق بدانکه حق تعالی
او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع
چون تواضع زمین وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبر در مکه معظمه است

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد و اصل ایشان سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان
خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی
بوده اند و در هندوستان سلسله شریفه حضرت چشتیه ایشانند قدس الله تعالی
و شیخ عثمان هارونی میفرمودند که معین الدین ما محبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی
او و قطب وقت و صاحب تصرف و نیز انوار معرفت و مشرف القلوب و زبده
مشایخ اصل و قدوه اولیای اکمل بوده اند اهل هند را ارادت بخدمت ایشان
بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات
عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاده از حد و بیانست گویند که چون حقتعالی
ایشان را توفیق توبه کرامت فرمود املاک و اسباب خود را صرف درویشان
نموده متوجه سمرقند و بخارا شدند و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم نموده اند و از آنجا
بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبه هارون که از نواحی نیشاپور است
رسیدند حضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده اند و بیست سال در خدمت
شیخ بوده اند و حضرت خواجه در سیاحی اکثری از مشایخ کبار دریافته اند چنانچه بصحبت
حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده پنجاه و هفت روز با ایشان

ایشان بوده انواع فواید ربوده اند و شیخ الدین کبری را در سنجار و خواجه یوسف
همدانی را در همدان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاهور
دیده اند و از بلخ بلاهور آمدند و از آنجا بدهلی و از دهلی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع
کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و جماعه که مسلمان
نشده بودند فتوح دیار بیحد بخدمت ایشان میفرستادند و هنوز کفار بسیار که دران نواحی
اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بمجاوران روضهٔ منوره میگذرانند ولادت
حضرت خواجه در سال پانصد و سی و هفت وفات ایشان روز دوشنبه ششم
ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده و بروایتی بیستم ذی الحجه سال مذکور
و قول اول اصح است و بعد از رحلت بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که
حبیب الله مات فی حب الله و عرس ایشان از مشایخ هندوستان در ششم
رجب میکنند و در همین ماه از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواص و عوام از راه های
دور جمع و کثیری که عدد آن از هزاران بیش است هر سال بروضه متبرکه ایشان
رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و قبر حضرت خواجه در دار
الاسلام اجمیرست و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضه منوره مشرف
گشته و اجمیر شهریست پرفیض و پرنور و خوش آب و هوا متصل تالابی عظیم که

که همچو دریای محیط است و نام آن ساگرتال نهاده اند واقع شده ولادت این
فقیر در خطه اجمیر بالای ساگرتال رو داده در سلخ صفر نصف شب دوشنبه سال
یکهزار و بیست و چهار هجری چون در خانه والد ماجد فقیر سه صبیه شده بود و پسر
نمی شد و سن مبارک آنحضرت به بیست و چهار سالگی رسیده بود و از روی عقیده
و اخلاص که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند بهزاران نذر و نیاز درخواست
پسر نمودند و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد امید
که توفیق نیکوکاری و رضامندی خود و دوستان خود نصیب گرداند آمین یا رب العالمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابواحمد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از
شهرهای هندوستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی
اند در تجرید و تفرید یگانه عصر و از متقدمان مشایخ هند و جامع میان علوم ظاهری
و باطنی و صاحب کرامات و مقامات علیه بوده اند ایشان را با شیخ بهاء الدین
ذکریای ملتانی در باب فقر و غنا مراسلات بسیار واقع شده در ناگور دو طناب
زمین احیای داشتند و آنرا بدست مبارک خود زراعت میکردند و قوت عیال
میساختند وفات ایشان در بیست و نهم ربیع الآخر سال ششصد و هفتاد

وهفتاد و سه هجری بوده و قبر در قصبهٔ ناگور است ؎

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رح

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوش فرغانه است
و آن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی ازان جهت گویند که چون در دهلی متوطن
شده اند و فتوح از کس قبول نمیفرمودند و خود همیشه مستغرق حق بودند و بر فرزندان
ایشان بعسرت میگذشت و اهل از زن بقالی که در همسایه ایشان بود بعد از
فاقها جزوی قرض نموده اوقات گذار خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت
اگر من در همسایگی شمانی بودم کار شما بهلاکت میرسید این سخن بطبعیت ایشان
گران آمد عهد کردند که از و قرض نگیرند روزی این قضیه را بعرض خواجه رسانیدند
فرمودند که هرگز من از کسی قرض نگیرم و در وقت حاجت بطاقی که در حجره ماست
دست اندازید بقدر حاجت نان پخته بر آرند و صرف خود کنند و بهر که خواهند
بدهند بعد ازان هر گاه که میخواستند ازان طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگفتند
نقلست که حضرت قطب الدین یکیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت
و خضر علیه السلام ایشان را بشیخ ابو حفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی
نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی باوش رسیدند درانجا بخدمت

خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت و عنایت درباره ایشان
بود و صحبت دار خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانه دوران و جامع فضل
و فضایل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیه بوده اند گویند که در
بیست سالگی پیش از آنکه مرید شوند بحضرت خواجه بریاضت و مجاهدات اشتغال
و سیاحی بسیار کرده نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند
از آنجا معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون بملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمه الله
بخدمت ایشان رسیده مرید شده و چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود
که در اجمیر تشریف داشتند نوشتند که اگر حکم شود بملازمت برسم خواجه معین الدین
در جواب نوشتند که اگر چه در ظاهر بعید است اما در باطن قریب است همانجا باید بود و بعد از
چند روزی در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجه قطب الدین
همراه گشتند که باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون
حضرت خواجه اجمیری این مشاهده نموده خواجه قطب الدین را فرمودند که شهر را در پناه
تو گذاشتیم در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان بعز نموده

بفرموده حضرت خواجه بشهر راجعت شوند حضرت خواجه قطب الدین اکثر سماع شنیدی
فرموده‌اند و در سلسله چشتیه سماع متعارف است و در بعضی ممنوع مثل سلسله نقشبندیه
قادریه و سید الطائفه نیز سماع نمی‌فرمودند و بعضی از اکابر کرده چنانچه شیخ
الاسلام گفته‌اند که ذوالنون مصری و شیخ شبلی و حارث لوذی و دراج همه سماع
زیست نموده **نقل است** از سلطان المشایخ که در خانقاه شیخ سجستانی مجلس
سماع بود درویشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند درین اثنا قوال این
بیت را که از حضرت شیخ احمد جام است خواند **بیت** کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان
از غیب جانی دیگر است ؛ خواجه قطب الدین را حال متغیر شد و از هوش رفتند
مشایخانی که دران مجلس حاضر بودند ازانجمله قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ
بدر الدین غزنوی ایشان را بخانه آوردند و قوالان همان بیت را تکرار میکردند و
حضرت خواجه سماع میفرمودند چنانچه شبانروز همین حال داشتند تا حال
ایشان دگرگون گشت روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه رحلت نمودند

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب
است رضی الله عنه از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وجیه الدین خجندی

است در کمال عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صایم الدهر بوده اند
در صحت و مرض افطار نمینمودند و مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند
گنج شکر از آن گویند که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند
و ضعف بر ایشان غالب شد بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از ضعف پای
ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند و در دهن مبارک ایشان پاره گل در آمد
و تمام شکر شد از آنجا بر خاسته بخدمت پیر خود رفتند و خواجه فرمودند فرید
گلی که بدهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است همواره شیرین
خواهی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشان را میدید گنج شکر
می گفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند
حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهبازی
عظیم را بقید آورده است که جز بسدرة المنتهی آشیان نگیرد و این شمعی است
که اما خانه درویشان را منور سازد و قطب و غوث وقت بوده اند و خوارق
عالیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر کرامات از ایشان بظهور
آمده که درین سلسله از کسی کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت و مهربانی با ایشان بود چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک

نزدیک رسید ایشان را از نانسی که در نواحی حصار است طلبداشتند و وصیت
نمودند که جانشین ایشان باشند بعد از وفات پدر خود در قصبهٔ اجودهن که نزدیک
دیبالپور و از توابع ملتانست اقامت ورزیدند و جمع کثیری از برکت مقدم شریف
ایشان بفیض رسیدند و حضرت شیخ فرید بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند
یکی از آن جمله شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند و مشهور است بعد از آنکه حضرت شیخ
ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیده اند روزی تقریر نموده اند که هرچه خدا کند میشود
و هاتفی آواز داد که هرچه فرید میگوید میشود و فقر و فاقه بر ایشان و اهل ایشان را
چنان غالب بود که روزی یکی از حرمهای ایشان بخدمت آمده گفت که فلان پسر
شما بسبب گرسنگی بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده که بنده مسعود چه کند اگر
تقدیر حق در رسیده از جهان سفر کند رسنی در پای او به بندید و بیرون افکنید و هم
شیخ فرمودند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد و ولادت ایشان
در قصبهٔ کهتوال که از توابع ملتانست بوده و وفات ایشان روز سه شنبه پنجم
ماه محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری روی داده و مدت عمر نود و پنج سال و قصبه
در پتن است مابین ملتان و لاهور مزار و متبرک ۞

حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمة الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است و بداؤن قصبه ایست از مضافات سنبهل و لقب ایشان سلطان المشایخ از جانب الهی است و مرید و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر اند و حضرت سلطان المشایخ کامل و فاضل بوده اند و جمیع علوم را بکمال داشتند از مشایخ کبار در هندوستان نامدار و عالیمقدار بوده اند و سلاطین وقت را با خواص و عوام روی ارادت بخدمت ایشان بوده و همه کس اعزاز و اکرام ایشان را واجب و لازم میدانسته اند و در دار السلطنه دهلی اقامت فرموده بتعلیم مریدان و ترتیب ایشان اشتغال داشتند و خوارق و کرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده مینمودند گویند وقتی بتجدید وضو کرده بودند خواستند که محاسن مبارک را شانه کنند شانه در طاق بود کسی نبود که شانه را بدست ایشان رساند شانه از طاق بجست و خود را بدست ایشان رسانید و حضرت سلطان المشایخ همه مجلس وعظ و وجد و سماع می نهادند و قوالان مسیحی خواندند و خود برخاسته سماع مینمودند و اگر کسی را میدیدند که بتقلید هم سماع میکند بجهت ادب سماع می ایستادند و تعظیم می نموده اند نقل است که شخصی را برات او گم شده بود نزد سلطان جیو آمده عرض نمود فرمودند حلوا بروح پاک حضرت گنج شکر فاتحه بده آن شخص نزد حلوا پز رفته قدری حلوا آورده و در کاغذ پیچیده

پیچیده چون کاغذ کشوده برات او پیش بود نقل است که پیش از وصال بچهل روز
چیزی خوردن ترک کردند و به اقبال فرمودند آنچه در انبار است همه را ایثار کن که
کرچه نماند ولادت ایشان در قصبه بداون است سال سی و شش هجری
وفات چاشت روز چهارشنبه هژدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و بیست و پنج
روی داده و مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال و نماز جنازه ایشانرا
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرموده که از ملتان برای
همین نماز آمده بودم و قبر ایشان در دهلی نو بموضعی است که دران سکونت
داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده و هر روز جهان
خلق انبوه بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض ازان مکان بیشتر که ظاهر است
والحال نذر و نیاز بسیار بر روضه شریف ایشان میرسد و در سال یکبار عرس
ایشان میشود و قوالان میخوانند صحبت و مجلسی عظیم برپا است اکثری از مشایخ
سلسله ایشان جمع میشوند و سماع و وجد میکنند و حضرت سلطان المشایخ
را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار مرید فاضل و کامل مشهور و معروف اند
امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رح

امرا زادهای هزاره لاچین اند و ترک بوده اند از ترکان نواحی بلخ مولد ایشان
مومن آباد است که مشهور به پتیالی است از توابع سنبهل است جامع انواع
علوم و اقسام صنایع بوده اند مرید و معشوق و نفس ناطقه و منظور نظر سلطان
المشایخ اند گویند که میر از پیر خود التماس نمودند که خسرو نام پادشاهان است
و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از برای تو نامی التماس
خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که ما چنین شنودند که روز
قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشایخ را کمال عنایت بحال
نسبت میر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت
از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی از من بپرسند خواهم گفت که سوز سینه
این ترک الله و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه
همیشه سوخته بود و گویند میر چهل سال صایم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشایخ
بطریق طی ارض حج گذارده بودند و سلطان المشایخ در باب میر خسرو نموده اند

بیت این خسرو ماست ناصر خسرو نیست ٭ زیراکه خدای ناصر خسرو ماست

گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه است و اشعار میر آنچه مشهور است از
پنج لک کم و از چهار لک زیاده است سوای تصانیف هندی و از برکت آب دهن

دهن مبارک سلطان المشایخ ازقدرت طبیعت وشیرین سخنی حقتعالی بایشان داده
بود و در شعر چنان قادر بوده‌اند که مطلع الانوار را که در جواب مخزن اسرار است در دو هفته
تمام کرده‌اند و در اشعار ایشان بیتهاست که کم کسی بآن خوبی گفته باشد و این بیت
از بیتهای ایشانست بیت زلف ببرد و جانب خونریز عاشقان است ؛
چیزی میتوان گفت روی تو در میان است ؛ و مضمونهای تازه عالی در اشعار امیر آن قدر
است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضی زیاده میشود و همین طور در اقسام زبان و
فنون علم هندی بیمثل بوده‌اند و بجامعیت ایشان کم کسی گذشته چون پیر ایشان
بسماع و نغمه کمال ذوق بوده روش قوالی که الحال در هندوستان مشهور است
پیش از آن نبود اختراع نموده و خود میخوانده‌اند و سلطان المشایخ سماع میفرمودند نقل
است که چون شیخ سعدی بهندوستان آمده در دهلی بمیر ملاقات نموده یکشب با
میر بوده‌اند میر یکدرم بخدمت شیخ آوردند و گفتند آنچه از مال دنیا داریم اینست هرچه
فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند روغن چراغ بخر که امشب با تو صحبت داریم گویند
که میر را بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر از آن نباشد چنانچه
نقل است که درویشی بخدمت سلطان المشایخ بجهت گدائی رفت فرمودند
که باش چیزی حاضر نداریم امروز آنچه فتوح آید بتو خواهیم داد چون در آن روز هیچ

فتوح نرسید فرمودند فردا همچنین چند روز گذشت فتوح از جای نرسید کفش
مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد در
اثنای راه حضرت امیر خسرو که با پادشاه عصر بجایی رفته بودند و از آنجا بدهلی می آمدند
دوچار شدند میر از آن درویش پرسیدند که از سلطان المشایخ خبر داری گفت
بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک خود را
بمن داده اند گفتند میفروشی گفت بلی پنج لک روپیه در سلسله قصیده که سلطان
محمد بایشان داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده
بخدمت سلطان المشایخ رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی
چون سلطان المشایخ برحمت حق پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند و مردم از ایشان
این قصه را پوشیده میداشتند چون بدهلی رسیدند و این قضیه ناگزیر را شنیدند سر
خود را تراشیدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و
گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و خسرو زنده بر روی آن این را گفته
سر را بر قبر ایشان زدند و بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از ایشان
همیشه در غم و اندوه بودند تا همانجا روز چهارشنبه هژدهم شوال در سال هفتصد
و بیست و پنج هجری رحلت نمودند قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رح

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفای و مریدان
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند و در سن بیست و پنجسالگی ترک و تجرید
اختیار نموده ریاضتی عظیم میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشایخ
رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد با ایشان بوده و آنقدر خوارق و
کراماتیکه از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان سلطان المشایخ ظاهر نشده
با وجود آنکه درین سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمیفرمودند و
می گفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را این سخن پسندیده
آمد و می فرمودند راست میگوید نقل است که قلندری یازده زخم بوجود مبارک
ایشان زد و ایشان در استغراقی که بودند ازان باز نیامدند و خون مبارک
ایشان از ناودان روان شد چون مریدان را ازینحال خبر شد آمده قلندر را
گرفتند خواستند که ایذا کنند فرمودند که هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ باو
انعام دادند که مبادا در وقت کارد زدن آزاری بدو رسیده باشد و بعد
ازان این قضیه سه سال وفات ایشان در هژدهم رمضان وقت چاشت
سال هفتصد پنجاه و هفت هجری روی داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است

و این فقیر به آنجا رسید سید محمد گیسو دراز از خلفای ایشان اند ؏

حضرت شیخ برهان الدین غریب رح

از مریدان سلطان المشایخ اند حضرت شیخ المشایخ ایشان را بطرف برهان پور و
دولت آباد بجهت رواج اسلام و ارشاد ساکنان آنجا روان فرستادند و شیخ
حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان همراه کردند و از برکت قدوم
ایشان اکثری از آن جماعه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد گشتند
در اخلاص و ادب ایشان نسبت بپیر خود درجه بود که تا بوقت وفات هرگز پشت
بجانب موضع غیاث پور که توطن سلطان المشایخ بود نکرده بودند وفات
و قبر ایشان در دولت آباد دکن است و این فقیر بآنجا رسید

حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رح

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ
عارف بن شیخ احمد عبد الحق و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند
و از روحانیت شیخ احمد عبد الحق نیز تربیت یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد
همه پسران عالم و عامل گشتند خصوصا شیخ رکن الدین که در درویشی قدم برقدم
والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان بظهور پیوسته

پیوسته وفات ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوهی است که از نواح دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس می گفتند و فتوی ها می نوشتند و مرید شیخ عبدالقدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف احمد عبدالحق و ایشان مرید پدر خود شیخ احمد عبدالحق و ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله ارواحهم گویند در اوایل حال روزی شخص غزلی باآواز خوش میخواند چون آواز بگوش شیخ جلال رسید بیهوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر نیم بسمل میطپیدند و میغلطیدند بعد از مدتی بحال آمده درین طریقه در آمدند ایشان را کرامات و خوارق عادات علیه رو نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید مریدان الله اکبر الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده بنماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع میفرمودند و در قصبه تهانیسر متوطن بوده اند و از مشایخ متاخرین در سلسله چشتیه از ایشان بزرگتری نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان

کرد و هیچ داردی برو ظاهر نشد روزی پیش شیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبری چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبه ولایت میرسید و امروز اینچنین کس نیست شیخ بر سر او مطلع شد و بجانب او تیز دیدند فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبه ولایت حاصل شود درین اثنا آن مرید بیخود افتاد و بمرتبه اعلی رسید و در اندک مدتی رحلت نمود و شیخ فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار نیست وفات شیخ در روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه سال هفتصد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف نود و شش سال و قبر ایشان در تهانیسر است تمام شد ذکر مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس اسرارهم

بیان سلسله متبرکه کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره

حضرت شیخ ابوبکر بن عبدالله نساج رحمه الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت شیخ ابو القاسم گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسله کبرویه با سلسله خواجهای بزرگوار بشیخ ابو القاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری صحبت داشته اند و از شیخ ابو نساج پرسیدند که دیدار مطلوب را چه توان دید گفتند

گفتند بدیدهٔ صدق در آینهٔ طلب ٭

حضرت شیخ احمد غزالی رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام
امام محمد غزالی رحمة الله عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن و وفات ایشان در
سال پانصد و هفده هجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین است ٭

حضرت شیخ ابو النجیب رحمة الله

نام ایشان عبد القاهر است و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان بدوازده واسطه
بحضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد و نسبت ارادت ایشان
بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد و دیگر بشیخ
وجیه الدین عم ایشان که در سلسله سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع
علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب
سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه مشرف گشته بودند نقل است
که روزی به بغداد میگذشتند بدکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته
بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب بیخود
بیفتاد چون بخود باز آمد بصحبت قبول شیخ اقرار کرد و تایب شد انچه بخاطر فقیر

سیر سد این است که اظهار کرامت شیخ را درین محل ضرور بود و دران دو حکمت
است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند دوم دیگر اینکه ساعت توفیق
توبه قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی
الثانی سال پانصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابو النجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقایع ایشان
کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابو الجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه بایشان
عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر
کبری است و کبری از آن جهت گویند که در اوایل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند
با هرکه مناظره و مباحثه میکردند بروی غالب می آمدند بدین سبب طامة الکبری
می گفتند و لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشانرا شیخ ولی
تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر هر که افتادی
بمرتبه ولایت میرسیدی چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان درآمد

درآمد و حضرت شیخ حالت قوی داشتند نظر مبارک تمام اثر بروی افتاد در حال متبحر
ولایت رسید به پسند آنکه هم مملکتی گفتند از فلان مملکت او را اجازت ارشاد
نوشتند تا در ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند و روزی بازی در هوا دنبال
کنجشکی کرده بود ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بر آن افتاد و کنجشک برگشت
و باز را گرفته پیش ایشان فرود آورد و روزی بدر خانقاه ایستاده بودند ناگاه
سگی آنجا رسید و نظر انور حضرت شیخ بروی افتاد و در حال بخشش یافت
متحیر و بیخود شد و از شهر بگورستان رفت و سر بر زمین میمالید و هرجا که آمدی
و میرفت همه سگان شهر گرد او حلقه کرده میگشتند و دست بر دست نهاده پیش او
می ایستادند چون در آن نزدیکی بمرد و بفرموده حضرت شیخ او را دفن کردند
و بر سر قبر او عمارتی ساختند و حضرت مولوی فرموده اند بیت یک نظر
فرما که مستغنی شوم ز ابنای جنس ؛ سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است
و حضرت شیخ در فضیلت و طریقت و تصوف یگانه و بی نظیر بوده اند و خوارق
و کرامات ایشان در عالم مشهور است و نسبت ارادت ایشان بدو طرف
یکی از شیخ عمار یاسر به ترتیبی که درین کتاب مذکور شد بشیخ ابوالقاسم گرگانی
میرسد و طریق دیگر از شیخ اسمعیل قصری بمحمد مانکیل و از ایشان بمحمد بن داود

وازایشان بابو العباس ادریس وازایشان بابو القاسم بن رمضان
وازایشان بحضرت ابو یعقوب طبری وازایشان بابو عبد الله بن عثمان واز
ایشان بابو یعقوب نهرجوری وازایشان بابو یعقوب سوسی وازایشان
بعبد الواحد زید وازایشان بکمیل بن زیاد وازایشان بحضرت امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه باین ترتیب بپیغمبر صلعم میرسد واز شیخ روزبهان بهره یافته بودند
وفات ایشان دهم جمادی الاول در سال ششصد وهژده واقع شده چون
هلاکو بخوارزم رسید ودر آنوقت عمر ایشان زیاده بر شصت بود شیخ اصحاب خود
را مثل شیخ سعد الدین حموی وشیخ رضی الدین علی لالا وغیر ایشانرا طلبداشته
خبر نمودند که برخیزید وببلاد خود روید که آتشی از مشرق برافروخت تا مغرب
خواهد سوخت ومرا اینجا شهید باید شد این بلائیست مبرم که علاج ندارد ونیزه
بدست مبارک خود گرفته وسنگ در بغل پر کرده با کفار مقاتله ومجادله نموده
بدرجه شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته
بودند بعد از شهادت ده کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص سازند
آخر آنرا بریدند وببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع مریدان ایشان کامل
وعالم گشته بودند واکثر معروف ومشهور اند مثل شیخ مجد الدین بغدادی وشیخ

وشیخ سعد الدین حموی و بابا کمال جخندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ
سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضی
گفته اند مولانا بهاء الدین ولد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رح

کنیت ایشان ابو سعید است و نام شرف بن المؤید بن ابو الفتح و اصل ایشان
از بغداد است و از اجلهٔ اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
و حضرت شیخ را کمال عنایت و مرحمت بایشان بوده ببرکت توجه حضرت
شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند اما در اواخر حال بحسب تقدیر ازلی از شیخ
مجد الدین قدری بی ادبی نسبت به پیر ایشان واقع شده اینمعنی بحضرت شیخ
رسید بر زبان گذشت که سرت برود و در دریا غرق شوی و میری بهمان بهم
خوارزم شاه بجرم و گناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت
رسانید وفات ایشان در سال ششصد و هفت و بروایتی ششصد
و شانزده هجری واقع شده و در اسفراین است

حضرت شیخ سعد الدین حموی رح

نام ایشان محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل مریدان حضرت

شیخ نجم الدین کبری اند فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشان را تصانیف
بسیار است وفات ایشان روز عید الضحی سال ششصد و پنجاه هجری روی داده
و مدت عمر ایشان شصت و سه سال و قبر ایشان در بحیره آباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اول ایشان را در
اربعین نشاندند در اربعین دوم تا آنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان
زدند فرمودند برخیز و بیرون آی بیت منم عاشق مرا غم سازوار است
تو معشوقی ترا با غم چکار است وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت
هجری روی داده و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رح

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و با شیخ صدر الدین قونوی
و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقایق که مملو است
از درر و دقایق در بیان اشارات و رموز قرانی ثانی ندارد و از تصانیف ایشان
است و بر کمال حضرت شیخ هیچ شاهدی به از آن نیست وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رح

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان
از غزنی است و پدر ایشان پسر حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین
کبری اند و بصحبت شیخ احمد یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری
از مشایخ را دریافته اند از صد و بست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند و در
علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان وقت بوده اند و سفر هند وستان کرده بصحبت
ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان در تبنده است از توابع حصار
فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را شانه محاسن مبارک باشد از
ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو
هجری بوده و قبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود و این فقیر باینجا
رسیده و نماز عصر دران روضه متبرکه گذارده و در همانروز اکثر مزارات مشایخ غزنی
را طواف نموده مثل ملک یار پرنده و خواجه شمس العارفین و شیخ احمل سرزری
و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد اعرابی و خواجه محمد باغبان که در
ربیع الاول سال چهار صد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی لالی نانی
و خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان

صدیق اکبر اند و پر فیض ترین مزارات غزنین مزار ایشان است و شیخ عثمان والد
پیر علی هجویری و شیخ حاجی بلدی ختم الاولیا و خواجه نقال و تاج الاولیا شاه میر
فالیزبان و غیرهم قدس الله ارواحهم ❁

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورقانی رح

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبه عالی داشته اند شیخ رضی
الدین علی فرموده اند هر که با خاموشی احمد بسازد آنچه از جنید و شبلی یافته
اند از وی بیشتر یابد وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و شصت
و نه هجری بوده ❁

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی کسرقی رح

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعیست از توابع اسفراین مرید شیخ احمد
جورقانی اند ولادت ایشان در ماه شوال ششصد و سی و نه یافته و وفات
در شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سال هفتصد هجری روی داده و قبر او در بغداد است

از بزرگان و عارفان وقت بوده اند

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از
ملوک سمنان بوده در سن پانزده سالگی با سلطان وقت می بوده اند

بوده اند و در سال ششصد و هفتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبد
الرحمن کسرقی شدند صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علیه بوده اند
گویند که در مدت عمر با صد و سی اربعین نشسته اند ولادت ایشان در سال
ششصد و پنجاه و نه وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی
و شش هجری روی داده و مدت عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر
ایشان در مقبره عماد الدین عبد الوهاب است درین ایام رساله بنظر در آمد
که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در عقاید خود نوشته
و بعضی سخنان در ان رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد
خود نوشته اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس بنا بر تغییر
بجز ذی عز و جل از کسی که مخالف باشد و اصول و فروع از ائمه اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد الادکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان
در سال هفتصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر
ایشان در حصاری از اعمال اسفراین است ه

حضرت شیخ محمود مزدکانی رحمه الله

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبدالله و از اکمل مریدان
شیخ علاء الدوله سمنانی اند ۞

حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره

امیر سید علی همدانی رحمة الله تعالی نام پدر ایشان شهاب الدین بن محمد است
و میر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت
از شیخ تقی الدین علی دوستی که ایشان نیز مرید شیخ علاء الدوله سمنانی
بوده نموده اند و بفرموده پیر خود حضرت شرف الدین محمود سه نوبت
ربع مسکون را سیر کرده اند و صحبت هزار و چهارصد ولی را دریافته
و چهارصد ولی را در یک مجلس دیده اند و ابتدای اسلام در کشمیر به برکت
مقدم شریف ایشانست و امروز خانقاه ایشان در کشمیر موجود است
وفات ایشان در ششم ذی حجه سال هفتصد و هشتاد و شش هجری روی نموده و قبر
در ختلان است ۞

حضرت شیخ بهاء الدین ولد

بعضی گفته اند
مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری
است از فرزندان حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه اند
و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد بن خوارزم شاه است که باشاره حضرت

حضرت رسالت پناه صلعم دختر خود را حسین بن احمد نکاح کرده بود و شیخ
بهاء الدین ولد از ان متولد شدند بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات
بوده اند و بشیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات نموده بودند وفات
ایشان در سال ششصد و بیست و هشت هجری بوده و قبر در قونیه است

حضرت مولانا جلال الدین رومی رح

مشهور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بهاء الدین محمد و مولد و اصل
ایشان بلخ است و نشو و نما در روم بوده مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم
و صاحب حال و وجد بوده اند گویند که چهار صد طالب علم هر روز بدرس
ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و تصوف است
گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چهار روز یکبار افطار میکردند و درهمین
سن روزی با کودک چند بر بامهای خانها سیر میکردند یکی از کودکان
گفت بیا تا ازین بر آن بام جهیم مولانا فرمودند این نوع حرکت از سگ
و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتی
هست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غائب شدند
کودکان فریاد برآوردند بعد از لحظه رنگ دیگرگون گشته و چشم متغیر شده

باز آمدند گفتند در زمانیکه با شما سخن میکردم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان
شما گرفتند و گرد آسمان ها گردانیدند و عجایب ملکوت را بمن نمودند چون فریاد
و فغان شما شنیدند باز آوردند و مولوی فرموده‌اند مرغی که از زمین پرد اگرچه
بآسمان نرسد امّا اینقدر باشد که از دام دورتر باشد و برهد همچنین اگر کسی درویش
شود بکمال آن نرسد امّا اینقدر باشد که از زمره خلق و اهل بازار ممتاز گردد و از
زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال
ششصد و چهار وفات وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخره سال
ششصد و هفتاد و دو هجری واقع شده و قبر ایشان در قونیه است

حضرت شیخ حسام الدین چلبی رحمة الله

نام ایشان حسن بن محمد بن حسین بن اخی ترک است حضرت مولوی رومی را بکمال
عنایت و التفات و تعلق بایشان بوده از کبار خلفای مولوی بوده‌اند
چون مولوی بجوار رحمت حق پیوسته روز هفتم چلبی حسام الدین با جمیع اصحاب
پیش سلطان ولد رفتند و گفتند میخواهم که بعد ازین بر جای پدر نشینی و مخلصان
و مریدان را ارشاد کنی و شیخ ما تو باشی و من در رکاب تو غاشیه
بر دوش نهاده بندگی تو کنم و این بیت بخواندند بیت بر خانه دل ای جان

جان آن کیست ایستاده ٭ بر تخت شه که باشد حضرت شاهزاده ٭ سلطان
ولد بسیار پیر گشتند و فرزند بوده‌اند که الصوفی اولی بخرقته والیتیم احری بخرقته همچنانکه
در زمان والد خلیفه و بزرگوار بودی همچنین خلیفه و بزرگوار ماند وفات ایشان
در سال ششصد و هشتاد و سه هجری بوده است ٭

حضرت سلطان ولد رحمة الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجاده
ایشان علوم ظاهر و باطن را از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلبی
و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارهم کسب نموده اند و حضرت
مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور ما وجود تست و این سخن
قول منست و تو فعل منی و گفته اند روزی والدش گفتند که ای بهاء الدین
اگر خواهی که دایم در بهشت برین باشی با همه کس دوست شو و کین کسی را در دل
مدار و این رباعی را بخواندند رباعی پیشی طلبی ز هیچکس پیش مباش
چون مرهم و موم باش و چون نیش مباش ٭ خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد
بدگوی و بدآموز و بداندیش مباش ٭ ولادت ایشان در لارنده سال
ششصد و بیست و سه وفات شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازده هجری

واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت اشتیاق
آنست که پیش شادی شد ذره پایم از خلای خود آزادی شد تمام شد ذکر مشایخ
سلسلهٔ علیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم

ذکر مشایخ سلسلهٔ شریفه سهروردیه که منسوبست بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رح

دینور شهریست از شهرهای جبل نزدیک قزوین از بزرگان مشایخ عراق
اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانه آفاق و از اکمل مریدان سید
الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله
ایشان فرمودند چهل سال است که بهشت را با هر چه در وست بر من عرض
میکنند گوشهٔ چشم بعاریت بآن نداده ام وفات ایشان در سال دو صد نود و نه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمة الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشایخ و مرید ممشاد دینوری بودند وفات
ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت شیخ محمد عمویه رحمة الله

نام پدر ایشان عبد الله است از اجله مشایخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ
احمد اسود دینوری اند **حضرت شیخ الشیوخ رویم** کنیت ایشان ابو محمد است
و ابو بکر و ابو الحسین و ابو سیبان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم
است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن
را کسب نموده بودند و آخر ابو شید سید اشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطائفه
حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگر صد رویم خود را شاگرد
جنید نمود اما وی بهتر است از حضرت جنید و من موئی از وی دوست تر
دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند که هرگز دیده
من کسی ندیده است هیچ رویم که در توحید سخن گفتی که گویند در اواخر عمر در میان
دنیا داران خود را پنهان کردند اما بآن شغل محجوب نگشتند سید الطایفه
فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال
سه صد و سه هجری رو داده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمة الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت
و مقتدای اهل طریقت و در ریاضت و مجاهدت بی مثل بوده اند مرید رویم اند

و منصور حلاج را دریافته بودند و با ابو الحسین مالکی و ابو الحسین مزین و ابو الحسین
دراج صحبت داشته اند در علوم ظاهر و باطن کامل و شافعی مذهب بوده اند
در تصوف ایشانرا تصانیف بسیارست و طریقهٔ خفیفه منسوب است با ایشان
و طرز از مذهب شیخ حضور و غیبت است نقل است که شیخ ابو عبدالله خفیف
فرموده اند در ابتدا خواستم که بحج روم ببادیه رسیدم رسنی و دلوی داشتم
تشنگی بر من غلبه کرد چاهی دیدم آهوئی از آن آب میخورد چون بسر چاه
شدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خداوندا عبدالله قدر کم ازین آهو است
آوازی شنیدم که این آهو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت تو دلو و رسن داری
رفتم خوش گشت دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجربه
کردیم اکنون باز گرد و آب خور باز گشتم آب سر چاه آمده بود خوردم و طهارت
کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند که در مصر جوانی و پیری همیشه
مراقب میباشند آنجا رفتم دیدم هر دو بقبله نشسته اند سه بار بر ایشان سلام
گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دهید آن جوان سر
بر آورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی مانده
ازین اندک نصیب بسیار بستان یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می پردازی

می پردازی این بگفت و سر فرو برد و من گرسنه و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی
را فراموش کردم و دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده با ایشان نماز
پیشین و نماز عصر گذاردم و گفتم مرا پندی دهید گفتند یا ابن خفیف ما را از زبان
پند بود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد سه روز آنجا بودم در مدت خوردن
و خفتن در میان نبود با خود گفتم چه سود کند دهم تا مرا پندی دهند جوان سر برآورد
و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دهد و هیبت بر دل
تو افتد و ترا بزبان فعل پند دهد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال
سه صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در شیراز و مدت عمر بقولی
نود و پنج سال و بقولی یکصد و چهار و سه ست

حضرت شیخ ابو العباس نهاوندی رح

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل ست و اصل ایشان نهاوند است شاگرد
جعفر خلدی و مرید شیخ ابو عبد الله خفیف اند شیخ ابو العباس فرموده اند
آنانکه خداوند همت اند اگر دست چپ ایشان را بوی مشغول دارد و بدست راست
دست چپ خود را ببرند و هم گفته فرموده اند که دوازده ابتدا که مرا در این کار گرفت
دوازده سال سر بگریبان خود فرو بردم تا یک گوشه دل مرا بمن نمودند

و نیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حقتعالی یکساعت ایشان را بوده من
در آرزوی آنم که حق تعالی یکساعت مرا بمن دهد تا ببینیم که خود چه چیزم و کجایم
وفات ایشان سه صد و هفتاد هجری بوده است ؎

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابو العباس نهاوندی اند و از کبار مشایخ وقت ایشان را کرامات و
خوارق بسیار است وفات ایشان روز چهار شنبه غره رجب سال چهار صد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ وجیهه الدین رحمه الله

از اجله مشایخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف
است و هر دو طریقه بجنید میرسد یکی از شیخ عمویه بممشاد دینوری
و دیگر از اخی فرخ زنجانی بود باز ایشان پیر شیخ ابو النجیب سهروردی
اند و قبر ایشان در بغداد است ؎

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری
سهروردی اند از اولاد ابوبکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ و قطب
و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل و پیشوای وقت بوده اند و مذهب

و مذهب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر
صلعم بوده و در بغداد مشهورترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ
ابو النجیب سهروردی و ذکر شیخ النجیب در سلسله کبرویه مذکور شده و حضرت
قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین عبد القادر کیلانی رضی الله عنه را
دریافته اند و ببرکت ملازمت آنحضرت فواید عظیم و بهره تمام حاصل نموده
اند و خواص و عوام بغداد را روی ارادت بخدمت ایشان بوده نقل
است که شیخ شهاب الدین قدس سره فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند دران یاد گرفتم و عم من مرا ازان منع میکرد روزی عم من
بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه آمد و من با وی بودم مرا گفت
حاضر باش که بر مردی میرویم که دل وی از خدا تعالی خبر میدهد و منتظر
باش برکات دیدار وی را چون بنشستیم شیخ ابو النجیب گفت یا سیدی این
برادرزاده من بعلم کلام مشغول است هر چند منع میکنم ازان باز نمی ایستد
غوث الثقلین قدس سره فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان کتاب
و فلان کتاب دست مبارک خود را بسینه من فرود آورد و الله که یک لفظ
ازان کتب بر حفظ من نمانده بود و خدا تعالی همه مسایل آنها بر خاطر من

فراموشش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا فرمودند که آنچه یافته ام
از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی ست نقل است از شیخ نجم الدین
مرید شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روز چهلم
در واقعه دیدم که حضرت شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و
جواهر بسیار پیش ایشان و خلقی بیشمار در دامن آن کوه جمع آمده اند شیخ
آن جواهر را بر خلق می انداز ند و آنها می چینند و همین که ره کمی کرد باز زیاده
میشود گویا پیش شیخ چشمه ایست از جواهر چون از خلوت بر آمده پیش
شیخ رفتم پیش از آنکه از ینواقعه خبر کنم فرمودند آنچه تو در واقعه دیدی حق
است این و مثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر ست رضی
الله عنه ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد و سی و نه هجری
بوده وفات در غره محرم سال ششصد و سی و دو روی داده و قبر ایشان
درون شهر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ را مریدان بسیار بوده اند
همه فاضل و کامل و مشهور چون شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی و شیخ
نجیب الدین علی برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ
را نیز تصانیف بسیار است ؁

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا است و اصل و مولد ایشان بخارا است و از اکمل مریدان
شیخ الشیوخ اند و در فضیلت و طریقت یگانه عصر و سبب ترک ایشان این بود
که در واقعه دیدند که حضرت رسالت پناه صلعم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند
فردای آن ترک تعلقات نموده سفر بغداد اختیار کرده بعد از رسیدن آنجا
مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با خواجه قطب الدین بختیار اوشی و
گنج شکر صحبت داشته اند ناگوری از آن جهت گویند که پیش از ترک و تجرید
قاضی شهر ناگور بودند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و سه هجری
بوده و قبر ایشان بموجب وصیت پایان خواجه قطب الدین بختیار کاکی
در دهلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده ۵

حضرت شیخ نجیب الدین علی برغش رحمه الله

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدای احوال محبت فقرا
می ورزیدند و با ایشان می بودند پدر بهر عید لباسهای فاخره می ساخت و
طعامهای لذیذ مهیا و بآن التفات نمیکردند و می گفتند من جامه دنیا داران
نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینه می پوشیدند و مرید شیخ الشیوخ شدند

شهاب الدین سهروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند و ایشانرا سخنان لطیف در رسالهای شریف بسیار است وفات ایشان در سال شش صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در شیراز است ط

حضرت شیخ عبد الرحمن بن علی بزغش رح

لقب ایشان ظهیر الدین است مرید و خلیفه رشید پدر خود بوده و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پاره از خرقه مبارک خود فرستادند که آنرا بپوشانند اول خرقه که در دنیا پوشیده اند آن بود وفات ایشان در سال هفت صد و شانزده هجری بوده است

حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیه الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی و باصل از ملتان در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل و قطب و غوث وقت و در عهد شیخ الاسلام و از بی نظیران روزگار و حنفی مذهب بوده اند از اکمل مریدان و اجل خلفا و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند و صاحب کرامات عالیه و مقامات و خوارق ظاهره بوده اند گویند که چون از سفر حج مراجعت نموده ببغداد

بعد از رسیدن شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریق خرقه پوشیدن ایشان
چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظر می بودند که کی خرقه
بپوشانند روزی در واقعه می بینند که سرور کائنات خلاصه موجودات پیغمبر صلعم در
خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان بر پای ایستاده و در آنخانه طنابی
بسته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آنسرور مرا طلبیده اند و شیخ الشیوخ
دست مرا گرفته بعد پابوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنسرور باشارت بخرقه
از خرقها که آویخته بود فرموده گفتند که این خرقه را به بهاء الدین بپوشان و شیخ
الشیوخ آنچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت
ایشان رسیدم همانخانه و همان خرقه بطناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ بر خاسته
خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند ای
بهاء الدین این خرقه رسول است صلعم و من درمیان واسطه بیش نیم و کسی را بی اجازت
نتوانم داد و برخصت شیخ الشیوخ بملتان آمده متوطن شده بارشاد طالبان
مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدوم ایشان بهدایت رسیدند و اهل آن دیار
تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز در آن دیار همه مرید ایشانند کرامات
و خوارق ایشان ظاهر است و وفات ایشان در سال پانصد و شصت و شش

هجری در قلعه کوت کرور کم نموده وفات روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و شش هجری بوده و مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان در شهر ملتان است در حصار قدیم ؕ

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اکمل مریدان شیخ بهاء الدین ذکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاء الدین نیز در خانه ایشان بوده و اصل ایشان از همدان است در صغر سن حفظ قران کرده و تا هفده سالگی تحصیل علوم نموده درس می گفتند دیوان ایشان مشهور است لمعات نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات ایشان ذی قعده سال هشت صد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بوده اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهت الارواح و سوالات و گلشن راز از ایشانست و مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی اند وفات ایشان در دهم شوال سال هفتصد و هژده هجری بوده و قبر

در شرح برکات حضرت شیخ صدر الدین محمد رح کنیت ایشان ابو الغنائم
است فرزند رشید و مرید کامل و خلیفه جانشین شیخ بهاء الدین ذکریا اند در
ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان
و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بی نهایت است وفات
شیخ روز سه شنبه بیست و سوم ذی حجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری
بوده و قبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهم الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفتح است و لقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید
و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین ذکریا اند پنجاه و دو
سال بر سجاده پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند و صاحب
علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند
نقل است که وقتی والده ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند در آن
ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاست
تعظیم نمودند والده شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصی است که
در شکم شما است او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان

در نهم جمادی الاول سال هفتصد و سی و پنج هجری روی داده و مدت عمر
هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار است

حضرت مخدوم جهانیان رح

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان هست اول بار کسی که
از بخارا ازین قبیله بهندوستان آمد جد ایشانست که سید جلال بخاری سرخ
می گفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی
شدند از بزرگان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند
و ایشان را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم
سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی
قطب وقت شیخ المشایخ و مشرف اهل زمانه و در روزگار یگانه مفرد اند از
بیان و اعیان مخدوم جهانیان و دوم سید راجو قتال ایشان هم از
اولیا بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده
اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدرالدین ابن شیخ ذکریای ملتانی
اند و در هر وادی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانه روزگار
گشتند و مخدوم جهانیان از آن جهت گویند که روز عیدی بر روضه حضرت

حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین رفته التماس عیدی کردند آواز
آمد که حقتعالی ترا مخدوم جهانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بروضه
شیخ رکن الدین رفتند از انجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس
مخدوم جهانیان میگفتند خوارق و کرامات زیاده از حد از ایشان بظهور رسید
و در مکه معظمه که رفتند با امام عبد الله یافعی ملاقات کردند و میان این دو عزیز
اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر از ان نباشد و از مکه معظمه که باز بهندوستان
آمدند در دهلی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ملاقات نمود و خرقه متبرکه
چشت را از ایشان پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال
هفتصد و هفت هجری وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی
سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شده و مدت عمر شریف هفتاد و هشت
سال و سه ماه و بست و شش روز و قبر در اچه ملتان است

برهان الدین قطب عالم رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبد الله بن ناصر الدین محمد بن مخدوم جهانیان
درین قبیله اکثری بزرگ و صاحب حال و در علم ظاهر و باطن بکمال و مرید آبای
کرام خود بوده اند و خوارق و کرامات علیه از ایشان بظهور پیوسته نقل

است که شبی بجهت تهجد برخاسته بودند چون شب تاریک بود پای ایشان
بچوبی رسیده آزار یافت و ایشان ندانستند که آن چیست فرمودند سنگ است
یا آهن یا چوب یا چه چیزست چون صبح شد و مردم آنرا دیدند بروشنی که از زبان
ایشان برآمده بود آن چوب پاره بحالت اصلی مانده و شمه هم سنگ و هم
آهن و هم چیز دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال هزار و چهل
و نه هجری است نزد فرزندان ایشان در احمد آباد که مسکن ایشان بود موجود
است ولادت ایشان چهاردهم رجب سال هفتصد و نود وفات وقت
طلوع آفتاب هشتم ذی حجه سال هشتصد و پنجاه و شش هجری بوده و مدت
عمر شصت و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز و قبر ایشان در موضع
بتوه از مضافات احمد آباد گجرات واقع است ه

حضرت سراج الدین محمد شاه عالم

کنیت ایشان ابوالبرکات و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفه رشید پدر
بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند و بظاهر
و باطن سید وقت خود گویند که حلیه ایشان بحلیه مبارک پیغمبر صلعم مشابه و موافق
بود و عمر نام والدین و دایه ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام والدین

والدین و مرضعهٔ آنحضرت بوده علیه الصلوة و السلام نقل است که ضعیفه مرید
ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد
آن ضعیفه برنج و فزع تمام آمده دست بدامن ایشان زد و الحاح نمود که تا فرزندم
مرا ندهید دست از دامن شما باز ندارم چون عجز و تضرع از حد گذشت
تسلی او نموده بدرون رفتند و ایشان را نیز فرزندی بود صغیر آن طفل را
برداشته به دو دست روی بآسمان کردند و گفتند الهی ان طفل بشد این
طفل فی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمده آن ضعیفه
را فرمودند برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند
خود را زنده یافت ولادت ایشان هفدهم ذیقعده سال هشتصد و هفده
وفات شب شنبه بیستم جمادی الآخر سال هشتصد و هشتاد هجری بوده و
مدت عمر شصت و سه سال و قبر ایشان در شهر احمدآباد بزار و متبرک
الحمد لله که باتمام رسید و باختتام انجامید بیاس من امداد روح مقدس
مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
ذکر اکابر و اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسله معظمه قادریه و سلسله
متبرکه نقشبندیه و سلسله علیه چشتیه و سلسله سهروردیه و سلسله مکرمه

۳ ۵۰

سهروردیه قدس الله اسرارهم باشد بدانکه مدار استقامت عالم و انتظام
امور اخروی بنی آدم ازین سلسلهای عالیه است و اکثر اهل اسلام خواص و
عوام خارج ازین سلسلهای نیستند چراکه بے وسیله و دستگیری این بزرگان دین
رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان ازینجهان پس و دخول بهشت
و نجات در عقبی بے انکه کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد باسانی متصور
نیست چنانچه در خبر است از حضرت رسالت پناه صلعم که روز قیامت بنده
نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه و تعالی گوید بنده من فلان
دانشمند را در فلان محله می شناختی فلان عارف را میشناختی گوید میشناختم
گوید برو که ترا بوی بخشیدم پس وقتیکه بشناخت نسبت پیوند و سبب
نجات میگردد بهر دوستان او گرفتن سیرت ایشان و سلوک بردن
با حسان با ایشان بهتر و اولیتر لهذا هر کس خود را در یک سلسله منسلک
میسازد و این فقیر خود را در سلسله متبرکه معظمه قادریه منتظم کردانیده
و دست در دامن با سعادت قطب ربانی غوث صمدانی پادشاه مشایخ
امام الائمه پیر دستگیر حضرت شاه محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
زده امیدوار است که از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید

نماید حق تعالی این کمینه بنده خود را با ایشان بخشد بدانکه اسامی بزرگان
که درین سلسلها مذکور شده اند عدد ایشان منحصر درین نیست بلکه از اکابر و
مشایخ این سلسلهای بسیاری از اکمل اولیا و صاحب مقامات علیا بوده اند
اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز برای رعایت ترتیب
ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از ربط افتد این فقیر بذکر همین بزرگان
عالیشان و عالیجاه اختصار نموده ذکر مشایخ متفرقه و اکابر که سوای
سلسلهای مذکور اند چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهای
ظاهر نشد اما تاریخ تولد و وفات بهم رسید ازینجهت احوال ایشانرا در
فصل علیحده به ترتیب سال وفات نوشته ه

حضرت مالک دینار رحمه الله

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانه بوده
و بحضرت شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک ازان جهت گویند [illegible]
سوار شدند چون بمیان دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند [illegible]
ندارم ایشانرا چندان زدند که بیهوش افتادند چون بهوش [illegible]
مزد طلبیدند بار دوم جواب گفتند ندارم دیگر بار ایشانرا بردند گفتند [illegible]

در دریا می اندازیم چون این را بگفتند ماهیان از دریا برآمدند و در دهن هر یک دیناری ایشان دست را دراز کرده یک دینار گرفتند و باینها دادند چون اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در پای ایشان افتادند عذر گناه خواستند مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی غایب شدند **نقل** است که سیفر بوده حقتعالی است حضرت سید المرسلین را دو چیز داده است که نه جبرئیل را داده و نه میکائیل را یکی اذکرونی اذکرکم یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم دوم ادعونی استجب لکم دعا از شما طلبید تا من قبول کنم فرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی میفرماید هر عالمی که دنیا را دوست دارد کمترین چیزیکه باوی کنم آن بود که حلاوت ذکر و مناجات خویش از دل او بردارم وفات ایشان در سال یکصد و سی و یک هجری بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند و بسیاری از ائمه و مشایخ کبار را دریافته اند **نقل** است که خونی را بر دار کردند همدران شب خونی را بخواب دیدند در

در بهشت خرامان با حلها پرسیدند تو چنان بودی این درجه از کجا یافتی
گفت دران ساعت که مرا بر دار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا
کرد اینهمه از برکت آنست وفات ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری
بوده و قبر ایشان در بصره است ها

حضرت شیخ سفیان ثوری رح

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده
اند از بزرگان و مقتدای و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از
مجتهدان یگانه و شاگرد حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیار از مشایخ
را دیده اند و بیست و سال متصل شب نخفته اند فرموده اند هرگز حدیثی
نشنیدم از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان هرگز از کسی
چیزی نمیگرفتند که اگر دانم دران جهان درمی نام میگیرم و روزی ایشان بیمار
شدند خلیفه طبیب ترسای داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون
طبیب قاروره بدید گفت که از خوف الهی جگر ایمرد خون شده و پاره پاره گشته
از مثانه بیرون می آید و در دینی که چنین مرد بود آن دین باطل باشد این
گفت و فی الحال اسلام آورد و خلیفه گفت پنداشتم که طبیبی بر بالین بیمار میفرستم

خود بیمار پیش طبیب فرستادم شیخ عبد الله مبارک فرموده اند که از هزار و چهار صد
بزرگ شنیده ام که میگفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام گویند چون سفیان را
حج فوت شده بود آهی کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه بتو دادم تو
این آه بمن ده گفتا دادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را میگویند که سود
کردی اگر بر همه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند نقل است که پیغمبر فرموده
که ده جزو است نه ازان رعایت و یکی از بهر خدا اگر ازان یک جزو که از بهر
خداست در سالی یکقطره از چشم باید بسیار بود و هم فرموده اند زهد نه
پلاس پوشیدن و نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نابستن است
و امل کوتاه کردن است و هم فرموده اند که اگر به نزدیک خدا شوی با هفتاد گناه
که میان تو و خدا بود آسانتر از انکه یک گناه میان تو و بندگان او بود
و فرموده اند یقین آنست که متهم نداری خدایرا در هر چه بتو رسد وفات
ایشان به بصره سیوم ماه شعبان سال یکصد و شصت و یک هجری
بوده و بقولی شصت و دو و مدت عمر شریف شصت و سه سال چون
ایشانرا غسل میدادند در پیشانی ایشان نوشته دیدند فسیکفیکهم الله

حضرت داود بن نصیر طائی رحمة الله

کنیت ایشان ابوسلیمان است شاگرد امام المسلمین ابو حنیفه کوفی اند رضی الله
عنه و مرید حبیب راعی و از قدمای مشایخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقیه الفقها
بودند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند نقل است
که طفلی در پیش ایشان نشسته بود و در ایشان می نگریست فرمودند ای طفل
چیزی بخور بسیار گفتن کراهیت دارد و بسیار چون نیز مکروه است ایشان فرمودند
ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را تو وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت
تکبیر گوی که این هر دو محل حجاب است وفات ایشان در سال یکصد و شصت
و دو و بقولی شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است

حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان آبان بن صمعه است از متقدمان و بزرگان مشایخ و مقتدای
اینقوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید
حضرت شیخ حسن بصری اند و صایم الدهر میبودند روزی با شیخ حسن بصری
بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند
ای عتبه این مرتبه بچه یافتی فرمودند که تو سی سال است که آن میکنی که می فرماید
و من آن میکنم که او میخواهد و این اشارت به تسلیم و رضا است گویند شبی تا روز

نگفتند همین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم
روزی شخصی پیش ایشان آمد گفت ای شیخ میخواهم که از تو چیزی بخواهم
گفتند بخواه آنچه میخواهی گفت خرما میخواهم و خرمای تر نبود زنبیلی بدست او دادند که پر از
خرمای تر بود وفات ایشان در سال یکصد و شصت و هفت هجری بود

حضرت امام عبد الله بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه در فنون علوم جامع و صاحب
کشف و کرامات و از معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند
و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که روزی در کوچه میگذشتند نابینایی
را گفتند که عبد الله مبارک می آید هر چه می باید بخواه نابینا گفت دعا کن تا
حق تعالی چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالی چشم او باز
داد صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والده امام عبد الله روزی
بباغ بطلب ایشان رفت و ایشانرا خفته یافت دید که ماری بزرگ شاخ
ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان در
سال یکصد و هژده و وفات در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بود

حضرت محمد صبیح المشهور بابن سماک رح

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای اینقوم و صاحب مقامات علیه و کرامات صیلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند بهترین تواضع آنست که خود را بر هیچکس فضل ننهی و فرموده اند طمع رسنی است خود کردن و بندیست بر پای بردار تا بری وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و سه هجری بوده

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ است از قدمای مشایخ و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت امام موسی کاظم را دریافته اند و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند و حنفی مذهب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم ادهم پرسیدند که شما در معاش چه میکنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نیابیم صبر میکنیم شیخ شقیق فرمودند ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر سر ایشان دادند و گفتند استاد توئی روزی شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم که توبه کنم گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم گفتند چرا گفت هر که پیش از مرگ آید اگر چه دیر آمده باشد زود آمده است

شیخ فرمودند سه چیز قرین سه چیز است فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس
سه چیز لازمه توانگر است رنج تن و شغل دل و سختی حساب بشهادت ایشان
در سال یکصد و نود و چهار هجری بوده قبر ایشان در جبلان است ۵

حضرت شیخ یوسف اسباط رح

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل
یگانه بوده اند و شیخ فرید الدین عطار ایشان را از زمرهٔ تابعین نوشته اند گویند
هفتاد هزار درم میراث یافته اند و هیچ ازان صرف خود ننموده بفقرا دادند هر برگ
خرما می بافتند و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان در سال یکصد و نود و
شش هجری واقع شده است **حضرت ابو سلیمان دارانی**
نام ایشان عبد الرحمن بن احمد بن عطیه است از قدمای مشایخ شام اند
و علمای این قوم در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بوده اند و دارا دهی است از دهها
دمشق از ایشان پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز
یکی نبود در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و پانزده هجری بوده و قبر
در موضع دار است **حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله** نام پدر ایشان
غیاث است که مولای زید بن خطاب بوده از متقدمان مشایخ اند و

ایشان از نوبیس ست و آن قریه ایست از توابع مصر گفته اند که در دلی که خدا را
مقام کند بیرون میرود ایمان و ل آخرت و نیز گفته که از سخنان اهل باطن هیچ
چیز در طلبن غیر از نگرفت تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بر آن بیافتم و نیز گفته
اند افضل اعمال خلاف خواهش نفس ست وفات ایشان در ذی حجه سال
دو صد و هژده هجری و بقولی نوزده بوده است ٥

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل ست و از متقدمان مشایخ موصل بوده اند و با سی
کس از بزرگان صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که
اول بار که عبد الله حنبق را رحمه الله دیدم مرا گفت یا خراسانی چهار چیز پیش
نیست چشم و زبان و دل و هوا چشم جای منگر که نشاید و بزبان سخنی مگو
که خدای در دل تو بخلاف آن داند و دل نگاه دار از خیانت و کبر بر مسلمانان
و هوا نگاه دار در شر و هیچ مجوی باد و گر این هر چهار بدین صفت نباشد
خاکستر بر سر باید کرد که آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی
سال دو صد و بیست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند
گفتند الهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پس

انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگاه کردند بر جهت حق پیوسته بودند
و خط سبزی بر گلوی ایشان ظاهر بود

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر و نام پدر ایشان حارث بن عبد الرحمن بن عطا
بن ماهان بن عبد الله و اصل ایشان از مرو است از قدمای مشایخ و بزرگان
این قوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از اوتاد عراق
بوده اند مرید خال خود اند علی خشرم صحبت داشته اند و با امام احمد حنبل
رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ
چارپایی در راههای بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پا برهنه
می بودند روزی مردی را ستوری روث انداخت فریاد برآورد که بشر از عالم
برفت چون تحقیق کردند چنان بود نقل است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند
که می فرمایند ای بشر میدانی که خدا تعالی چرا ترا برگزید و از میان اقران
بلند گردانید مرتبه ترا گفتند یا رسول نه فرمودند از بهر انکه متابعت سنت من کردی
و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مرا و اصحاب
و اهلبیت را ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دوصد

دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال
دو صد و بیست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون
بر جنت پیوستند آواز نوحه جنیان از خانه ایشان بگوش مردم رسید و
بعد از وفات ایشانرا بخواب دیدند پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد فرمودند
که امر بر پدر او آنها را که بر جنازه من حاضر شدند و آنها که مرا دوست دارند تا
بقیامت

حضرت شیخ احمد بن الحواری رح

کنیت ایشان ابوالحسن است در اصل از دمشق مرید ابوسلیمان دارانی اند
والد ایشان نیز از مستورعان و عارفان بودند و خاندان ایشان خاندان
زهد و ورع بوده از بزرگان این قوم و ممدوح مشایخ اند گویند ایشانرا با
ابوسلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالفت فرمان او نکند روزی سلیمان
در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابوسلیمان گفتند تنور تافته شد
چه میفرمائی ابوسلیمان جواب نداد نه سه بار مکرر گفتند ابوسلیمان را دل
به تنگ آمد گفتند برو و در آنجا بنشین ابوسلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از آن
یاد ایشان آمد که با احمد چه گفته اند فرمودند احمد را بجوئید در تنور خواهد بود چون
جستند در تنور یافتند و یکموی ایشان نسوخته بود وفات ایشان در سال

دو صد و سی و دو هجری بوده است

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن واصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند گویند ایشان اصم نبوده اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت در اثنای سخن ازوی بادی جدا شد بجهته دفع خجالت او گفتند آواز بلند ترکن که من نمی شنوم وخود را چنان فرا نمودند که گوش ایشان گرانست و آنرا نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان بماند گویند لسفر میرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی خدای بس و اگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهی مرگ بس و اگر آنچه گفتم پسندیده نیست دوزخ ترا بس فرموده اند شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار خویش را باعتماد خداوند و زبان را براست گفتن و چشم را بعبرت نگریستن وفات ایشان در سال دو صد و سی و هفت هجری بوده بموضع واسجرد که از نواحی بخارا است

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابو حامد است و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان مشایخ خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابوتراب نخشبی و ابوحفص حداد را دیده و طریقه ملامتیه داشتند و جامه بروی لشکریان داشتند شیخ احمد فرموده اند هرکه در درویشانرا خدمت کند بسه چیز مکرم شود تواضع و حسن ادب و سخاوت و گفته اند هیچ خواب گران نیست از خواب غفلت وفات ایشان در سال دو صد و چهل هجری بوده و مدت عمر نود و پنج سال ست و قبر در بلخ است

شیخ ابو العباس حمزه بن محمد حارث بن اسد محاسبی رح

از متقدمان مشایخ هرات و مستجاب الدعوة بودند فرموده اند هرکرا صحبت اولیا آراسته نسازد بهیچ پند آراسته نگردد وفات ایشان دو صد و چهل و یک هجری بوده

حضرت شیخ ذو النون مصری رحمه الله

کنیت ابو عبد الله است و اصل از بصره از علمای و قدمای مشایخ در جمیع اولیای وقت بایشان بوده گویند چهل سال روز و شب پشت بدیوار ننهاده اند جز بدو زانو ننشستند پرسیدند این محنت چه است فرمودند شرم دارم که در مشاهده الهی بنده وار نه نشینم طریقه محاسبه بایشان است منسوب و سخن ایشان اندر توحید

و تجرید بود و مذهب نداشتن رضا است در جمله مقامات وفات ایشان
در بغداد سال دو صد و چهل هجری روی داده نیز چنین آورده اند که حضرت
ذو النون مصری رحمه الله کنیت ایشان ابو الفیض است و نام ثوبان بن
ابراهیم و اصل ایشان از اخمیم مصر است شاگرد حضرت امام مالک و مرید
اسرافیل و از بزرگان این قوم و کبار مشایخ و پیشوای اهل ملامت و صاحب
ریاضت و کشف و کرامت و در تجرید و توحید یگانه و سر عارفان زمانه بوده
اند تا در حیات بودند خود را چنان پنهان داشتند که بر حقیقت حال ایشان
هیچکس واقف نگشت بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده از آن است که
در قید ضبط در آید روزی همراه جماعتی در کشتی نشستند بازرگانی را گوهری
گم شده به اتفاق کردند که ایشان برده اند میرنجانیدند و اهانت میرسانیدند
چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی که من نبرده ام هزاران
ماهی سر از دریا بر آوردند و در دهان هریکی گوهری یکی از آنها بگرفتند
و بایشان دادند اهل کشتی چون این واقعه را دیدند در پای ایشان می افتادند
و عذر میخواستند و همین نقل را صاحب کشف المحجوب از زبان ذو النون
مصری قدس سره بعبارت جوانی مرقع داری که اندر یک کشتی با ایشان

ایشان بوده بنمایند فرمودند هرگز از نان و آب سیر نخوردم تا معصیتی
کردم خدا را و نه قصد معصیت در من پیدا آمد گویند چون سحر خواستند بنماز مشغول
شوند گفتند بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان گویم راز تو
و بکدام دیده نگرم بقبله تو و بکدام لغت گویم نام تو از بی‌سرمایگی
سرمایه ساختم و بدرگاه تو آمدم فرمودند راهرو درست آنست که از خدای
ترسان است چون ترس برخاست از راه افتادی و فرمودند دوستی
با کسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند معرفت قرار نگیرد در شکمی که از
طعام پر باشد و نیز فرموده اند که توبه عوام از گناهان است و توبه خواص
از غفلت فرموده اند علامت محبت خدای آنست که متابعت حبیب خدا
کند در اخلاق و افعال و اوامر و سنن حضرت شیخ را پرسیدند که از
مردم پرهیزگارتر کیست فرمودند آنکس که زبان خود نگاه دارد و پرسیدند علامت
توکل چیست فرمودند طمع از خلایق منقطع گردانیدن پرسیدند اندوه
گرا پیشتر فرمودند بدخوترین مردمان را پرسیدند دنیا چیست فرمودند هر چه
ترا از حق مشغول دارد و پرسیدند سفله کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند
و دنیا ورزد شیخ فرمودند ای مریدان علما را ملاقات کنید بجهل یعنی پس از خود

را از ایشان پوشیده داریدو زنادرا عبث که عبث شماد یده بعضی از
عبادت را بشما بیا موزند و اہل معرفت بسکوت یعنی ہمہ عارف حرف
گفتن خوب نیست وفات ایشان در بیست و ششم شعبان سال دو صد
و پنج ہجریہ واقع شده نقل است که چون برحمت حق پیوستند آن شب
ہفتاد کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خدای
ذوالنون خواہد آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازه ایشان را می بردند
مرغان بسیار بر جنازه پر در ہم بافتند چنانکه ہمه خلق را سایه خود پوشیدند
و ہیچ کس ازین قسم مرغان ندیده بود و خلق ازان کارے که نسبت با ایشان
داشتند باز آمدند و تایب گشتند و قبر حضرت شیخ در مصر است و بر قبر ایشان
نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان مانند نبود ذوالنون حبیب الله من الشوق
قتیل الله و بعضے از منکران ہرگاه آن نوشته را میتراشیدند باز نوشته
مییافتند حضرت شیخ ابو تراب نخشبی قدس سره نام ایشان
عسکر بن الحسین است و بقولے عسکر بن محمد بن الحسین از اکمل مشایخ
خراسان بوده اند و با ابو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند
و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در

در دریای عبودیت افگنی و دل در خدای بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر
کنی وگفته اند هیچ عبادت چیزی منفعت‌تر از اصلاح خواطر نیست با عمر در
عبیر خلد کردی دامن پشت به غبار گرد تباه گشته باشی؛ وفات ایشان در
هفدهم جمادی الاول سال دوصد و چهل و پنج هجری بوده چون در بادیه
بصره برحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بانجا رسیدند و ایشانرا
دیدند روبقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست و رکوه در پیش نهاده
و از درنده تا هیچ ضرری نرسیده؛ حضرت شیخ ابراهیم بن عیسی
رحمه الله اصل ایشان از اصفهانست با معروف کرخی صحبت داشته
اند و از متقدمان مشایخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند اگر
خواهی کسی را از اولیای حق بشناسی این بگوی هو الاول و الآخر و الظاهر
و الباطن و هو بکل شیء علیم وفات ایشان در اصفهان سال دوصد و چهل و
هفت هجری واقع شده حضرت شیخ زکریا بن یحیی الهروی
از کبار مشایخ مستجاب الدعوة بوده اند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده
اند ذکریا از جمله ابدال است وفات ایشان در هرات در رجب سال
دوصد و پنجاه و پنج هجری بوده شیخ ابو عبد الله السجزی

از بزرگان مشایخ خراسان‌اند و با ابوحفص صحبت داشته‌اند و بارها بر قدم تجرید
سفر کرده‌اند شخصی ایشان را گفت یکبار زر سرخ دارم میخواهم تو بدهم مصلحت
چه می‌بینی گفتند اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر فرمودند هر واعظی که تونگر
از مجلس او نه درویش برخیزد و درویش نه تونگر او نه واعظ است وفات
ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج بوده **شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی
قدس سره** کنیت ایشان ابوعبدالله است طریقه حکیمیه منسوب است
بایشان و سخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان و محتشمان مشایخ
اند و صاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشتند و از خواص
یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت دار خضر بودند علیه السلام و هر روز یکشنبه با
خضر علیه السلام ملاقات میکردند و واقعات از یکدیگر می‌پرسیدند گویند یکبار
تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیه السلام آنهمه را پیش ایشان باز آورد
و گفت خود را پیش بدین مشغول مدار ایشان گفته‌اند صد سفیه گرسنه
در رمه گوسفندان چندان تباه نکند که یکساعت شیطان کند و صد شیطان آن
تباهی نکند که یکساعت نفس آدمی تغافل سست کرد جز این صاحب حسن بوده‌اند
زنی صاحب جمال ایشان را بخود دعوت کرد بار التفات نکردند وقتی آن زن بی خبر

یافت که بباغ رفته‌اند خود را بباغ رسانید و آنجا رفت از باغ بگریخت و زن عقب او
میدوید با و توجه نکردند بعد از مدتی که سن گذشتند این سخن بیاد ایشان آمده و در
خاطر گذشت چه بودی اگر حاجت آن زن روا کردی بعد از آن تا بیست سال همچنین
این در خاطر خطور کرد اندوهناک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در
خاطر این نبود اکنون بعد از ضعفهای بسیار و در پیری پشیمانی حسرت و بجهت این
خطره سه روز ماتم داشتند بعد از سه روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند
ای محمد رنجور مشو نه از آن است که در روزگار تو رخنه است بلکه آن خاطر از آن بود
که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر گذشت و مدت ما از دنیا دور تر گشت
و دور افتادیم ترا جرمی نیست و در حال تو قصوری نرفته و آنچه دیدی از
دراز کشیدن مدت مفارقت ماست و از این باید دانست که درین ایام که سال
هزار و چهل و نه هجری است و از زمان پیغمبر صلعم دور گشته در دل اولیا و علما و
خصوصا در دنیاداران چقدر تفاوت رفته باشد وفات ایشان در سال
دو صد و پنجاه و پنج هجری واقع شده حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی
قدس سره کنیت ایشان ابوزکریاست و لقب واعظ در باب ایشان
بعضی از اکابر گفته‌اند خدا را دو یحیی بود یکی از انبیا و دیگر از اولیا و اول

کسی که از مشایخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد ایشان بودند
گفتند قومی اند که میگویند ما بجایی رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند بگویید
رسیده اند اما به دوزخ گویند که روزی با برادر بهم نشسته بودند برادر ایشان گفت
خوش دهی است فرمودند خوشتر ازین دل آنکس است که ازین ده فارغ است
و گفته اند با مردمان سخن کم گویید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه
زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفتند سه خصلت از صفات اولیاست
اعتماد بر خدای در همه چیز و بی نیاز بودن ازو در همه چیز و رجوع کردن باو
در همه چیز و گفته اند [illegible] پرسیدند ایشان که محبت
چیست فرمودند آنچه به نیکوی زیاده نشود و بجفای نقصان نپذیرد
گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول
نمی کند دیگری چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست میداری که من ترا
دوست دارم با آنکه بی نیازی پس من چگونه دوست ندارم با همه احتیاج
و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز ایستم تو میتوانی که گناه بیامرزی و
گفته اند الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل
تو افتاده وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری بوده

رو نداده و قبر ایشان در نیشاپور است در قبرستان حیره حضرت شیخ
ابو حفص حداد رحمه الله نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان
از نیشاپور است از بزرگان زمان و شیخ ملامت مرید عبد الله باوردی و استاد
ابو عثمان حیری اند با سید الطایفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزی
می گذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم
گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام
بر ندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پدید آمد نقل است که یکی از ایشان
طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم یک در باش تا همه درها بر تو گشاده
گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن
دنیا است برای کسی که بآن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشان را
چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلوای و طعامی دیگر بساختند و چون بوداع رفتند
و گفتند یا شبلی اگر به نیشاپور آیی میزبانی و جوانمردی بتو آموزم گفتند یا
ابو حفص چه کردم فرمودند تکلف کردی و متکلف جوانمرد نبود مهمانرا چنان
بایست داشت که خود را تا بآمدن مهمان گرانی نه آید و برفتن شادی
نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید و در رفتن بر دل آسانی شود هر که را با ...

حال این بود چو امرد میبود وفات ایشان در سال شصت و چهار هجری
و بقولی دو صد و شصت و پنج واقع شده حضرت شیخ علی بن موفق
بغدادی رح از قدمای مشایخ عراق و بزرگان این قوم بوده اند و صحبت
شیخ ذوالنون مصری را دیده اند و سفر بسیار کرده و شصت حج گزارده اند
وقتی بعد از حج با خود تاسف میگفت که میروم و می آیم نه دل و نه وقت من
خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دیدند که ایشان را گفت ای
پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمی
گویند روزی در راه کاغذی یافتند و در آستین خود نگاه داشتند چون از
آستین برآوردند دیدند که دران کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر
میترسی و حال آنکه پروردگار توام و ایشان گفته اند خداوندا اگر من ترا
از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آر و اگر با امید بهشت می پرستم
برکرنم درانجا جای مده و فرود میار اگر بمهر می پرستم یکبار بنمای و بس از انچه
هر چه خواهی بکن وفات ایشان در سال دو صد و شصت و پنج هجری بوده
تربت ایشان در هرات است نزدیک باغ سفید و گویند که شیخ الاسلام خواجه
[illegible] الانصاری [illegible] ... [illegible] گذشته

حضرت شیخ احمد ابن وهب رحمه الله

کنیت ایشان ابوجعفر است و اصل از بصره گفته اند هر که بطلب قوت برخاست نام فقر از وی برخاست وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد هجری بوده

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابو الفوارس است و از ابنای ملوک بوده اند و مرید ابوحفص حداد اند بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی و ابوذراع مصری و ابوعبید بصری گویند شاه چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را بخواب دیدند پس ازان پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشان را خفته یافتندی در طلب خواب میبافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق رضا و قبول قضا بخوشی وفات ایشان بعد از سال دو صد و هفتاد هجری در گذشته

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابوصالح است و نام پدر ایشان عماره و طریقه قصاریه منسوب بایشان است و درین طریق اظهار و تشهیر بوده صاحب کرامات و امام اهل ملامت و در مذهب سفیان ثوری بودند با ابوتراب نخشبی و علی نصرآبادی و ابوحفص صحبت داشته اند اول مسئله که از ایشان اصحاب بعراق بردند احوال

بگفت سهیل تستری و سید الطایفه گفته‌اند اگر روا بودی که پس از پیغمبر صلعم
پیغمبری بودی حمدون بودی ایشان گفته‌اند هر چه خواهی که پوشیده بود بر کس
آشکارا مکن و گفته‌اند من شما را به دو چیز وصیت کنم صحبت علما و اجتناب از
جهال و گفته‌اند توکل دست بخدای زدن است و گفته‌اند اگر توانی که کار خود
بخدای بازگذاری بهتر است از آنکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته‌اند من
نیک خوئی را ندانم الا در سخاوت و بد خوئی را نشناسم مگر در بخل و گفته‌اند
تواضع آن بود که کس را بخود محتاج نبینی در دو جهان وفات ایشان در
سال دو صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در هرات است

شیخ فتح بن شخرف قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر است و افضل از مرو از قدمای مشایخ خراسان اند
گویند در حالت نزع با خود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الهی
اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک بار خدایا بسیار شده شوق من بسوی تو
تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشان را می شستند بر ساق پای او نوشته
دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و هفتاد
و سه هجری بوده بر جنازه ایشان سی هزار کس نماز گذاردند

حضرت شیخ ابو عبد الله مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل از هرات است و از متقدمان و بزرگان مشایخ
هرات اند و پدر شیخ ابو یعلی بن مختار العلوی الحسینی فرموده اند طعام چنان خور
که او را خورده باشی نه او ترا اگر تو او را خوردی همه نور شود و اگر او ترا همه دود گردد
وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در هرات است

حضرت شیخ ابو عبد الله مغربی رحمه

نام ایشان محمد اسمعیل است استاد ابراهیم خواص و ابراهیم بن شیبان کرمانشاهی
و مرید ابو الحسن علی رزین اند و ایشان مرید خواجه عبد الواحد زید
و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس الله اسرارهم وقتی بر سر کوه
سینا سخن می گفتند سخن بجای رسید که گفتند بنده با او چندان نزدیکی جوید که
فرو ماند فرو ا سنگ از کوه می جستند و پاره پاره میشد و بهامون می آمد و گفته اند چون
خوارترین مردم درویشی بود که با توانگران مداهنه کند و عظیم ترین خلق را تواضع
کند وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و نه هجری بوده و مدت عمر یکصد
و بیست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سیناست شیخ ابو عبد الله
الخاقان الصوفی رحمه از کبار صوفیه بغداد اند وفات ایشان در سال

دو صد و هفتاد و نه هجری بوده **حضرت سهیل بن عبد الله تستری قدس سره** کنیت ایشان ابو محمد است و حنفی مذهب مرید ذوالنون مصری
و از کبار علمای طایفه و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت
طریقه سهیلیه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است
صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل بن عبد الله تستری آنروز که از مادر
زاد صایم بوده اند و آنروز که از دنیا برفت نیز صایم بود از ایشان پرسیدند
که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص
ندهد که عمل کنی بیکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول ندهد گفته اند که
در شبانروزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان است گفته اند هر که گرسنگی
کشد شیطان گرد او نگردد و بحکم خدا تعالی گفته اند و سر همه آفتها سیر خوردن است
و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ
معصیتی عظیم تر از جهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را
بخوی نیک بدل کنی و گفته اند هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق و گفته
اند خداوند را هر روزی و شبی و ساعتی عطا هاست و بزرگترین عطا ها آنست
که ترا ذکر خود الهام کند و گفته اند هیچ یاری دهی نیست الا خدای و هیچ دلیلی نیست

نیست الا رسول خدای صلعم هیچ زادی نیست الا التقوی هیچ عملی نیست الا صبر
وگفته اند خدای ما خلق ابها فرید و فرمود بمن راز گوئید و اگر راز نمیگوئید بمن نگرید
واگر این نکنید حاجت از من باز خواهید وگفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس
نمیرد وگفته اند تصوف اندک خوردن ست و با خدای آرام گرفتن و از خلق
گریختن وگفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود و اگر چیزی نبود در هر دو حال یکسان
باشی وگفته اند عبودیت رضا داون است بفعل خدای وگفته اند نفس از
سه صفت خالی نیست کافر ست یا منافق یا مرای وفات ایشان در ماه
محرم سال دو صد و هشتاد و سه هجری بوده و این قول اصح است و مدت عمر
شریف هشتاد گویند روزی که جنازه ایشان را برداشتند مردم بسیار جمع بودند
جهودی هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون بجنازه رسید آواز برآورد
که ای مردمان آنچه که من می بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها
از آسمان می آیند و خود را بر جنازه می مالند و مسلمان شد حضرت شیخ
ابوسعید خراز روح الله نام ایشان احمد بن عیسی ست و لقب خراز
و اصل ایشان از بغداد و طریقه خرازیه منسوب ست بایشان و اول کسیکه
در فنا و بقا عبارت کرد ایشان بودند و از بزرگان و قدمای مشایخ اند و

اندر علم توحید و اشارت امام و یگانهٔ مشایخ بودند شیخ الاسلام قدس سره گفته
که در علم توحید همه پرو نالند و از مشایخ هیچکس اندوی نشناسم و نزدیکست
که خراز پیغمبری بودی از بزرگی و مرید محمد بن منصور طوسی و در ارشاد مرید سری
سقطی بوده اند و با ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان
از جمله اکابر صحبت داشته اند گویند وقتی در عرفات بودند حاجیان دعا
میکردند و میزاریدند ایشان گفتند مرا آرزو آمد که من هم دعا کنم باز گفتم چه دعا کنم
چیزی نمانده که با من نکرده باز قصد دعا کردم هاتفی آواز داد که پس وجود
حق دعا میکنی یعنی پس از یافت ما از ما چیزی خواهی ایشان گفتند وقت
عزیز خود را جز بعزیزترین چیزها مشغول مکن و گفته اند علم آنست که در عمل آرد
ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ایشان در سال دو صد و هشتاد و شش
هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و پنج و یا هفت و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رح کنیت ایشان ابو
الفضل است با ذوالنون مصری صحبت داشته اند حضرت بایزید بسطامی
را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول بسال دو صد و هشتاد و هشت
هجری بوده حضرت شیخ ابو حمزهٔ بغدادی رحمه الله نام ایشان

ایشان محمد بن ابراهیم است | بشر حافی و سری سقطی و ابوتراب نخشبی
صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابوالحسین نوری
و خیر نساج بوده اند وقتی در بغداد از قرب الهی خبری می اندیشیدند از خود
غایب گشتند همچنان در وقت ایستادند چون با خویشتن آمدند خود را در باغ
دیدند زیر سیلی حضرت شیخ ابوحمزه خراسانی رح اصل ایشان
از نیشاپور است و از جمله مشایخ و در توکل یگانه بوده با ابوتراب نخشبی و
شیخ ابوسعید خراز صحبت داشته اند و از معاصران سید الطایفه بوده اند
صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند
چون سه روز بگذشت گروهی بآنجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم
باز گفتند که خوب نباشد که از غیر مدد خواهم شکایت کنم که خداوند من مرا در
چاه انداخت شما برآرید آن گروه بر سر چاه آمدند گفتند این چاه در میان
راه است مبادا که کسی بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم
ابوحمزه گفتند نفس من باضطراب آمد و از جان خود نومید شدم چون
آنها سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او نا امید
گشتم چون شب شد از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را

کسی بگشاد جانوری عظیم مثل اژدها دم خود را دردن چاه انداخت دانستم که
سبب نجات منست و فرستاده حق ست دم آنرا بگرفتم و مرا بیرون کشید هاتفی
آواز داد که نیکو نجات یافتی یا اباحمزه که بتلفی از تلفی ترا نجات داد نقل است که
روزی سید الطایفه شیخ جنید ابلیس را دید برهنه برگردن مردم میجست گفتند
ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند
مردم آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابوحمزه
خراسانی و ابوالحسین نوری و ابوبکر دقاق را دیدند مراقب نشسته ابوحمزه
سر برآورد و گفت دروغ گفت آن ملعون اولیای خدای ازان عزیز
تر اند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات ایشان در سال دو صد
و نود هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر دقاق رحمه الله نام ایشان
محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطایفه صحبت
داشته اند و از اقران ابوالحسین نوری و ابوحمزه خراسانی اند وفات ایشان
در سال دو صد و نود هجری بوده حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله
کنیت ایشان ابو اسحق و مسکن بغداد هست صاحب صحو و در طریق توکل و تجرید یگانه و از
خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطایفه جنید و نوری و صحبت

وصحبت وار خضر علیه السلام شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی
گفت درمیان سخنانی که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت
یابی توبه و اگر از هری شبی بگذری ازان توبه کن ممشاد دینوری قدس سره گفت
نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خواهی که دوستی از دوستان یابی برخیز
و بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف میبارید آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم
مربع نشسته و گرد بر گرد وی مقداری از سر وی سبزه بی از برف و باقی همه برف
که بر سر وی آمده بود در عرق عرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت از خدمت
فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود و یک هجری بوده یوسف بن حسین
ایشان را شسته و دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری
که فارغ می گشتند غسل میکردند و آنروز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده
بودند و سه پایی عظیم بود بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار
طرک صفاهان ست حضرت شیخ ذکریایی بن دلویه کنیت ایشان
ابو یحیی است و از اهل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند وفات
ایشان در نیشاپور سال دو صد و نود و چهار هجری بوده حضرت شیخ
ابو الحسن نوری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد و بوسطی محمد بن محمد و

مشهور اند بابن بغوی و پدر ایشان از بغشور است که مابین هرات و مرو واقع
شد و مولد و منشاء ایشان بغداد است و نوری ازان جهت گویند که چون
در خانه تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن میشد و بنور حق اسرار
مریدان میدانستند مرید سری سقطی اند ذوالنون مصری را دیده بودند و با محمد علی
قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطایفه اند در
طریقت مجتهد و صاحب مذهب بوده اند ایشانرا مشایخ وقت امیر القلوب
گفته اند و وجد و حالی عظیم داشتند طریقه ایشانرا نوریه گویند و معاملت
ایشان موافق جنید یانست و قاعده مذهب ایشان تفضیل تصوف باشد
بر فقر و در صحبت ایثار میفرمودند که یکنفس در دنیا نزدیک من دوستتر از
هزار سال آخرتست از بهر آنکه این سرای خدمتست و آن سرای قربت و قربت
بخدمت باشد نقل است که روزی شیخ غسل میکردند دزدی جامه ایشانرا برده
هنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و هر دو دست او خشک شده
بود گفتند الهی چون این جامه باز آورد تو دست این را باین بازده شیخ فرمودند تصوف
ترک کردن جمیع حظوظ نفس است و نیز فرموده اند من لم یعرف الله تعالی
فی الدنیا لم یعرفه فی الآخرة هرکه نشناخت خدا را در دنیا نمی شناسد او را در

در حضرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بودند مشایخ فرموده اند که
هیچکس در زمان ابو الحسن نوری چون او نیکو طریقت و عالی سخن نبوده
شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراهیم قصار آمده گفت میخواهم
نوری را ببینم گفت او چند سال نزدیک ما بود هیچ از دهشت بیرون نیامد
یکسال دیگر گرد شهر میگشت و با کس نیامیخت و در سال دیگر در ویرانه
خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر بنماز و سالی خاموشی کرد و با هیچکس
سخن نگفت آن جوان گفت میخواهم البته او را ببینم ابراهیم او را بنوری
دلالت کرد چون بشیخ رسید از وی پرسید با که صحبت داشته گفت
با ابو حمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از قرب نشان میدهد و
اشارت میکند گفت آری گفت چون با وی رسی وی را سلام گوئی بگو که
اینجا ما هم قرب بعد بعد است شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت
نباشد و تا مسافت بوده و کانکی بجای پس قرب بعد بوده وفات ایشان
در سال دو صد و نود و پنج هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و
شش و اصح قول اول است چون شیخ ابو الحسن نوری برحمت حق پیوست
سید الطایفه فرموده اند هیچکس در حقیقت صدق سخن نگفت تا نوری بمرد

که صدیق زمانه او بود **حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی الصوفی رحمه الله**
کنیت ایشان ابو عبدالله است مرید سید الطایفه و استاد حسین بن
منصور حلاج اند و صحبت داشته اند با ابو سعید خراز و عالم بوده اند
بعلوم حقایق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند
و مهجور ساختند و از مکه معظمه بیرون کردند چون بجده رفتند اهل آنجا ایشان را
قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن است از بزرگان و سادات این
قوم بوده اند بزرگان این طایفه گویند هرچه بر حسین آمد بسبب دعای عمرو
بن عثمان است که وی را از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد در سال
دوصد و نود و شش هجری بوده و بقولی دوصد و نود و یک و بقولی
دوصد و نود و هفت که سال وفات حضرت سید الطایفه است و قول
آخر اصح است **حضرت شیخ ابو عثمان واعظ رحمه الله** نام
ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور است و مولد و منشاء ری بوده
بعد از آن به نیشاپور انتقال نمودند و هم در آنجا رحلت فرمودند وفات
ایشان در سال دوصد و نود و هشت هجری است **حضرت شیخ سمنون
بن محب الکذاب** کنیت ایشان ابو الحسن است و بقولی ابو القاسم

ابوالقاسم خود را کذاب لقب کرده بودند بسببی که در نفحات الانس
مذکورست و تا کذاب میگفتند ایشان را بازمی نگریستند در علم محبت یگانه
بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابو احمد قلانسی رحمهم الله
صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابو الحسن
نوری بوده اند هر شبانروزی پانصد رکعت نماز میکردند حضرت شیخ
ابو احمد قلانسی گفته اند مردی بر رفقا در بغداد چهل هزار درم نفقه
کرد سمنون گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا
بگوشه رویم و بهر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بمداین رفتیم
و چهل هزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دوصد و نود
و هشت هجری رو داده **حضرت شیخ ابو عثمان حیری قدس
سره** نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشاپوری ست و حیره محله
ایست از محلات نیشاپور امّا اصل ایشان از ری ست مرید شاه شجاع
و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرمایند
که حق سبحانه و تعالی مر ابو عثمان را از سه پیر سه مقام عنایت نمود
مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاه شجاع

و مقام شفقت از صحبت ابوحفص و در این محل صاحب کشف المحجوب
می نویسد مرید را روا باشد که بصحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر از این
برسد و از هر پیری و صحبتی وی را کشف مقامی گردد با سید الطائفه و رویم
و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در رباعت
اندر وقت خود یگانه و در ابتدای حال هشت سال اندر بیابانها عزلت
گزیدند چنانکه حس آدمی نشنیدند و از شفقت ایشان یکدرخت و چشمها
سقط از سوراخ جوال دوزی مانده و از صورت آدمیان بگشتند
پس از هشت سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با اهل خدای
و مجاوران خانه وی کنم تا مبارک بود قصد مکه معظمه کردند مشایخ
از آمدن ایشان بدل آگاه بودند باستقبال آمدند و ایشان را بصورت مبدل
شده و بحالی که بجز حق چیزی نمانده بود یافتند و گفتند یا ابا عثمان
هشت سال برین صفت زیستی که آدم و ذریتش در روزگار تو عاجز
شدند بگوی که چرا رفتی و چه دیدی و چه یافتی و چرا باز آمدی گفتند
بسکر رفتم و آفت سکر دیدم و نومیدی یافتم و بعجز باز آمدم جمله
مشایخ گفتند یا ابا عثمان حرام است که بعد از تو بر کسی عبارت صحو

صحو و سکر کند که انصاف جمله بیادی و آفت سکر باز نمودی و از جمله
سخنان ایشان است که گفته اند خلاف سنت در ظاهر علامت ریاست
باطن بود و گفته اند خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفته اند
هر که خدا را دوست دارد آرزومند خدای و لقای خدا بود و گفته اند
عاقل آنست که از هر چه بترسد پیش از آنکه با و رسد کار آن بسازد وفات
ایشان در ماه ربیع الاول بسال دو صد و نود و هشت هجری بوده
حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق کنیت ایشان ابو العباس
و اصل از طوس است از قدمای مشایخ و بزرگان این قوم بوده اند و در
بغداد سکونت داشتند و استاد شیخ علی رودباری و شاگرد حارث
محاسبی اند و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشته اند
حضرت سید الطائفه شیخ جنید از ایشان حکایات میکرده اند ایشان
فرموده اند هر کس ترک کند تدبیر را زندگانی میکند براحت و نیز فرموده اند
که بسیار نظر کردن بسوی باطل میبرد معرفت حق را از دل وفات شیخ
در سال دو صد و نه هجری بوده حضرت شیخ طلحه بن محمد صالحی
رحمه الله از اکمل مریدان شیخ ابو عثمان حیری اند و صاحب مقامات

عالی وفات ایشان در سال سیصد و دو هجری رو داده

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی کنیت ایشان ابو یعقوب

و از قدمای مشایخ کبار و مرید ذوالنون مصری و شاگرد امام احمد حنبل اند و عمر دراز یافته با بسیار از این طایفه صحبت داشته اند فرموده اند شنیدم که ذوالنون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم و درخواست تعلیم آن نمودم تا آنکه روزی طبقی با سرپوش که در سفره پیچیده بود بمن داد فرمود فلان دوست من برسان طبق را برداشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا در پیچه باشد خود را نتوانستم ضبط کرد چون وا کردم در آن موشی بود بدر رفت گفتم بمن استهزا کرد غضبناک بازگشتم چون مرا دید گفت هرگاه امانت داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را چون توانی نمود وفات ایشان در سال سیصد و سه یا چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو العباس بستی رحمه الله

نام ایشان عبدالله بن محمد بن نافع بن مکرم است و باصل از بست است که در نواحی قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس

العباس نسبتی هفتاد و سال پهلو بر زمین نرسانیده و بدیوار و ستون
تکیه نکرد و پای برهنه از نیشابور بحرمین الشریفین رفت و مدتها
در بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال
سه صد و چهار هجری بوده حضرت شیخ ابو عبدالله بن جلا
قدس سره نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از
بغداد بوده و ساکن گشتند به بلده دمشق از اجله مشایخ شام اند و
مرید ابوتراب نخشبی اند با سید الطایفه و نوری صحبت داشته اند وقتی
ابو الخیر تیناتی ایشان را دیدند که در هوا میروند آواز دادم که بشناختم
در جواب ایشان گفتند شناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو
الخیر شناخت شخص اسکفت و ابو عبدالله شناخت مقام و
شرف را وفات ایشان در سال سیصد و شش هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس است
و صاحب سکر بودند و حلاج از آن جهت گویند که روزی بدکان
حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را بکاری فرستادند بجایی و

بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو در باب ایشان
مشایخ رحمهم الله را اختلاف است بعضی مثل شیخ عمرو بن عثمان
مکی که پیر ایشان اند و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سهیل اصفهانی
و غیرهم از مشایخ متقدمین انکار کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت
بسحر میکنند اما جمعی چون شیخ ابابکر شبلی و ابو العباس بن
عطا و شیخ عبد الله خفیف و شیخ ابو القاسم نصرابادی و شیخ ابو سعید
ابو الخیر و شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری و شیخ ابو القاسم
گرگانی و پیر علی هجویری صاحب کشف المحجوب و غیر ایشان از
متاخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند و گفته اند مهجور معاملت
مهجور اصل نبود صاحب کشف المحجوب فرموده اند من معتقدم
اما سخن او اقتدار را نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله
در فصل الخطاب آورده اند که آنچه در بعضی کتب نوشته اند که سید
الطایفه شیخ جنید فتوی بقتل حسین ابن منصور نوشته اند این
افترای محض است بر سید الطایفه چه وفات ایشان پیش از قضیه
حسین ابن منصور بیازده یا دوازده سال بوده چنانچه از تاریخ وفات

وفات این دو عزیز ظاهر میشود آنچه بر ایشان آمد از غلبهٔ شوق و جذبهٔ عشق و محفوظ
نداشتن مراتب بود و جذبهٔ عشق آنست که چون محبت بمرتبهٔ اعلی رسد عاشق درآتش
بسوزد و او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید هرچه بیند از یار شناسد
روز و شب در دیدهٔ ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم هیچ نداند
و نه بیند و چون عاشق بدین منوال گردد یقین که هرچه در نظرش درآید از کثرت
یار پندارد چنانچه مولانا عبدالرحمن جامی نسبت بهمین حال فرماید بیت
بسکه در جان فگار و سینه زارم توئی ۞ هرچه پیدا میشود از دور پندارم توئی
و نیز بعضی از کبار عارفین فرموده اند بیت چو در خانهٔ دل بغیر از تو کس
نیست ۞ بهر شکل آئی تو باشی مدام ۞ پس حسین ابن منصور در نیحالت
بودند که از بیخبری و جذبهٔ عشق انا الحق گفتند در نظر ایشان هیچ چیز جز یار
در نیاید و چون صورت مثالی ایشان نیز بنظر اعتقاد آنرا هم صورت یار دانستند
اگرچه صورت ایشان بود چنانچه مجنون از کمال جذبهٔ عشق در اواخر لیلی را
نشناخت و پرسید که این کیست گفتند لیلیست مقصود تو و محبوب تو گفت
لیلی خود منم مصرع و گر آن لیلی از خیمه بیرون شود ۞ بهمه کوه و صحرا چو مجنون
شود ۞ اگرچه در حقیقت مجنون لیلی نشود اما نهایت عشق در فنا و جذبه بود را

یار دیده دیار را خود و از کمال یگانگی و یکجهتی دوئی برخاست و الا بیت
چه نسبت خاک را با عالم پاک که ادراک عاجز است از درک ادراک و حقیقت
قتل ایشان در باب الطاق بغداد روز شنبه بیست و پنجم ذی حجه سال سه صد
و نه هجری واقع شده حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رحمه الله نام
ایشان محمد بن احمد است بغدادی الاصل و از علمای مشایخ و ظرفای ایشان بوده
اند شاگرد ابراهیم مارستانی اند و با سید الطایفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت
داشته اند و ایشان را تفسیری است بس نیکو بر تمام قرآن مجید بر زبان اشارات
وفات ایشان در ماه ذیقعده در سال سه صد و نه هجری بوده و بعضی سه صد و یازده
نیز گفته اند و الاصح قول اول و وزیر قاهر بالله خلیفه چون حسین منصور را کشت
از ایشان پرسید که چگوئی در حق حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و بسیم مردمان باز
ده وزیر گفت تعریض میکنی و فرمود تا دندانهای ایشان را یکان یکان کنده بر سر
ایشان نشانیدند و در همین حالت برحمت حق پیوستند حضرت شیخ ابوبکر
رازی قدس سره نام ایشان محمد بن ذکریا است و از بزرگان اینطایفه و زهاد
ایشانند گفته اند در مشایخ هیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت
میکردند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده حضرت شیخ ابو

الخیر حمصی روح الله روحه بارها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده
اند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده حضرت شیخ
ابو محمد حریری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و گویند
حسین بن محمد و بقولی عبد الله بن یحیی از اکمل مریدان سید الطایفه اند
چون سید الطایفه وفات نمودند ایشان را بجای سید الطایفه بنشاندند در حلقه
وصول امام بودند و با سهیل عبد الله تستری صحبت داشته اند گویند یکسال بمکه معظمه
مقام کردند نخفتند و سخن نگفتند و پشت باز ننهاده اند و پای دراز نکرده ایشان گفتند
اخلاص ثمره یقین است و ریا ثمره شک و گفته اند مرجع عارفان بخدا در بدو
بوده و مرجع عوام بعد از ناامیدی و وفات ایشان در سال سه صد و یازده و
بقولی چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند
حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره اصل ایشان از واسط است
و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات علیه اند و با سید الطایفه
صحبت داشته اند و ابراهیم خواص را دیده بودند و از استادان نوری اند
و ایشان گفته اند در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند
پیش آن جوان نهاد و گفت مرا بدین حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران ده

مسکینان قسمت کن چنان کرد شب او را دیدم که در وادی برآمدی خود چیزی بهیجت
گفتم کاش برآمدی خود از آن در بها چیزی نگاه بیداشتی گفت بیداشتم که تا این
زمان خوابم نیست وفات ایشان در سال سه صد و شانزده هجری بوده و قبر
در سمرقند است حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سره کنیت ایشان
ابو عبد الله است و اصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان بگناه ایشان را
از بلخ بیرون کردند روی به شهر کرده اهل شهر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفته اند
پس از آن شهر بلخ صوفی برنخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا
باشد آن نشان ادبار و نگونساری اوست و گفته اند زهد در دنیا ترک است اگر
توانی اختیار کنی و اگر نتوانی خوار داری وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری
بوده و قبر در سمرقند است حضرت شیخ ابو الحسین وراق نام ایشان
محمد بن سعد است از کبار مشایخ نیشابور و قدمای ایشانند و مرید ابو عثمان حیری
اند و عالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود را پس از آنکه
عفو کرده باشی وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری است حضرت
شیخ ابو الحسین دراج قدس سره اصل ایشان از شهر بغداد است شاگرد
ابراهیم خواص اند و در سماع از این عالم رفته اند وفات ایشان در سال سه صد

سه صد و بیست هجری بوده حضرت شیخ ابو عمرو دمشقی قدس سره
از کبار مشایخ شام بوده اند و با ابو عبد الله جلا و اصحاب ذوالنون مصری صحبت داشته
اند گفته تصوف آنست که غیر خدا را در نقصان بیند بلکه چشم بپوشد از ما سوای
او بسبب مشاهده او که منزه است از جمیع نقصان ها وفات ایشان در سال سه صد
و بیست هجری بوده حضرت خیر النساج قدس الله کنیت ایشان ابو الحسین
است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد و مرید سری سقطی
و از اقران سید الطایفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و جریری اند ابراهیم
خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطایفه فرستادند و ایشان نساج
نبودند بسبب نساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام بود
که ملک الموت سایه انداخته سر از بالین برداشته گفتند عافاک الله توقف کن که
تو بنده خدائی و من بنده خدا آنچه ترا گفته اند که جان او ببر دار و مرا گفته اند چون وقت
نماز آید بگذار از آنچه ترا فرموده اند فوت میشود و آنچه مرا فرموده اند نمیشود پس
طهارت کردند و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بیست
و دو هجری بوده و مدت عمر یکصد و بیست سال حضرت شیخ ابوبکر الواسطی
قدس سره نام ایشان محمد بن موسی و مشهور اند بابن فرغانی از قدمای اصحاب

سید الطایفه شیخ جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشایخ و عالم و جامع اند در علم
ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامت بوده اند شیخ الاسلام فرموده
زیرا که از زبان مجلس در خراسان آن توحید بیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام
فرماید که واسطی گفته الله گوینده کم دور است و الله گوی دورتر در هستی او غیبت است و وفات در مرو
بوده بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سیصد و بیست هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار
سال سیصد و بیست است و قول ثانی اصح است و قبرش نیز در مرو است حضرت شیخ
ابوبکر کتانی قدس سره نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد از مریدان
سید الطایفه شیخ جنید اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را چراغ حرم
میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم کرده سی سال در حرم نشسته بودند و درین سی سال
شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و در مدت خواب نکردند و صحبت از خضر علیه السلام
بودند چو حضرت رسول صلعم را اکثر در خواب میدیدند و سوالها میکردند و جوابها میشنیدند
چنانچه نقلست که بیش از پنجاه و یکبار پیغمبر صلعم را بخواب دیدند دفعتی پیغمبر صلعم فرمودند که هر روز
چهل بار بگوید یا حی یا قیوم لا اله الا انت چون دلها بمیرد دل وی نمیرد و ایشان
گفته اند انس بمخلوق عقوبت است و قرب اهل دنیا معصیت است و با ایشان میل کردن
مذلت است تصوف همه خلق است هر که را خلق بیشتر در تصوف بیشتر و گفته اند صحبت یار

ایثار است برای محبوب و گفته اند به تن در دنیا باش و به دل در آخرت و گفته اند شکر کردن
در موضع استغفار گناه است و استغفار در موضع شکر گناه وفات ایشان در سال سیصد
و بیست و دو هجری بوده قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ ابراهیم بن داود رقی
کنیت ایشان ابو اسحق است و از اجله مشایخ شام اند ذو النون مصری و سید الطایفه
و ابو عبد الله جلا را دیده اند و عمر بسیار یافته اند ایشان گفتند عاجز ضعیف ترین خلق
آنست که عاجز بود از دست داشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک
آن و گفته اند آنچه کفایت تو میرسد بی رنج اما مشغول و رنج در زیاده طلبی است و گفته
اند کفایت درویشان توکل است و کفایت توانگران اعتماد بر املاک و اسباب
و گفته اند بس است از دنیا ترا دو چیز یکی صحبت درویش دوم حرمت ولی وفات
ایشان در سال سه صد و بیست و شش هجری بوده حضرت شیخ ابو الحسن
بن محمد مزین نام ایشان علی است و از مشایخ بغداد اند با سید الطایفه و سهل
بن عبد الله تستری صحبت داشته اند و مجاور مکه معظمه بوده اند مزین دو اند یکی
مزین صغیر و دیگری کبیر ایشان مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین
بشیری رسید گفت ثم اماته فاقبره شیر بر جای خود بمرد چون بر سر کوه
رفت گفت ثم اذا شاء انشره شیر بر پای خاست و زنده شد وفات

ایشان درسال سه صد و بیست و هشت هجری و بقولی سه صد و بیست
و هفت هجری بوده و قبر در مکه معظمه است **حضرت شیخ ابوعلی ثقفی**
رحمة الله تعالی نام ایشان محمد بن عبد الوهاب است ابوحفص حداد
و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان درسال سه صد و بیست
و هشت هجری بوده **حضرت شیخ ابومحمد مرتعش قدس سره**
نام ایشان عبدالله بن محمد نیشاپوری است متوطن بوده اند ببغداد و مرید شیخ
ابوحفص حداد اند و سید الطایفه را دیده بودند شیخ ابوحفص ایشان را
سیاحت فرموده اند هر سال هزار فرسنگ سفر میکردند پای برهنه و سر برهنه
و به هیچ شهری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بودی که سه روز
می بودند ایشان گفته اند هرگز خویشتن را با دل خاص ندیدم تا خود را انظار
عام نبردم شخصی با ایشان گفت فلان بر روی آب میرود فرمودند
نزد من شخصی که مخالفت نفس کند بزرگتر است از آنکه در هوا و بر روی آب رود
وفات ایشان درسال سه صد و بیست و هشت هجری بوده **حضرت**
شیخ ابویعقوب نهرجوری رحمه الله نام ایشان اسحق است بن
محمد از علما و مشایخ بوده اند با سید الطایفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت

صحبت داشته اند و سالها در مکه معظمه مجاورت کردند مرید ابو یعقوب صوفی اند
ایشان گفته اند دنیا دریایست و کناره آن آخرت است و کشتی آن تقوی و
مردم همه مسافر و گفته اند زوال نعمتی را که شکر آن نکنی و پایدار نیست آنرا که کفر
آن کنی و گفته اند هر کرا سیری بطعام بود همیشه گرسنه بود و هر کرا توانگری
بمال بود همیشه درویش بود و هر کرا حاجت خود قصد خلق کند همیشه محروم
بود و هر کرا در کار خود یاری از خدای نخواهد همیشه مخذول بود وفات ایشان
در سال سه صد و سی هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ
ابو الحسن صایغ دینوری نام ایشان علی بن محمد بن سهل
است از کبار مشایخ دینوراند و ساکن بودند بمصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی
و پیر شیخ ابو الحسن قرافی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان شب
شنبه پانزدهم رجب سال سه صد و سی و یک هجری و بقولی سه صد
سی بوده و قبر ایشان در مصر است حضرت شیخ ابو بکر بن طاهر
دینوری نام ایشان عبد الله بن حارث طائی است و از کبار مشایخ
جبل و از اقران شبلی اند با ابو یوسف بن حسین صحبت داشته اند وفات
ایشان در سال سه صد و سی هجری بوده حضرت عبد الله مبارک

قدس سره یگانهٔ روزگار و صاحب اسرار بود عالم بعلوم ظاهر و باطن
و محدث بوده اند و مرید حمدون قصار گفته اند هیچکس فریضه از فرایض
ضایع نکند الا که مبتلا گردد بضایع کردن سنتها و هر که بترک سنت مبتلا
گردد نزدیک باشد که در بدعت افتد و گفته اند ما بادب محتاج تریم که
به بسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی
شدن بخداوند دنیا و آخرت و گفته اند عارف آنست که از هیچ چیزش
عجب نیاید وفات ایشان در سال سه صد و سی و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن شیبان الکرمانشاهی

کنیت ایشان ابو اسحق و از مشایخ جبل و از اصحاب ابو عبد الله مغربی
و ابراهیم خواص بوده اند و گفته اند هر که حرمت مشایخ نگاه ندارد و بدعوی
های دروغ دگزافهای بیمعنی فروغ گرفتار شود و بآن فضیحت گردد وفات
ایشان در سال سه صد و سی و هفت هجری بوده حضرت شیخ
ابو علی مشتولی قدس سره نام ایشان حسن بن علی بن موسی
است و مشتول دیهی است برده فرسنگی مصر شاگرد ابو علی کاتبند
ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل هجری

هجری بوده و قبر در شتول است حضرت شیخ ابو سعید اعرابی قدس
سره اصل ایشان از فارس بوده در نیشاپور سکونت داشتند
از بزرگان مشایخ و مقتدای این طایفه بودند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند
و شیخ ایشان را بزرگ سید استند وفات ایشان به نیشاپور بوده در سال
سه صد و چهل هجری بوده حضرت شیخ جعفر الخذار رحمه الله
نام ایشان احمد بن محمد سعد و اصل ایشان از بصره و ساکن بوده
بمکه معظمه در وقت خود شیخ حرم بوده ایشان را تصانیف بسیار است
و با سید الطایفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد
و چهل یا چهل و یک هجری بوده حضرت شیخ ابراهیم بن احمد
مولد الصوفی کنیت ایشان ابو محمد است و صحبت داشته اند
با سید الطایفه وفات ایشان در سال سه صد و چهل و یک هجری
بوده و قبر در شیراز است حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم
السمرقندی کنیت ایشان ابو اسحق از کبار مشایخ طریقه اند با
ابو عبد الله جلا و ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند وفات ایشان
سال سه صد و چهل و دو هجری بوده حضرت شیخ ابو القاسم بن

عیسی البغدادی نام ایشان اسحق بن محمد بن اسمعیل است و
با ابوبکر وراق صحبت داشته اند و ایشانرا تفسیر است بر بعضی آیتها
کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشایخ سلف در آن
جمع کرده اند روزی میان خلق نشسته بودند و حکم میکردند یکی از بزرگان
بزیارت آمد و ایشانرا در همانکار مشغول دید سجاده برد و بر سر حوض انداخت
و نماز کرد و چون فارغ گشت مرادرا گفت ای برادر این خود کودکان
کنند مرد آنست که در میان چندین شغل دل با خدای عز و جل نگاه تواند
داشت وفات ایشان در روز عاشوره سال سه صد و چهل و دو هجری
بوده قبر در موضع جاکردیزه سمرقند است حضرت شیخ
نام ایشان فارس است از خلفای حسین بن منصور
حلاج و معاصر امام ابومنصور ماتریدی بوده اند وفات ایشان روز
عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده و قبر در جاکردیزه سمرقند
است حضرت شیخ ابوالعباس سیاری دخترزاده احمد
بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی است و اصلی
از مرو و مرید ابوبکر واسطی اند و طریقه سیاریه منسوب بایشان است

است وبنای اینطریقه بر جمع وتفرقه است وصاحب علوم ظاهر وباطن
بودند وفات ایشان در سال سه صد وچهل ودو هجری واقع شده
وقبر در مرو است حضرت شیخ ابو الخیر تیناتی الاقطع
نام ایشان حماد است واصل از ده تینات بوده اند که از توابع مصر است
گویند تینات از مصیصه است از ولایت سوب وشیخ رئبیل بیافتند
وایشانرا یک دست نبرّیده اند باشمشیر معوانت وصاحب کرامات
ومقامات بودند با سید الطایفه شیخ جنید وابو عبد الله جلا صحبت داشته
اند ودر ~~طریق~~ توکل یگانه بودند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود گفتند
اینچه بدعت است در خشکی بیا و راه برو دیگریرا دیدند که بر هوا میرود گفتند
اینچه بدعت است کجا میروی گفت حج فرمودند فرود آی راه برو
کیفیت بعضی مریدین ایشان در نفحات الانس مذکور است وفات
ایشان در سال سه صد وچهل وسه هجری بوده حضرت شیخ ابو
بکر مصری قدس سره نام ایشان محمد بن ابراهیم واستاد ابو بکر
دقی دقراقی اند وصاحب زقاق کبیر با سید الطایفه ونوری صحبت
داشته اند وفات ایشان در سال سه صد وچهل پنج هجری بود

حضرت شیخ ابو مزاحم شیرازی قدس سره نام ایشان

ابراهیم و کنیت بن ابراهیم است و اصل از نیشابور بود و با سید الطایفه
جنید و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال
مجاور مکه معظمه بودند در بیست در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت
حج گذارده بودند پیوسته بسفر بودند که من سی سال خلای هستید
بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشایخ وقت حلقه
میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من
بده که حج گذارده ام بدوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا بشارت
داده اند که برات بستانم شیخ ساده دلی او را دیده دانستند که یاران
با وی مطایبه کرده اند گفت بملتزم که محل استجابت دعا است اشارت کردند
و گفتند آنجا رفته بگوی یارب اعطینی البراة یعنی ای پروردگار مرا برات
عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که باز گشت در دست
او کاغذی بخط سبز بر آن نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم
هذه براة فلان بن فلان من النار یعنی این است نجات نامه فلان
پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت

هشت هجری بوده حضرت شیخ ابوعمرو زجاجی قدس سره
کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از بغداد و خلد محله ایست از
بغداد شاگرد سید الطایفه و ابراهیم خواص و پیر شیخ ابو العباس
نهاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون و حریری صحبت داشته اند
و ایشان بوریا باف بوده اند گفته اند و پیر را نمیشناسم از این طایفه
پنجاه و شش حج گذارده بودند گفته اند که روزی نزد جنید رفتم و ایشانرا
بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دهد گفتند دوش
میگفتم ندا آمد که تن ملک ماست خواهیم درست داریم و خواهیم بیمار
تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف در مکن تا بنده باشی وفات
ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان
در شونیزیه بغداد است نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت
عمر نود و پنج سال حضرت شیخ جعفر بن محمد بن نصیر الخلدی
الخواص قدس سره نام ایشان علی بن احمد بن اسمعیل
است و اصل ایشان از پوشنک که در نواحی هرات است از جوانمردان
مشایخ خراسانند ابو عثمان حریری را دیده بودند و با ابو العباس

علما و حریری و طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند
ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهترست
از ظاهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان یکسانست و جهال که ظاهر
ایشان بهترست از باطن ایشان خود انصاف نمیدهند و از دیگران
انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی
ترا از فتنه تو نگاه دارد وفات ایشان در سال سه صد و چهل و شش
هجری بوده گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان بنشست
و از حق دنیا میخواست شبی بخواب دید که می گفتند ای درویش چون
بسر خاک ما آیی دنیا مخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیا داران
رو چون بسر خاک ما آیی همت از دو کون بریدن خواه حضرت
شیخ ابو الحسین الصوفی القوشجی قدس سره متوطن بوده اند
بشام و با عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در
سال سه صد و پنجاه هجری بوده **حضرت شیخ ابوبکر بن
داود دینوری** کنیت ایشان ابو محمد و نام پدر محمد بن عبد الله
است اصل ایشان از بی سود و منشا نیشاپور بوده از مشایخ

از مشایخ کبار و عالم العلوم ظاهر بوده‌اند با سید الطائفه و محمد بن فضل بلخی و رویم
و سمنون و ابوعلی جرجانی و محمد حامد و غیرهم صحبت داشته‌اند و از کبار
اصحاب ابوعثمان حیری بوده‌اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه هجری
روی داده حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مهلب شیرازی
کنیت ایشان ابوالحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و
اوستاد و ابوعبدالله خفیف اند و با جعفر حذا صحبت داشته‌اند
از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفتند وفا بعهد شیخ الاسلام گفته اند
وفا بعهد آنست که هرچه بر دل گذشت که برای او بکنی آنرا بکنی وفات ایشان
در ارجان سال سه صد و پنجاه و سه هجری و شیخ ابو ذرعه طبری ایشانرا
غسل داده شیخ عبدالملک بن علی بن عبدالله بن عمر اسکاف
زرونی رحمه الله کنیت ایشان ابوعمر و اصل ایشان از کازرون
فارس است مستجاب الدعوات بوده‌اند از جمله ابدال اند صاحب
کشف و کرامات وفات ایشان روز سه شنبه بیست و ششم ذی حجه
سال سه صد و پنجاه و هشت هجری بوده شیخ علی بن بندار
بن حسین الصوفی الصیرفی کنیت ایشان ابوالحسن است و از

بزرگان مشایخ نیشابور اند با سید الطائفه و رویم و سمنون و ابن عطا
و حریری صحبت داشته اند و بسیاری از مشایخ را دریافته و در حدیث
ثقه بوده اند ایشان گفته اند دور باشید از مشغولی بخلق که اگر روزی
مشغولی خلق سودی نمانده است روزی با شیخ عبدالله خفیف به تنگی
پلی رسیدند شیخ ابو عبدالله ایشان را گفت پیش رو ای ابوالحسن گفتند
به چه سبب پیش روم شیخ ابو عبدالله گفتند تو شیخ جنید را دیده و من
ندیده ام و این را از آن جهت گفتند که دیدار مشایخ نسبتی است بزرگ
این طائفه را و مرتبه ایست بلند اینقوم را اگر گویند این مرد کیست فلان پیر را
دیده و با فلان شیخ صحبت داشته وفات ایشان در سال سیصد و نود
و نه بوده حضرت شیخ ابوبکر الداقی رحمه الله نام ایشان
محمد بن داود دقی است و گفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بوده اند
بشام مرید دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتی در بادیه
بنالیدند و گفتند الهی از آن خود که مرا دادی بهره من چیزی بر دل من
آشکارا کن یا جان بیاساید چیزی بر ایشان بگشادند و زاری ایشان
افتاد و نزدیک بود که تباه شوید گفتند الهی بپوشش که طاقت ندارم مرا

انز ابیورد شنیده‌اند وفات ایشان در شام سال سه صد و پنجاه و نه هجری و
مدت عمر شریف صد و بیست سال حضرت شیخ ابوالحسن بن سالم
بصری استاد ابوطالب مکی و مرید سهیل بن عبدالله تستری اند و هم
کسی که از مریدان سهیل بن عبدالله فوت کردند ایشان شدند وفات ایشان
در سال سه صد و شصت هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر
مفید قدس سره نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است اصل ایشان
از جرجرایا و از بزرگان مشایخ بودند سیدالطائفه و یوسف بن حسین
را دیده‌اند و با ابوعثمان حیری صحبت داشته‌اند وفات ایشان در
سال سه صد و شصت و پنج هجری بوده حضرت شیخ اسمعیل
نیشاپوری قدس سره نام ایشان اسمعیل بن نجید بن احمد السلمی
است جد شیخ عبدالرحمن سلمی اند از مادر بایند از اصحاب ابوعثمان حیری اند
و سیدالطائفه را دیده بودند و در حدیث ثقه اند وفات ایشان در سال
سه صد و شصت و پنج هجری با شش است حضرت شیخ ابوعمرو بن نجید
نام ایشان محمد بن احمد المعروف با یوسف بن حسین و عبدالله خراز رازی
و مظفر کرمانشاهی و رویم و جریری و ابن عطا صحبت داشته‌اند

پنجاه هزار دینار میراث بایشان رسید همه را بر فقرا نفقه کرده بودند
و تجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال سیصد و شصت و شش
هجری بوده شیخ ابو عبد الله مغربی رحمه الله حافظ
و امام بغداد بوده اند و در حدیث شاگرد عبد الله بن احمد بن حنبل رضی الله
عنهم سید الطائفه شیخ جنید را دیده بوده اند وفات ایشان در ذی حجه
سال سیصد و شصت هجری بوده و قبر در بغداد است حضرت
شیخ ابو بکر قطبی رحمه الله نام پدر ایشان محمد بن علی نیشاپوری
است جامع بوده اند میان ظاهری و باطنی حاکم ابو عبد الله گفته اند
بیست و چند سال با ایشان صحبت داشته ام گمان میبرم که فرشته
بر وگناهی ننوشته باشند وفات ایشان در سال سه صد و شصت
و هشت هجری بوده حضرت شیخ ابو احمد قدس الله تعالی سره
نام ایشان احمد بن عطاست از کبار مشایخ شام اند و ساکن بوده اند بصور
ایشان گفته اند که حدیث نوشتن حنبل از مرد ببرد و درویشی گیرد وفات
ایشان در سال سیصد و شصت و نه هجری است و قبر در صور بوده که
الحال آن زمین را آب گرفته شیخ ابو عبد الله رودباری

رحمه الله نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیر و اصل از نیشابور
است در شریعت و طریقت امام وقت بوده اند با شبلی و مرتعش
و ابو علی ثقفی صحبت داشته اند و صاحب ابن عباد گفته که ابو سهیل
مثل خود ندیده و ما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دو صد
و نود بحری وفات در سال سه صد و شصت و نه هجری بوده و
مدت عمر هفتاد و نه سال شیخ ابو سهیل صعلوکی کنیت ایشان
ابو اسحق است با سید الطایفه صحبت داشته اند شیخ ابو عبد الرحمن سلمی
گفته اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتند کاری مکن که از آن پشیمان
شوی وفات ایشان در سال سه صد و شصت و نه بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است
و اصل از ترمذ اما در بلخ می بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند و با احمد
خضرویه صحبت داشته بودند و صاحب تصانیف اند تورات و انجیل و زبور و
دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند و گفته اند
اگر طمع را پرسند که پدر تو کیست گوید شک در مقدور و اگر گویند پیشه تو
چیست گوید کسب کردن ذل و خواری بها و اگر گویند نهایت تو چیست گوید

تو سیدی وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد هجری بوده و قبر در نیشا
ست شیخ ابوبکر فراز رحمه الله نام ایشان محمد بن حمدون الفرا
از اجله مشایخ نیشابور بوده اند با ابوعلی ثقفی و عبد الله منازل و ابوبکر شبلی
و ابوبکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته اند شیخ عمو گفته اند اگر من
ابوبکر فراز را ندیدمی صوفی نبودمی وفات ایشان در سال سیصد و
هفتاد هجری واقع شده حضرت شیخ ابوالحسین حصری نام
ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بصره و ساکن بوده اند ببغداد
حنبلی مذهب اند مرید شیخ شبلی میفرمودند که هرگز شخصی بی اذن
من طلوع نکرده و گفته اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی
هستی که من از تو راضیم ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی بودی
رضای ما طلب نکردی وفات ایشان بروز جمعه ماه ذی حجه سال سیصد و
هفتاد و یک هجری بوده حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی
نام ایشان ابراهیم بن محمد بن محمویه است و مولد و مقام نیشابور مرید شیخ
شبلی اند و جامع بوده اند میان علوم ظاهر و باطن در حدیث و فقه ثقه اند
و اسطی را دیده بوده اند با ابوعلی رودباری و مرتعش و ابوبکر طاهر ابهری

ابهری صحبت داشته اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشتند وفات ایشان
در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره
که در سال سیصد و هفتاد و دو هجری نوشته اند و بقول امام یافعی و
کتاب محاسن الاخبار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سیصد و
شصت و هفت است و قول صحیح همین است حضرت شیخ ابو بکر
طرسوسی الحرمی نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین
سال مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را طاوس الحرمین میخوانده اند
شاگرد ابو الحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته اند
و با ایشان نسبت درست می کردند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و
چهار هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ عبد الواحد بن علی
السیاری ایشان شاگرد خواهرزاده ابو العباس سیاری اند روزی
صوفیان نزد دعوت کرده بودند و آنها بسماع مشغول بودند یکی از ان میان بیهوش شد
و ناپدید گشت و هر کسید انها مدرسه ای خود را بر صوفیان وقف کردند و
درین کار در آمدند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و پنج هجری واقع شده
حضرت شیخ عبد الله برقی اصل ایشان از برق مضافات خوارزم

خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند در فقه و شعر و لغت و نحو و علم
معرفت امام بوده اند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و شش هجری
روی داده حضرت شیخ ابونصر سراج نام ایشان عبدالله بن علی
الطوسی است و لقب طاوس الفقرا داشته اند تصانیف بسیار دارند از جمله
کتاب لمع است در علم التصوف مرید ابو محمد مرتعش اند و سری سقطی و
سهل تستری را دیده بودند در شب زمستانی آتش میسوخت و در
معارف سخن معرفت ایشان را حالتی پدید آمد در میان آتش خدای را سجده کردند
و روی ایشان را از آتش آسیبی نرسید از آن سوال کرد گفتند کسیکه بدرگاه
او آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت وفات ایشان
در سال سیصد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند
هر جنازه که از پیش خاک من بگذرانند مغفور بود بحکم این بشارت اهل طوس جنازها
را از پیش مرقد ایشان میگذرانند حضرت شیخ ابوالقاسم رازی قدس
سره نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است متوطن نیشابور بوده اند و با ابن عطا
و محمد بن الجواری و ابو علی رودباری صحبت داشته اند مشایخ ری گفته اند
چهار چیز در ابوالقاسم جمع است که کسی را نبود جمال و مال و زهد و سخاوت

وسخاوت بکمال وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده
حضرت شیخ ابو القاسم المقری نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد
المقری است برادر ابو عبد الله مقری اند از مشایخ خراسان بوده‌اند و با ابن عطا
و حریری و ابو بکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابو بکر ممشاد دینوری
صحبت داشته‌اند وفات ایشان نیشاپور در سال سه صد و هفتاد و هشت
هجری واقع شده است حضرت شیخ ابو بکر کلاباذی قدس سره
نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباذی البخاری است کتاب تعرف
از تصانیف ایشان است و بعضی از بزرگان گفته‌اند اگر تعرف نبودی
تصوف دانسته نشدی وفات ایشان در بخارا روز جمعه نوزدهم جمادی
الاول سال سه صد و هشتاد و بقولی هشتاد و چهار هجری روی داده
حضرت شیخ ابو الخیر حبشی قدس سره نام ایشان اقبال
بوده و لقب ایشان طاوس الحرمین گویند هرگاه بروضه مقدسه حضرت
رسالت پناه صلعم در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب
آمدی و علیک السلام یا طاوس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی
الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانه تعالی اشتغال تمام داشتند

وهیبت خواجه ایشان میگفت ازمن چیزی بخواه هیچ نمی خواستند روزی
الحاح بسیار کرد گفتند اگر میخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که من
چندین سال است که ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده پس
خواجه خود را وداع کرده روی به بغداد آورد شصت سال مجاور حرمین
شریفین بودند و هرگز از هیچکس چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از
کسی سوال کنند هاتفی آواز میداد که شرم نمیداری روئی که با آن پیش ما
سجده میکنی آنرا پیش غیر ما خوار گردانی شیخ محمود شیخ ابوالعباس به بیدار پیشان
تحفه میکردند وفات ایشان بمکه معظمه است در سال سه صد و هشتاد
در سنه هجری حضرت شیخ احمد بن ابراهیم المسبوحی قدس
سره کنیت ایشان ابوعلی است و از جمله متقدمان مشایخ بغداد
بودند با شیخ سری سقطی صحبت داشته اند گفته اند ایشان با یک
پیراهن و ردای و نعلینی بی آنکه زکوة و کوزه بردارند حج میکردند
و در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بوی عیبی میگذرانیدند وفات ایشان
در شعبان سال سه صد و هفتاد و شش هجری بوده و مدت عمر
هشتاد و سه سال حضرت شیخ ابوالحسین بن سمعون نام ایشان

ایشان محمدست و لقب ناطق بالحکمة و مشهور اند با ابن سمعون از مشایخ
بغداد و معاصر شیخ شبلی بودند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی
است لغوست و هر خاموشی که از فکر خالیست سهوست و هر نظر که از عبرت
خالیست لهوست و شیخ الاسلام گفته اند ابن سمعون نیک بنیم چرا که حصری
استاد مرا پیر بخایید و هر که استاد را ازینجا نشد و تو از و نیز نجی سگ از تو
بود ولادت ایشان در سال سیصد هجری بوده وفات روز جمعه
پانزدهم ذیقعده یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری ست
و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و چند سال خواستند
که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه و نو بود حضرت شیخ
ابو طالب مکی نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی است و منشاء
و مکه معظمه ست مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم
البصری اند وفات ایشان در جمادی الآخر سال سه صد و هشتاد
و شش هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر السوسی قدس سره
نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی ست در شام متوطن بوده
اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان به دمشق بوده

ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده حضرت شیخ ابو القاسم دینوری واعظ نام ایشان عبد الصمد بن عمر بن اسحق است در فقه و حدیث در زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق امام وقت خود بودند قوت ایشان ~~از~~ اجره کوفتن ادویه عطاران بود وفات ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است قدس الله سره حضرت خواجه یحیی بن عمار الشیبانی قدس سره اصل ایشان از سجستان است شیخ عبد الله خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری در ایام طفولیت ایشانرا دیده اند و خواجه یحیی گفته بوده اند که بعد از ما بجای ما عبد الله نشیند و ملحدان و مبتدعانرا براه آورد و هم شیخ الاسلام گفته اند که رسوم علم را بهرات خواجه یحیی آورد وفات ایشان در سال چهارصد و دو هجری بوده حضرت شیخ عثمان بن ابو عمر باقلانی از بزرگان این قوم بوده اند گویند که هیچگاه از خانه خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعه و دیر چینی چند از خرما در خانه داشتند که قوت ایشان از آن بود وفات

وفات ایشان در رجب سال چهارصد و دو بوده و مدت عمر هشتاد و
و چهار سال حضرت شیخ ابوعلی دقاق نام ایشان حسن بن
محمد بن دقاق ست مرید شیخ ابو القاسم نصرابادی بوده و بسیارے
از مشایخ را دریافته بود و شیخ ابو القاسم قشیری داماد و شاگرد
ایشان بوده روزی پیرے بمجلس ایشان در آمد و گفت آنکه از توکل چیزے
بپرسد و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن پیر بآن میل کرد
گفت ایها الاستاد توکل چه باشد گفت آنکه طمع از دستار مردم کوتاه
کنی و دستار را با و دادند وفات ایشان به نیشاپور بوده در ماه ذیقعده
سال چهارصد و پنج و بقول چهارصد و شش هجرے حضرت شیخ
ابو عبد الرحمن سلمی نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی
السلمی ست صاحب تفسیر حقایق و طبقات مشایخ اند تصانیف ایشان
بصد رسیده مرید شیخ ابو القاسم نصرابادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابو سعید
ابو الخیر قدس الله سره بعد از وفات پیر ابو الفضل از دست شیخ ابو عبد الرحمن
خرقه پوشیده اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی که در نفحات
الانس در ذکر بعضے از مشایخ آورده اند که فلان از طبقه اولی ست و

فلان از طبقه ثانی از کتاب طبقات ایشانست وفات ایشان در ماه
شعبان سال چهار صد و دوازده هجری واقع شده حضرت شیخ
ابو سعید مالینی نام ایشان احمد بن محمد بن اسمعیل بن حفص ست
و اصل از مالین و آن موضعی است از توابع هرات از بزرگان اینقوم اند
و در حدیث ثقه بوده اند و اکناف عالم را سیر نموده اند و بصحبت بسیاری
از مشایخ رسیده اند وفات ایشان در مصر در شوال سال چهار صد
و دوازده هجری روداده است حضرت شیخ ابو الحسین بن
جهضم همدانی نام ایشان علی ست شاگرد ابو جعفر خلدی
اند از مشایخ حرم بوده اند و ایشانرا کتابی ست معتبر بهجة الاسرار نام
که دران خوارق و احوال حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلی رض
نوشته اند وفات ایشان در سال چهار صد و چهار هجری بوده
حضرت شیخ عبد الله طاقی نام ایشان محمد بن فضیل بن الطاقی
السجستانی الهروی ست مرید موسی بن عمران جیرفتی واز استادان و
پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غره ماه سال چهار صد
و شانزده هجری ست و قبر در هرات واقع ست حضرت شیخ

شیخ ابوعبدالله داستانی نام ایشان محمد بن علی داستانی
و لقب شیخ المشایخ نسبت ارادت ایشان بیک واسطه بشیخ عمر بسطامی
که برادرزاده و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران شیخ
ابوالحسن خرقانی اند وفات ایشان در ماه رجب سال چهار صد و
هفده هجری است و مدت عمر پنجاه و نه سال حضرت شیخ ابو
منصور اصفهانی قدس سره از کبار مشایخ زمان و بزرگان
صوفیه بودند وفات ایشان در ماه رمضان سال چهار صد و هژده
هجری بوده شیخ سالار مسعود غازی قدس سره شیخ عبدالحق
دهلوی نوشته اند که از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی
اند در اوایل اسلام در هندوستان فتوحات بسیار نموده بدرجه
شهادت رسیده اند و خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات از
ایشان ظاهر گشته و میگردد و خلق انبوهی معتقد ایشانند شهادت
ایشان در سال چهار صد و نوزده هجری بوده و قبر در قصبه برایچ است
و جمع کثیری هر سال در روز عرس زیارت روضه ایشان علمهای
بسیار از اطراف و اکناف هندوستان جمع میشوند و نذر و نیاز [illegible]

می برند حضرت شیخ ابوعلی سیاه قدس سره از کبار مشایخ
مرو اند و با شیخ ابو العباس قصاب و احمد نصر معاصر بوده‌اند و با استاد
ابوعلی دقاق صحبت داشته اند در ابتدای وی صفای بسیار بوده اند
سی سال روزه داشتند چنانچه کسی شیخ شد شخصی بایست آن گفت
هیچکس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی
ستار العیوب نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوشی نه الحال آمده
اناس کرد و جامه او پاره شد و برهنه گشت تضرع و زاری نمودند تا
دعا کردند آخر در بحال خود باز آمد وفات ایشان به مرو در شعبان
سال چهارصد و بیست و چهار هجری بوده حضرت شیخ ابو اسحق
بن شهریار کازرونی نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از
فارس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی حسین بن
محمد الفیروزآبادی الاکار است و ابو حسین جهضم را دیده اند و در حدیث
ثقه بوده‌اند و معاصر بوده‌اند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع
نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت هر چند جهد کرد شیخ از وی
چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمیکنی از

از برای تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که
پیغام بمن رسیده و شکر نکوئی تو دا کردم لیکن آزاد کردن بندگان به سبب
من هیچ سبب من بنده گردانیدن از او است بمهربانی و احسان وفات
ایشان در ذی قعده سال چهار صد و بیست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو منصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری اند و مرید شریف حمزه عقیلی و
حضرت ابو المظفر ترمذی کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی
مرا گفت که در همه عالم گشتی چون پدر خود ندیدی و هم گفته اند که هفتاد و چند سال
علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در اعتقاد و راه از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان
در ماه شعبان سال چهار صد و سی هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک شریف
حمزه عقیلی است

حضرت شیخ ابو سعید بن ابو الخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از مهنه خراسان سلطان وقت و سر حلقه
اهل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بودند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف
القلوب و همه اهل آنزمان مسخر ایشان بودند نسبت ارادت ایشان بشیخ ابو
الفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابو نصر سراج و ایشان مرید ابو محمد

مرتعش و ایشان مرید سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت شیخ
پیر ابو الفضل خرقه از شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده اند و جمعی حل بعضی
مشکلها با شیخ ابو العباس قصاب آملی بوده اند گویند شبی شیخ ابو العباس از
صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ گشاده شده بود شیخ ابو
سعید از آن حال خبردار شدند از زاویه خود پیش شیخ رفتند و دست ایشان
شسته ببستند و جامه را خون آلوده آورده جامه خود پیش ایشان داشتند شیخ
گرفته پوشیدند و شیخ ابو سعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ
آوردند شیخ اشارت کردند که بپوش شیخ ابو سعید پوشیده بزاویه
خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابو العباس را در بر
شیخ ابو سعید و جامه شیخ ابو سعید را در بر شیخ ابو العباس دیده متعجب شدند شیخ
ابو العباس فرمودند دوش نثار ما رفت و همه نصیب این جوان همگی گشت
مبارکش باد و حضرت شیخ ابو سعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و
این از آنجمله است رباعی چشمم همه اشک گشت و چشمم بگریست ، در عشق
تو بی چشم همی باید زیست ، از من اثری نماند این عشق از چیست ، چون
من همه معشوق شدم عاشق کیست ، راه یگانگی نه کفرست و نه دین یک

یک گام ز خود برون نه و راه ببین • ای جان جهان تو راه اسلام گزین •
با مار سیه نشین و با خود منشین • تا روی ترا ندیدم ای شمع طراز • نی کار کنم
نه روزه و دارم نه نماز • چون با تو بوم مجاز من جمله نماز • چون بی تو بوم
نماز من جمله مجاز • و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تب مجرب است
که بر کاغذ نوشته به بندد رباعی ای در صفت ذات تو حیران که و مه
و ز جمله جهان خدمت درگاه تو به • علت تو ستانی و شفا هم تو دهی •
یارب تو بفضل خویش بستان و بده • و از حضرت شیخ پرسیدند که تصوف
چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه
بر تو آید نجهی و با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهلست بزغی
و صعوه نیز بر آب ها برود گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی و مگسی نیز
در هوا میپرد گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان
در یکنفس از مشرق بمغرب میرود اینچنین چیز ها را بس قیمتی نیست مرد آنست
که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با مردم در آمیزد و
یک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز یکشنبه غره
محرم سال سه صد و پنجاه و هفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم

شعبان سال چهارصد و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه
است حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازهٔ ما
بخوانید **ابیات** خوبتر اندر جهان ازینچه بود کار ؛ دوست بر دوست رفت
یار بر یار ؛ آن همه اندوه بود و این همه شادی ؛ آن همه گفتار بود و این همه کردار
و قبر در هینه است **حضرت شیخ عمو قدس سره** کنیت ایشان
ابواسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابوالعباس نهاوندی
لقب ایشان عمو کردند مشایخ بسیاری را خدمت کرده بودند و با شیخ
الاسلام صحبت داشته اند و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات
ایشان در رجب سال چهارصد و چهل و یک هجری است و مدت عمر نود
و دو سال و قبر در کازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع **حضرت
شیخ ابوعبدالله باکو** رحمه الله نام ایشان علی محمد بن عبدالله است
معروف بابن باکویه در جوانی شیخ ابوعبدالله خفیف را دیده اند و با استاد ابو
القاسم قشیری و شیخ ابوسعید و شیخ ابوالعباس نهاوندی ملاقات
کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهارصد و چهل و دو هجری
است **حضرت شیخ ابوالحسن روزی** نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است

است از کبار مشایخ وقت بوده‌اند مرید شیخ ابوالحسن حصری اند و با شیخ عبدالرحمن
سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که تا هزار شیخ صحبت داشته
ام و از هر یکی حکایتی یاد دارم رباط روزی بایشان منسوب است که برای
پیر خود ابوالحسن حصری بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان
سال چهارصد و پنجاه و یک هجری رو داده و مدت عمر هشتاد و پنج سال است

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است

و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلابی الغزنوی و ایشان صاحب صحو بوده‌اند
چنانچه در نفحات میفرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بود و میگفت که سکر
بازیگاه کودکانست و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلابی ام
بر موافقت شیخ خودم که کمال حال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه
اندر صحو از رویت بازماند که بشریت بود پس صحوی که آفت نماید بهتر از
سکری که عین آن آفت بود و مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الختلی اند و ایشان
مرید حصری و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید
ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری و بسیاری از مشایخ را دیده اند و جمعی کثیر
بوده در اصل ایشان از غزنین است و جلاب و هجویر دو محله است اندر محلات

شهر از غزنین ست که انتقال کرده اند از یکی بدیگری و قبر والده بزرگوار
ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن نسبت بجانب
دیگر مایل بسمت جنوب ست گویند علمای آنوقت بر شیخ درین باب اعتراض کردند
روزی همه را جمع نموده خود امام شده در آن مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز
بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام سمت است حجابها از میان برخاست
و کعبهٔ مجازی نمودار گشت و قبر ایشان موافق مسجد ایشانست و قبر والده
ماجده نیز در غزنین ست متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند
و خانوادهٔ ایشان خانوادهٔ زهد و تقوی بوده و حضرت پیر علی هجویری را
تصانیف بسیارست اما کشف المحجوب مشهور و معروف ست و هیچکس را
بران سخن نیست و مرشدیست کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی
کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده از حد و نهایت و بارها
بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار در دار السلطنت لاهور
رسیده اقامت ورزیدند اهل آن دیار همه مرید و معتقد او گشتند و لاهور
شهریست معظم و متبرک نفایس ربع مسکون درین شهر بهم میرسد و
امروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلا ست و مزارات متبرکه بسیار دارد و از

و از مردم صحیح القول شنیده شد در یک محله طلا که از محلات این شهر است قریب
بسی هزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر پیش از وبائی که در این
شهر شده بوده اند و اکنون نیز در آن محله حفاظ بسیارند وفات ایشان
در سال چهار صد و پنجاه و شش و بقولی شصت و چهار هجری بوده و قبر در میان
شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده و خلق انبوه هر شب جمعه بزیارت آن روضه
منوره مشرف میکردند و مشهور است که هر که چهل شب جمعه یا چهل روز پیاپی
طواف روضه شریفه ایشان بکند هر حاجتی که داشته باشد بحصول می انجامد
فقیر نیز بزیارت روضه منوره ایشان و والدین و خال ایشان مشرف
گشته حضرت شیخ ابو القاسم قشیری قدس سره نام ایشان
عبد الکریم بن هوازن القشیری است از مشایخ خراسانند و رساله قشیریه و
تفسیر لطایف الاشارات از تصانیف ایشانست مرید و داماد شیخ ابو علی
دقاق و استاد شیخ ابو علی فارمدی و صاحب کشف المحجوب گفته است
که امام قشیری را از ابتدای حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی بایست
از بهر روزن خانه هر سنگ که میگرفتم زر میشد می انداختم وفات ایشان
در ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و پنج هجری بوده شیخ الاسلام

حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس سره کنیت ایشان
ابو اسمعیل است و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری و لقب شیخ الاسلام
و هر جا که در نفحات الانس و این کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شده مراد
ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان از هرات است و از فرزندان
ابو منصور مت انصاری ابن ابو ایوب انصاری که صاحب رحل رسول صلعم
بوده اند و مت انصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رض
با احنف ابن قیس بخراسان آمده در هرات ساکن شدند شیخ الاسلام
از بزرگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند و در زمانه
خود یگانه بوده اند فرموده اند که اول مرا در دبیرستان زبلی کردند چون چهار
ساله شدم مرا در دبیرستان بالینی کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم
از قاضی ابو منصور و از جارودی و چهارده ساله بودم مرا بمجلس بنشاندند
و من در دبیرستان ادب خود بودم که شعر عربی میگفتم چنانچه دیگران حسد
می بردند و اشعار ایشان از شش هزار بیت عربی بیش است و گفته اند یک لک
بیت اشعار عرب یاد دارم و گفته اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار
هزار اسناد و گفته اند که هیچکس بروزگار من آن نکرده که من اگر دست بر اندام

بر اندام خود بنهادم می گفتند این چیست آنرا حدیثی داشتم و گفته اند من
از سیصد تن حدیث نوشته ام همه شیخ و صاحب حدیث بوده اند که قاضی
ابراهیم باخرزی مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوندا بنده
کی بتو رسد گفت آنگاه که او را هیچ مانع نماند که او را از من باز دارد و ولادت
ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال سیصد
و نود و شش هجری وفات ایشان در نهم ربیع الآخر سال چهارصد و هشتاد
و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنجسال و قبر در
گازرگاه هرات است **حضرت شیخ ابوالحسن نجار** از بزرگان مشایخ
بوده اند و درودگری میکرده اند و در قبنه زی بودند بدرویشی که ایشانرا
کسی نشناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهارصد
و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال **حضرت
شیخ ابونصر الهروی الخانجه بادی** نام ایشان محمد بن احمد بن
ابی جعفر است واصل از کرمانست گویند که سه صد پیر را خدمت کرده و صحبت
دار خضر بوده اند علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس و غیره ریاضتها کشیده
اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانجه باد است

ومدت عمر یکصد و بست و چهار سال حجة الاسلام حضرت امام محمد بن محمد الغزالی الطوسی کنیت ایشان ابو حامد است و لقب زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی فارمدی است جامع بوده‌اند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت خود اعلم العلما و مجتهد بوده‌اند بمذهب امام شافعی رحمة الله و صاحب تصانیف بسیار مثل تفسیر یاقوت التأویل که چهل مجلد است و احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و غیرهم و برادر امام احمد غزالی اند گویند چون کتاب منخول تصنیف کرده پیش حضرت امام الحرمین که استاد ایشان بودند بردند امام الحرمین گفتند تو زنده در گور کردی یعنی این کتاب تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چهار صد و پنجاه و وفات در چهار دهم جمادی الآخر سال پانصد و پنج هجری و مدت عمر شریف پنجاه و چهار سال و قبر در بغداد است حضرت شیخ ابو العباس خضرمی نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیاری از مشایخ صحبت داشته اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند گویند در سالی که ایشان بحج رفته نیز ایشان هر دم در عرفات میدیدند و فات

وفات ایشان در سال پانصد و هفت هجری رو نداده است حضرت
حکیم سنائی غزنوی رحمه الله کنیت ایشان و نام ابو
المجد مجدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیه و مرید خواجه یوسف همدانی
اند و با پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقه حکیم بعضی
ابیات نا معقول و الحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکاری
بهم رسیده بود روزیکه بغزنین داخل شد بخود قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر
آنجا مشرف گردد الا حکیم چنانچه شب پیش از آنکه داخل شود بخواب دید که
در زیارت مزارات مشایخ غزنین است و شخصی میگوید که این قبر حکیم سنائی
است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید که بر آن نوشته اند هذا
قبر حکیم سنائی و درین شبهه دارد که سنی نیز نوشته بود یا نه چون چنین مشاهده
شد فهمیده که اشارت بآنست که حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت
کرد همان قبر سنگ سفید بر وضعی که در خواب دیده بود مشاهده نمود یقین
شد که آن ابیات الحاقی بدبخت مبتدع است وفات ایشان در سال
بست و پنج هجری است و همین تاریخ بر قبر ایشان نوشته اند ه
حضرت شیخ ابو عبد الله جوئی قدس سره نام ایشان محمد

بن حمویه است از جمله مشایخ خراسانند و از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی
و بعلوم ظاهر و باطن آراسته بودند وفات ایشان در سال پانصد و
سی هجری بوده و مدت عمر شریف نود سال حضرت عین
القضاة همدانی قدس سره نام و کنیت ایشان ابو الفضائل
عبد الله بن محمد المیانجی است و لقب عین القضاة و اصل ایشان از
همدان است و با شیخ محمد بن حمویه و امام احمد غزالی صحبت داشته و
خوارق و کرامات عجیبه مثل احیاء و اماتت بسیار از ایشان بظهور
رسیده و فضایل و کمالات از تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاهر
است وفات ایشان در سال پانصد و سی و سه هجری بوده ح
حضرت حجة الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ
احمد جام قدس سره کنیت ایشان [illegible] ابو
نصر است و نام پدر ایشان ابو الحسن و اصل ایشان از موضع نامق
که از توابع جام است قطب و غوث وقت مقتدای اهل طریقت و راهنمای
سالکان حقیقت و یگانه زمانه خود بودند و از فرزندان جریر بن
عبد الله البجلی اند که ایشان از حضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رض

رضا یوسف ابن است نام کرده بودند حضرت شیخ امی بودند و در بیست
و دو سالگی توفیق یافته بکوه رفتند و بعد از هژده سال ریاضت
در چهل سالگی ایشانرا میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر
ایشان کشاده گشت زیاده از سه صد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم
سیر و حکمت تصنیف کرده اند که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده است
واین تصانیف همه بآیات و احادیث موید و موافق است و اشعار عالی
در تصوف نیز دارند و چهل و دو قسم اند حق سبحانه تعالی بحضرت شیخ کرامت
فرموده بود سی و نه پسر و سه دختر والده اکبر بادشاه که جده والد
ما جد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات شیخ چهارده
پسر و سه دختر ماندند و این چهارده پسر عالم و کامل و صاحب تصانیف
و کرامات بوده اند و در شصت و دو سالگی میفرمودند که تا حال صد و هشتاد
هزار مرد بر دست من توبه کرده اند و شیخ ظهیر الدین عیسی که از فرزندان
ایشانند در کتاب رموز الحقایق آورده که تا آخر عمر بر دست پدرم ششصد هزار
کس توبه کرده اند و شیخ ابو سعید ابو الخیر خرقه داشتند که از حضرت صدیق
اکبر بایشان رسیده بود و در آن طاعت میکردند و میگفتند که این خرقه

را بحضرت شیخ جام رسانند فرزند خود شیخ ابوطاهر را وصیت کردند
که بعد از وفات بچند سال جوانی نوخط بلند بالای ازرق چشم
احمد نام بخانقاه تو درآید و تو در میان یاران نشسته باشی البته آن خرقه
را باو بده بعد از وفات حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر شیخ ابوطاهر بخواب
دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران بتعجیل میروند و پرسیدند یا شیخ
چه تعجیل است فرمودند تو نیز برو که قطب اولیا میرسد چون روز دیگر
شیخ ابوطاهر در خانقاه خود نشسته بودند جوانی بآن صفت که شیخ
فرموده بودند درآمد شیخ ابوطاهر در حال دریافته اعزاز و اکرام
تمام نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که
خرقه پدر را چون از دست بدهم حضرت شیخ جام گفتند ای خواجه
در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر را وقت خوش شد برخاستند
آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را
بیست و دو تن از مشایخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شده
بعد از ان کس ندانست که آن خرقه چه شد ایشان با شیخ ابوطاهر کرد
صحبت داشته اند خواجه مودود چشتی را نسبت ارادت بخدمت خضرت

شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشایخ شنیده ایم
و کتب ایشان دیده از هیچکس مثل انجلات که از شما ظاهر میشود نشده
فرمودند که ما در وقت ریاضت هر ریاضتے که دانستم که اولیای خدا کرده اند
بجا آوردیم و بعد ازان مریدی نیز کردیم حق سبحانه تعالی بفضل و کرم خود هر چه
همه ایشان داده بود یکبار با محمد داود ولادت ایشان در سال چهار
صد و پنجاه یک هجری و وفات در سال پانصد و سی و شش هجری
بوده مدت عمر شریف نود و یک سال و قبر حضرت شیخ در موضع خرج
و جام است حضرت شیخ ابو العباس بن عریف نام ایشان
احمد بن محمد الصنهاجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری
و باطنی چون مریدان و معتقدای ایشان بسیار شدند سلطان وقت
را هراسی در دل پدید آمد ایشان را بحضور طلب نمود در راه مراکش
رحلت نمودند سال پانصد و سی و شش هجری شیخ عبد
السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرجال اللخمی
الاشبیلی کنیت ایشان ابو الحکم است کسب علوم صوری و معنوی
نموده بودند و کتاب شرح اسماء الحسنی از تصنیفات ایشان است

وفات ایشان در سال پانصد و شصت شش هجری بوده و قبر وی در برابر لشکر برابر قبر شیخ ابو العباس بن عریف است حضرت شیخ ابو البیان بن محفوظ القرشی معروف اند با بن الحوراني صاحب مقامات و حالات علیه در علم ظاهر و باطن کامل بوده‌اند و مرید بسیار داشتند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و یک هجری بوده حضرت شیخ الشیوخ عبد الاول بن شعیب السنجری الهروی قدس سره کنیت ایشان ابو الوقت است مقبول خواص و عام و جامع ظاهر و باطن بوده‌اند در حدیث شاگرد جمال الاسلام داودی اند و بصحبت حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رسیده اند و از خراسان ببغداد رفتند ولادت ایشان در ماه ذیقعده سال چهار صد و پنجاه و هشت وفات در رباط فقرا در بغداد ذی قعده سال پانصد و پنجاه و سه هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیه متصل بغداد متصل قبر شیخ رویم است و حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه امامت نماز جنازه ایشان کردند حضرت تاج العارفین ابو الوفا قدس سره

[illegible]

سپرده نام ایشان کاکیش ست از کبار مشایخ و بزرگان اینقوم و قدوهٔ
اولیاء اکمل و مرید شیخ محمد شنبکی اند و در ارشاد طالبان آیتی بودند شیخ علی
هیتی و شیخ بقای بن بطو شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ مطر البادرانی و
شیخ ماجد کردی و شیخ جاکیر و شیخ احمد بن نقلی از مریدان ایشانند
نقل ست از شیخ علی هیتی و شیخ ماجد کردی رحمهما الله که روزی شیخ
تاج العارفین بالای منبر در وعظ بودند که حضرت شیخ عبد القادر رضی الله
عنه در مجلس ایشان حاضر شدند و در همان ایام ببغداد آمده بودند و اوان
جوانی ایشان بوده شیخ تاج العارفین قطع کلام کردند و گفتند اینجوان را
از مجلس بیرون برید همچنان کردند باز در وعظ شدند شیخ عبد القادر باز در آمدند
باز تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر نمودند باز آنحضرت در آمدند مرتبه
سوم تاج العارفین از منبر فرود آمده اند شیخ عبد القادر را در کنار گرفتند میان
دو چشم ایشان بوسه دادند و حاضران مجلس را گفتند برخیزید و تعظیم کنید که
این ولی خدای ست و گفتند ای اهل بغداد امر با خراج اونه از برا اهانت او
کردم بلکه از برای آنکه شما او را بشناسید و بعزت معبود که بر سر او نور
می بینم که شعاع از مشرق و مغرب گذشته است بعد ازان فرمودند ای

شیخ عبد القادر امروز وقت ماست و در این نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس
هر یکی بانگ کند و خاموش گردد مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ
خواهد بود و دست آنحضرت را گرفته گفتند ای شیخ عبد القادر هر وقتی خواه
بود چون آن وقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن و تسبیح و کاسه
و عصای خود بشیخ عبد القادر دادند شیخ عمر بزاز گفته تسبیحی که شیخ تاج العارفین
بغوث الثقلین داده بودند چون آنرا بر زمین می نهادند یکان یکان دانه
خود میگشت و آن کاسه را چون کسی میخواست که بدست گیرد خود می جست
و بر دست آن شخص می آمد وفات ایشان بعد از پانصد هجری بوده و در
موضع قلمینا که از مضافات بغداد است واقع شده و مدت عمر هشتاد سال
متجاوز است **حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری**
قدس سره با حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
و بشیخ حماد دباس که پیر حضرت غوث الثقلین و با شیخ عقیل منبجی صحبت
داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان بظهور آمده و چون در شام
خلق بر ایشان جمع شدند از اینجا بجبل هکاری که از توابع موصل است زاویه
بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و حضرت غوث

الثقلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد
عزیمت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد
او نیز جوان بود پرسید کجا میروی گفتم بمکه گفت بس صحبت داری گفتم
من بر قدم تجریدم گفت من نیز بر قدم تجریدم با هم روانه شدیم روزی دیدیم
که جاریه حبشیه رحمها الله پیدا شد برقعی پوشیده پیش من بایستاد و تیز
تیز در روی من نگریست پس گفت ای جوان از کجائی گفتم از عجم گفت امروز
مرا در رنج افگندی گفتم چرا گفت همین لحظه در بلاد حبشه بودم مرا مشاهده افتاد
که خدای تعالی بر دل تو تجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نفرمود مثل آن غیر
ترا از آنها که من دانم خواستم که ترا ببینم و بشناسم و گفت امروز صحبت شما ام
و امشب با شما افطار خواهم کرد و روان شد او در یکطرف وادی میرفت
و ما یکطرف و چون شب شد طبقی از هوا فرود آمد بران شش نان با سرکه
و سبزی آن جاریه گفت شکر خدای را که اکرام کرد مرا و مهمانان مرا هر شب
دو نان فرود می آمد امشب برای هریک دو نان بعد از آن سه ابریق آب
فرود آمد بیاشامیدیم در لذت و حلاوت بآبهای زمین مانند نبود پس
همان شب آن جاریه از ما جدا شد و برفت چون بمکه رسیدیم شیخ عدی را [illegible]

تجلی واقع شد بچوؤ بیفتاد چنانکه بعضی می گفتند که مرده ناگاه دیدم
آن جاریه پیش سر او ایستاده است و میگوید انده کردانا دختر آنکس که
میرانیده بعد از آن در طرف مرا تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم
و در آخر آن با من گفتند که ای عبد القادر بجهت ظاهر را بگذار و تفرید توحید را
لازم دار و برای نفع مردم بنشین که ما را بندهای خدا هستند که میخواهیم ایشان را
بر تو بر دست تو بتوفیق خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان نمی
دانم امروز چه شان است ترا که بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمان بر گرد
تو در آمده اند و چشم همه اولیا از مقامهای خود در تو خیره مانده است و همه مثل
آنچه ترا داده اند امیدوارند بعد از آن جاریه برفت دیگر او را ندیدم وفات شیخ
عدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در
جبل هکاریه است حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله مریدشیخ
تاج العارفین ابوالوفا اند صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیری از
ایشان بهره مند شدند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بودند روزی
شخصی بخدمت شیخ ماجد آمد گفت اراده مکه معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ
کوزه خود را باو عطا نموده فرمودند هرگاه تشنه شوی آب شیرین و هرگاه

وهرگاه گرسنه کردی ملقان باشکر آمیخته ازین کوزه پدید آید وفات
ایشان درسال پانصد وشصت ویک هجری بوده وقبر در جبل حمرین
است حضرت شیخ سیدی احمد بن ابو الحسن الرفاعی
قدس سره از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند ونسبت خرقه
ایشان به پنج واسطه بحضرت شیخ شبلی میرسد حضرت غوث الثقلین را
دیده اند ودر ایام عبیده بطایح سکونت داشتند صاحب کشف وکرامات
ومقامات علیه وبسیار بزرگ وشافعی مذهب بودند ابو الحسن علی
که خواهرزاده ایشانند گفتند روزی بر در خلوت ایشان نشسته
بودم که آواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش خال من شخصی نشسته بود
که آنرا هرگز ندیده بودم ساعتی باهم سخن گفتند پس آن شخص از روزنی که در
دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد وچون برق در هوا بگذشت پیش سیدی
درآمدم وپرسیدم که این مرد که بود فرمودند اورا ندیدی گفتم دیدم گفتند
او کسیست که خدا تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند ویکی از رجال
اربعه است سه روزاست که مهجور شده است اما خبر ندارد گفتم یا سیدی
سبب مهجوری او چیست گفتند دریکی از جزایر محیط مقیم است آنجا [illegible]

شبانروز متصل باران بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران در آبادانی
می بارید بعد از آن استغفار کرد بسبب این اعتراض مهجور شد من گفتم یا سیدی
او را مهجوری خبر دار ساختی گفتند نه شرم داشتم گفتم اگر فرمائی من او را خبر دار
کنم گفتند میکنی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فرو کش چنان کردم آوازی
بگوشم رسید که یا علی سر بر آر سر بر آوردم خود را در یکی از جزایر بحر محیط دیدم
حیران شدم برخاستم و اندهگین برفتم آن مرد را دیدم بروی سلام کردم و آن
قصه را بگفتم سوگند بمن داد که هرچه ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خرقه
مرا در گردن من و مرا بر روی در زمین بکش و منادی میکن که هست
سزای کسیکه بر خدایتعالی اعتراض کند خرقه در گردن او کردم خواستم که بکشم
هاتفی آواز داد که ای علی بگذار که ملائکه آسمان برای او بزاری درآمده اند
و گریان شده اند خدایتعالی ازو خشنود گشت بعد از شنیدن آن آواز
بیخود شدم چون بخود باز آمدم خود را پیش خال خود دیدم و الله ندانستم
که چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب
حضرت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه مذکور می شد شخصی بطریق انکار گفت
بس کن سیدی بجانب او بغضب نگاه کرد فی الحال آن شخص مرده

بمرد رسیده می فرمودند که کرا قدرت است که مناقب شیخ عبد القادر تواند
بیان کرد که بمرتبهٔ او تواند رسید او شخصی است که در یکجانب ما و دریای
شریعت و دیگر جانب ما و دریای حقیقت است هر جا که میخواهد غوطه
میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند که چون به بغداد روید پیش
از شیخ عبد القادر کسی را نه بینید چه در ایام حیات و چه بعد از وفات
که او از حق تعالی عهد گرفته است هر که به بغداد درآید و مزار او زیارت نکند احوال
او مسلوب گردد میفرمودند که حسرت بر کسیکه حضرت شیخ عبد القادر
را ندیده وفات ایشان روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول سال پانصد
و هفتاد و هشت هجری بوده و بعضی گفته اند که در سماع از دنیا رفته اند و عمر
هشتاد سال متجاوز بود و قبر در قریه ام عبیده بطایح است حضرت
شیخ حیوة بن قیس الحرانی قدس سره صاحب اوصاف
جمیله و مقامات جلیله و از اجله اکابر و مرجع مشایخ کبار بوده اند و حضرت
غوث اعظم را دریافته شیخ ابو الحسن قرشی فرموده اند چهار کس دیدم
از کبار مشایخ که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه در حیات شیخ معروف کرخی
و سید محی الدین عبد القادر جیلی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرانی قدس سرهم

الله تعالی اسرارهم وفات ایشان در سلخ جمادی الآخر سال پانصد
وهشتاد ویک هجری بوده وقبر در موضع حران است حضرت شیخ
شهاب الدین سهروردی المقتول رحمه الله نام
ایشان یحیی بن حبش است در حکمت مشائیان واشراقیان متبحر بودند
بعضی از مشایخ ایشان را منسوب بعلم سیمیا وبعضی بخلل در عقیده واعتقاد
فلاسفه متهم میداشتند چون بحلب رسیدند علما بقتل ایشان فتوی دادند
وبعضی گویند در حبس خفه کردند وبعضی گویند قتل وصلب کردند وبعضی
گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بزیارت عادت داشتند
اختیار کردند که بگرسنگی بکشند واهل حلب در شان ایشان مختلف
بودند بعضی بالحاد وزندقه نسبت میکردند وبعضی بکرامات ومقامات
می ستودند ومولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرمودند علم بر عقل
غالب بود باید که عقل بر علم غالب باشد وفات ایشان در سال پانصد
وهفتاد وهفت هجری ومدت عمر شریف سی وهفت ویا سی و
شش سال بود حضرت شیخ جاکیر قدس سره اصل ایشان
از کردستان است ومتوطن نواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابو الوفا

ابوالوفا طاقیه خود را بدست شیخ علی هیتی بجهت ایشان فرستاده بودند و تکلیف
حضور نکردند و گفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جاکیر را از جمله مریدان من
گرداند خدای عزوجل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته
بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان در سال پانصد
و نود هجری و قبر در نواحی سامره است **شیخ عبد الرحیم مغربی قدس**
سره کنیت ایشان ابومحمد واصل از مغرب زمین است از سادات
حسنی و اعیان مشایخ مصر و صاحب کرامات و مقامات علیه بودند
روزی شیخ طهارت میکردند شخصی بخدمت ایشان آمده التماس نمود
که شیخ باآبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و ازان آب بخورد
حالیکه ازو سلب شده بود بازیافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبدالقادر
از اعیان دنیا و آخرت وجود است وفات ایشان در سال پانصد
و نود و دو هجری بوده است و مدت عمر هفتاد سال و قبر در موضع قنی
واقع شده که از توابع مصر است **حضرت شیخ ابوعلی بن مسلم**
قدس سره از کبار مشایخ عراقند و صاحب تاریخ یافعی نوشته که
ایشان از جمله ابدالان بودند و ترک و تجرید یکبال داشتند و همیشه قرآن

و کرمان میبوده‌اند وفات ایشان در سال پانصد و نود و چهار هجری بوده و مدت عمر نود سال

حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سره

مولد ایشان گنجه است و عالم بوده‌اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخی فرخ ریحانی اند و عمر گرانمایه از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت گذرانیده اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب داشته اند بلکه سلاطین را بخدمت ایشان رجوع بوده و حق تعالی شیخ را در سخن قدرت تمام داده بوده و اشعار ایشان تمام حقیقت کشف و بیان معارف است و این از جملهٔ اشعار شیخ است **ابیات**

چون بعهد جوانی از بر تو ۞ بدکسی نرفتم از در تو

همه را بردرم فرستادی ۞ من نمی خواستم تو میدادی

چونکه بر درگه تو گشتم پیر ۞ زانچه ترسید نیست دستم گیر

وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش هجری بوده و قبر در گنجه است

حضرت شیخ عبدالله القرشی الهاشمی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم است صاحب کرامات و مقامات بلند عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده اند و در زبان خود تصرف تمام داشته‌اند و صحبت شیخ

شیخ صباغ رسیده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و نه
هجری روی داده **حضرت شیخ** کنیت ایشان ابو
محمد بن ابی نصر است تربیت سراج الدین محمود بن خلیفه اند و با شیخ
ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری شریک بوده اند و تصانیف
بسیار دارند از انجمله تفسیر عرائس است که در آن بس نکتهای دقیق و
اشارتهای لطیف مندرج است در وجد و ذوق و استغراق حالت تمامی داشتند
و پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند و مجلس نهادند گویند در اواخر
عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابو الحسن کردویه گفته در دعوت بعضی
صوفیه با شیخ روزبهان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم در خاطرم
آمد که در علم و حال از او زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابو الحسن
این خطره را از خود دور کن که امروز هیچکس با روزبهان برابری ندارد یگانه
زمان خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شش هجری
روی داده **حضرت شیخ روزبهان بقلی** صحبت دار حضر بوده اند
شصت سال از خانه که در شیراز داشتند جز برای نماز جمعه و کفایت
مهمات بیرون نیامدند و در علم و تقوی کامل بوده اند وفات در [illegible] محرم

سال ششصد و شش هجری حضرت شیخ ابو اسحق اعزب قدس
سره نام ایشان ابراهیم بن علی است و از اعیان مشایخ بطایح و صاحب
کرامات و مقامات عالیه و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی
مذهب بودند بجهت غلبه استغراق اکثر مراقب می نشستند گویند سالها
رو بجانب آسمان نکردند اگر شیری آمد و سر بر پای شیخ میمالید و ایشان مرید و مقلد
کر شیخ عبد القادر سیدنا است امام صدیقان و محب عارفان و قدوة
سالکان است وفات ایشان در سال ششصد و نه هجری بوده و مقبره
در بطایح است حضرت شیخ ابو الحسن کردویه قدس سره کنیت
ایشان ابو الحسن و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات
بیشمار از ایشان ظاهر شده پدر ایشان رنگریز بوده و میخواست که پسر
نیز رنگریزی کند ایشان را گران آمد و بخدمت صوفیه رفت و آمد داشتند
روزی پدر ایشان آمده دید که جامهای مردم را رنگ نکرده اند در غضب شد
و در دوکان تغارهای بسیار بود در هر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند
همه جامها را گرفته در یک تغار نهادند غضب پدر زیاده شد گفت جامهای
مردم را ضایع کردی هر یکی رنگی میخواسته بودند تو همه را در یک رنگ

رنگ کردی شیخ ابوالحسن رفت در آن تغار کرده جبه را بیکبار بیرون آورد
هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون پدر آن بدید
بسلوک راه صوفیه بازگذشت و از رنگریزی معذور داشت وفات ایشان
در پانزدهم شعبان سال ششصد و دوازده هجری بوده و قبر در وی است از
توابع مصر حضرت شیخ ابن صباغ رضی الله عنه کنیت ایشان
ابو محمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود
از مشاهیره بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی رض
رسیده اند و فوائد یافته اند مرید شیخ علی هیتی بودند و ایشان مرید
تاج العارفین ابوالوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید
شیخ ابوبکر بطایحی قدس الله اسرارهم و خرقه که حضرت صدیق اکبر رض در
واقعه بشیخ ابوبکر بطایحی داده بودند و از شیخ علی بن هیتی بایشان رسیده
از ایشان بایشان وفات ایشان در سلخ ذیقعده سال ششصد و نود و
هجری بوده و قبر در باطیقوبی است حضرت شیخ یونس بن
یوسف شیبانی طایفه یونسیه بایشان منسوب است صاحب
کرامات و مقامات عالیه بودند وفات ایشان در سال ششصد و

نوزده هجری بوده حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمه الله
کنیت ایشان ابو الحسن است و نام علی صاحب معارف و اسرار و
احوال و مقامات عالی بوده‌اند و ایشان اند که گفته اند چهار کس را شناختم
از اولیای خدای که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه زنده اند شیخ محی الدین عبد القادر
جیلی و شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة بن قیس حرانی
اینقدر در ذکر شیخ حیوة نیز مذکور شد وفات ایشان در سال ششصد و
بست و یک هجری افتاده حضرت شیخ فرید الدین عطار
اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشاپور و هشتاد و چهار سال
در نیشاپور بوده مرید شیخ مجد الدین بغدادی اند و در ابتدا توبه بر دست
شیخ رکن الدین اکاف کرده اند بصحبت بسیاری از اکابر مشایخ را دریافته اند
و بعضی گفته اند که اویسی بوده‌اند صاحب وجد و سماع و از بزرگان صوفیه
اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد و پنجاه
سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرد و مربی او شد و حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی گفته اند آنقدر اسرار توحید و حقایق و ذوق که
در مثنویات و غزلیات عطار است در سخنان هیچ یک از طایفه یافته

یافته نمی شود کتاب تذکرة الاولیا و الهی نامه و بیسر نامه و منطق الطیر از
تصانیف ایشان است ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سیزده
وفات در سال ششصد و بیست و هفت هجری بوده در دست کفار در
سن یکصد و بیست و یک سالگی بدرجه شهادت رسیده اند حضرت
شیخ ابن فارض المصری کنیت ایشان ابو حفص است و لقب
شرف الدین و نام عمر بن فارض الحموی ولادت ایشان در مصر بوده و سکونت
از قبیله بنی سعد اند و قصیده تائیه فارضیه از ایشان است چون این
قصیده را تمام کردند شبی پیغمبر را صلعم بخواب دیدند که از ایشان می پرسیدند
قصیده خود را تمام کرده چه نام کردی گفتند لوائح الجنان و روائح الجنان
فرموده اند نظم السلوک نام کن همچنان کردند که حضرت رسالت پناه
صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاول سال ششصد
و سی و دو هجری رسیده اند حضرت شیخ اوحد الدین الکرمانی
قدس سره مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ
قطب الدین ابهری و ایشان مرید شیخ ابو النجیب عبد القادر سهروردی
اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند

ایشان بمشاهده جمال ظاهری میل تمام بود شیخ شمس الدین تبریزی
از ایشان پرسیده که در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می بینم فرمودند
اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی بینی و پیش مولانا جلال الدین
رومی گفتند شیخ اوحدالدین شاهدباز بود اما پاکباز بود مولوی
فرمود کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد و سی و پنج
هجری بوده **حضرت مولانا شمس الدین تبریزی** نام ایشان
محمد بن علی بن ملک داد است گفته اند که هنوز در مکتب بودم پیش از
بلوغ اگر چهل روز بر من میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی
طعام نمیشد و اگر سخن طعام می گفتند بدست و سر منع آن میکردم مرید شیخ
ابوبکر سله باف تبریزی اند و بعضی گویند که مرید بابا کمال خجندی بودند
و بعضی گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبدالرحمن
جامی فرموده اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه
تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی را کمال یگانگی و یکجهتی
با ایشان بوده و همیشه باهم صحبت میداشته اند و در اشعار خود همه جا
ستایش ایشان کرده اند و اکثر در خلوت روز و شب بصوم وصال

وصال می نشسته اند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و پنج هجری بوده

شیخ ابو الغیث جمیل یمنی قدس سره از کبار مشایخ و بزرگان

اینقوم صاحب کشف و کرامات اند در اوایل از قطاع الطریق بوده اند روزی
در کمین قافله نشسته انتظار می کشیدند شنیدند که هاتفی میگوید ای آنکه چشم بر
قافله داری و دیگری را چشم بر تست در ایشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند
و ازان عمل باز ایستادند و بصحبت شیخ ابن الافلح یمنی رسیده بمرتبه ولایت
فایز گردیدند بعد ازان بشیخ کبیر علی اهدل رسیده التماس صحبت کردند
شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند و دراز گوشی با خود بردند چون رسیدند
بجمع کردن هیزم مشغول شدند شیری دراز گوش را بدرید چون هیزم آوردند
که بار کنند دیدند که شیر دراز گوش را کشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را
برچه بار کنم سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت
شیر نهادند و او را راندند تا نزدیک شهر آوردند بعد ازان گفتند هر جا خواهی
برو وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و یک هجری روی داده

حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی نام ایشان علی بن عبد الله

در اصل از مغرب اند از سادات حسینی اند و ساکن بوده اند در اسکندریه جمع

کبری آنجا بصحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیای و عظمای مشایخ بودند
گفته اند یکبار هشتاد روز گرسنه بودم در خاطرم گذشت که مرا ازینکار نصیبی
شد ناگاه زنی دیدم که از غاری بیرون آمد بغایت خوبروی گوییا روی او
نور آفتاب بود و میگفت شخصی هشتاد روز گرسنه بود ایستاده تا از حق تعالی
میکند بعمل خود و شش ماه بر من گذشته که طعامی نچشیده ام گویند اول کسیکه
قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار
یا شش هجری بوده در راه مکه معظمه در صحرائی که آب شور داشت چون ایشان را
آنجا دفن کردند ببرکت ایشان آب آن زمین شیرین گشت حضرت
شیخ علی الخباز قدس سره از مشایخ کبار آفاقند و صاحب
مقامات جلیله شهادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و شش هجری
بوده حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سره لقب آنقدوه
اولیای اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی
بن احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابو علی دقاق ست قدس الله ارواحهم
و شیخ عبد الله بلیانی خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان بچهار واسطه از
شیخ ابو النجیب سهروردی و بصحبت زاهد ابو بکر همدانی پیوسته از ایشان نیز

نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان میگفته اند که من آنچه از اجداد
خود خواسته بودم بعبد الله دادند و آنچه بر من بمقدار دریچه گشادند برای او
دروازه گشادند و شیخ از بزرگان و موحدان این طایفه و صاحب کرامات
بلند و مقامات ارجمند بوده اند فرموده اند که بیک آه که برآرم صد هزار چون
منصور حسین پیدا کنم و شیخ فرموده اند که هر درویشی نه نماز و روزه و احیای
شب است اینجمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر اینحاصل
کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی

تا حق بود چشم سر نه بینم مردم ٭ از پای طلب می نشینم مردم ٭ گویند
خدا بچشم سر نتوان دید ٭ آن ایشانند من چنین می بینم مردم ٭ وفات
ایشان روز عاشورا سال ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ یسین المغربی الاسود قدس سره

ایشان کسب حجامی را دستمایه حال خود ساخته بودند اما از اهل کرامت و ولایت
بوده اند امام محی الدین نووی از جمله مریدان و معتقدان ایشان بوده و
بصحبت و خدمت ایشان تبرک میجستند وفات ایشان در ربیع الاول
سال ششصد و هفتاد و هفت هجری بوده و مدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی نام ایشان سلیمان بن
علی است بعضی از فقها ایشانرا بزندقه و الحاد منسوب داشتند اما صوفیه
بزرگ داشتند و حضرت مولانا ی عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده اند که هرکه
اندک چاشنی از مشرب این طایفه داشته باشد داند که سخن او در شرح منازل
السایرین که تصنیف شیخ الاسلام است چقدر مبنی بر فرو دید علم و عرفانست
گویند که بمجلس سماع حاضری شدند در صحبت تمام بآن داشتند و خود می
نمودند وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده است **حضرت
شیخ سعدی شیرازی رحمه الله** لقب ایشان مشرف الدین
و نام مصلح الدین بن عبد الله است و تخلص سعدی در علوم ظاهر و باطن و نظم و نثر
جامع و کامل و مجاور بقعهٔ شریفهٔ شیخ ابو عبد الله خفیف بوده اند قدس الله سره
بارها بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و اکثر اقالیم را گشته اند و بهندوستان
رسیده و بت سومنات را شکسته اند و صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
و بسیاری از اکابر را دریافته اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی
کرده اند وقتی با یکی از اکابر سادات نجف المحله گفت و گوئی واقع شد آنشب
حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که ایشانرا عتاب کردند چون بیدار شد

شد پیش شیخ اند و عذر خواست و تصانیف ایشان همه مشهور و مقبول است
و این از جمله شعر ایشان است **غزل** من نه آن مستم از او که تو بیهده
وفایی ، عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی ، گفته بودم چو بیایی غم دل
با تو بگویم ، چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی ، دوستان عیب کنندم که
چرا دل بتو دادم ، باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی ، شمع را باید
ازین خانه برون بردن و کشتن ، تا که همسایه نداند که تو در خانهٔ مایی ، وفات
ایشان شب جمعه ماه شوال سال ششصد و نود و یک هجری بوده و قبر در
بیرون شهر شیراز است **حضرت شیخ حسن بلغاری قدس
سره** اصل ایشان از نخجوان است و صاحب جذب و مقامات عالیه
بوده اند و نسبت ارادت ایشان بدو واسطه بشیخ ابو النجیب سهروردی میرسد
در سن سی سالگی تایب شده و بکار در آمده اند و اکناف عالم را سیر نموده
اند وفات ایشان در سال ششصد و نود و هشت هجری بوده و مدت عمر
نود و سه سال و قبر در سرخاب تبریز است **حضرت شیخ ابو محمد
مرجانی** نام ایشان عبد الله بن محمد است و اصل از تو جان مغرب زمین
ابواب علوم الهی و انوار ربانی بر روی ایشان گشاده بود و از بزرگان

اینقوم اند وفات ایشان تونس سال ششصد و نود و نه هجری بوده
حضرت ابن مطرف اندلسی کنیت ایشان ابو عبدالله ست
و مجاور مکه معظمه بوده اند و روا داشته اند که شبانروزی پنجاه اسبوع طواف
میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد و هفت هجری بوده مدت
عمر ایشان از نود سال متجاوز پادشاه عصر از سعادتمندی و کمال اخلاص
که بخدمت ایشان داشت جنازه شیخ را بر دوش خود گرفت حضرت
شیخ شمس الدین قدس سره نام ایشان محمد بن احمد واسطی
صوفی ست حنبلی مذهب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد
یازده هجری روداده حضرت شیخ عماد الدین رح نام ایشان احمد
بن شیخ الحزامیه ابراهیم بن عبد الرحمن ست و اصل او واسط در علم التصوف
تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در هفتصد و یازده هجری بوده سال
و مدت عمر پنجاه و چهار سال حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس
سره در دمشق بوده اند کم می گفتند و کم از جای بر میخاستند و کم می خفتند
و علماء ظاهر با جلالت و بزرگی نیاز مندانه سلوک با ایشان میکردند با وجود آنکه
در ماه رمضان چیزی میخوردند و نماز نمیگذاردند اما کشف و اطلاع بر مغیبات

شغبیات بسیار داشتند و این طایفه را ستر حال خود ساخته بودند وفات
ایشان در سال هفتصد و چهارده هجری **حضرت شیخ نجم الدین**
قدس سره نام ایشان عبدالله بن احمد بن محمد الاصفهانی است صاحب
مقامات و مناقب عالیه شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی و مدتی
مجاور مکه معظمه بودند وفات ایشان بمکه معظمه در جمادی الآخر سال
هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر هفتاد و هشت سال
حضرت شیخ اوحدی اصفهانی گویند ایشان از جمله اصحاب
شیخ اوحدالدین کرمانی اند و بر سر پای چله داشتند جام جم از ایشان است
و اکثر اشعار ایشان در تصوف در حقیقت است و این بیت نیز از ایشان است
بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید
وفات ایشان در سال هفتصد و سی و هشت هجری بوده و قبر در مراغه
تبریز است **حضرت مولانا محمود زاهد مرغانی قدس سره**
لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین
هروی اند و بجهت متابعت سنت و شریعت بمرتبه عالی رسیده بودند
در تقوی و ورع جهد بلیغ مینمودند وفات ایشان در ماه ذی حجه سال هفتصد

و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در مرغاب هرات است حضرت مولانا
زاهد مرغانی رحمه الله نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن
شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ اسمعیل تایبادی است
و تایباد دهی است از توابع جام در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی
بوده اند اما بواسطه متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان
مفتوح گشت و کرامات و مقامات عالیه از ایشان بظهور آمده و اویسی
بوده اند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته زیارت روضه حضرت مشغول بودند
و در مدت هفت سال پیاده و پای برهنه از تایباد بروضه متبرکه ایشان
قرآن خوانده میرفتند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطلب اقصی و
مرتبه اعلی فایز گشتند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره
چون بمجلس ایشان رسیدند مولانا حضرت خواجه پرسیدند که چه نام دارید
خواجه فرمودند که بهاء الدین نقشبند گفتند از برای ما نقشی ببندید خواجه فرموده اند
که آمدیم که نقشی ببریم و دو روز باهم صحبت داشتند و حضرت تیمور صاحبقران
انار الله برهانه کمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه مولانا
مربی صاحبقران بوده و وفات ایشان نهم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سال

سال هفتصد و نود و یک هجری بوده و قبر در موضع تابیا دست حضرت خواجه
حافظ شیرازی نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره ستوده اند با وجود آنکه معلوم نیست که بظاهر دست ارادت بپیری
داده باشند اما ایشان را لسان الغیب گفته اند و آثار حقایق و معارف در دیوان
ایشان بسیار است و در تذکره عبد القادر بداونی از خدمت شیخ نظام الدین
چشتی نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند اند و
اکثر نقادی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلب برمی آید
چنانچه جهانگیر بادشاه که در ایام شاهزادگی بسبب آزردگی از والد خود جدا شده در
الهآباد می بودند و تردد داشتند در اینکه بملازمت پدر عالیقدر بروند یا نه دیوان حافظ
را طلب نموده فال کشادند و این غزل برآمده

غزل

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
چرا نه خاک ره کوی یار خود باشم

غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم
بشهر خود روم و شهریار خود باشم

ز محرمان سراپرده وصال شوم
ز بندگان خداوندگار خود باشم

چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی
که روز واقعه پیش نگار خود باشم

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ
وگرنه تا بابد شرمسار خود باشم

و بموجب این فال بی تأمل و اهمال بسرعت روانه شده بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضارا بعد از شهنشاه اکبر بادشاه فوت کردند و ایشان بادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر پادشاه دیده که در حاشیه دیوان حافظ اینقدر را نوشته اند و وفات ایشان در سال هفتصد و نود و دو هجری بوده و قبر در شیراز است **حضرت مولانا ظهیر الدین خلوتی** قدس سره جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین ابابکر تایبادی میفرمودند امروز در زیر فلک مثل ظهیر الدین کس نمیدانم مرید شیخ سیف الدین خلوتی اند وفات شیخ سیف الدین در سال هفتصد و هشتاد و سه هجری بوده و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل کاذرگاه است **حضرت شیخ کمال خجندی** قدس سره بسیار بزرگ و صاحب حال بودند و خود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند و ترک و تجرید ایشان بکمال بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که فقرا بجا[ل]سه میبردند چون بعد از فوت ایشان آنجا دیدند بغیر از بوریایی که بران می نشستند و سنگی که زیر سر می نهادند چیز دیگر نبود وفات ایشان در هشتصد و سه هجری بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این بیت نقش کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار ٭ هزارت آفرین مردانه

و وفات ایشان در سال [illegible] هجری [illegible]

مرد انه رفتی **حضرت مولانا محمد شیرین** تخلص ایشان مغربی است مرید
شیخ اسمعیل سیسی اند و شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی
و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در
سال هشتصد و نه هجری ست و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله

اشعار ایشان است **غزل** | از جنبش بحر قدم برخاست موج بی‌عدد
ور موج دریای ازل برگشت صحرای ابد | ور موج بحر بیکران صحرا و دریا شد عیان
صحرا الیقین دریا شود چون باز در دریا رود | اندر جهان بی‌عدد واحد احد بنمود ولی
در خطهٔ ملک صمد احمد بود عین احد | لیکن جهان جسم و جان گرچه شد از دریا عیان
سری که بحر بیکران باشد چو در دریا رود | اندر سراسر عالم ازل باشد ابد عین ازل
سر در هم آرد دایره از جنبش بر خیزد عدد | اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان
از یکی گفتم صد ازان صد را ز یک یک را ز صد | مستی چو مستان باهم افتاده از دریا برون
باشد که موجی در رسد باز هم به دریا در کشد | وقتست کان خورشید ما وان ماه ما [illegible]
از برج دل طالع شود از اندرون سر بر زند | آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی
گر مغربی را آینه پنهان نباشد در رمد | **حضرت شاه قاسم انوار**

قدس سره اصل آن سیادت مآب از آذربایجانست مولد و منشاء او

تبریز بوده‌اند و اوایل حال نسبت ارادت بشیخ صدر الدین اردبیلی داشتند بعد ازان بصحبت
صدر الدین علی یمنی که از مریدان اوحد الدین کرمانی بوده‌اند رسیده‌اند و در نواحی
انپوره حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را دیده‌اند و با ایشان صحبت داشته‌اند
دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقایق و معارف و اسرار است و در باب مریدان
ایشان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده‌اند که فقیر بعضی از ایشان
را دیده و احوال بعضی را شنیده اکثری از ربقهٔ دین اسلام خارج بوده‌اند و بدایره
اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل شده‌اند که میتواند بود که چون فتوح و نذور
بسیاری میرسیده و همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان میشده و اصحاب
نفس و هوا را مقصود در انجا حاصل بوده بدین جهت جماعهٔ بیباک نیز خود را
در زمرهٔ مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت از ینهمه
پاک بوده‌اند و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان اینچنان دارند و اکثر
بیباک اند وفات ایشان در سال هشتصد و سی و هفت هجری بوده و قبر
در خرجرد جام است **شیخ زین الدین خوافی رحمه الله** نسبت ایشان
ابوبکر حضرت جامع بوده‌اند میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر توفیق
استقامت بر جادهٔ شریعت و متابعت سنت یافته بوده‌اند و حضرت مولانا

مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند که متابعت سنت بزرگترین کرامتی ست پیش
اینطایفه و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن قریشی مصری اند
و ایشان مرید شیخ سیف کورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن ششتری اند
و ایشان مرید شیخ محمود اصفهانی و ایشان مرید شیخ عبد الصمد نطنزی و ایشان مرید
شیخ علی بزغش و ایشان مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گویند در آخر حیات
ایشان را داروی رسید که شبانه روز بالکل از خود غایب بودند و چون
ازان غیبت ایشان را باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود و
سخن کم میگفتند وفات ایشان در شب یکشنبه دوم شوال سال هشتصد و
سی و هشت هجری بوده بعد از وفات ایشان به ۳ جا نقل کرده الحال
قبر شیخ در هرات است نزدیک عیدگاه و عمارت عالی بر آن ساخته اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سره لقب ایشان شاه مدار است

و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب کرسی یا چهار
دیگر پنج یا شش واسطه بحضرت رسالت پناه صلعم میرسد غرایب احوال
و عجایب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و بزرگی
حضرت شاه مدار زیاده ازانست که در تحریر و تقریر آید گویند دو صد سال

طعام نخوردند و لباسی که یکبار می پوشیدند دیگر احتیاج شستن نمیشد و همیشه
سفید و پاکیزه میماندند و شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام
صمدیت بودند و آن مرتبهٔ سالکان است و از جهت جمال بکمالی که حق تعالی با ایشان
عطا فرموده بود هر کرا نظر بر روی مبارک ایشان افتادی بس بی اختیار
سجود کردی از جهت همین برقع بر روی خود می انداختند و وفات ایشان
هفدهم جمادی الاولی سال هشتصد و چهل چهار هجریه بوده و قبر ایشان در موضع
مکن پور که از توابع قنوج است واقع شده و هر سال در ماه جمادی الاولی
که عرس ایشان است قریب پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر و کبیر از
اطراف و جوانب هندوستان در آن روز بزیارت روضهٔ شریفهٔ ایشان
با علمهای بسیار جمع میشوند و همه نذر و نیاز می آرند و کرامات و خوارق عجیبه
الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اهل هندوستان از وضیع و شریف دو حصه
مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر جیلی
اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اند اما اجلاف بیشتر و نیم
حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید مخدوم بهاء الدین
زکریای ملتانی قدس الله اسرارهم حضرت مولانا جلال الدین

الدین پورانی کنیت ایشان ابویزید است بعد از کسب علوم ظاهر بر کثرت
متابعت سنت و رعایت شریعت بمرتبه اعلی رسیده اند و اکثر بکفایت مهمات
مسلمانان بقدر امکان کوشش می نمودند هر که رجوع بایستی کرد خود بانجا می رفتند
اگرچه بظاهر دست ارادت بپیری نداده اند اما اویسی بوده اند چنانچه میفرمودند
هرگاه مرا اشکالی می افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم متوسط
رفع آن میکنند گویند روزی از اصحاب خود شانه طلبیده اند و گفته اند حضرت
رسالت پناه صلعم فرموده اند که بعضی گاهی محاسن خود را شانه میکن و ایشان
بصحبت مولانا حضرت ظهیر الدین خلوتی رسیده اند و معتقد طریقه ایشان
بوده اند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اکثر پیش ایشان میرفتند چنانچه
گفته اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت
بازگشتن یکی از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر مولانا را کرامتی است
میباید که پاره کشمش تبرک بمن بدهد چون روانه شدیم آنشخص را آواز دادند
که یکساعت باش بخانه درون رفت یک طبق مویز سبز بیرون آوردند و با وی دادند
و گفتند معذور دار که در خانهای ما کشمش نمی باشد وفات ایشان در شب
دوشنبه دهم ماه ذیقعده سال نهصد و شصت و دو هجری بوده

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سره

کوسو قصبه ایست از توابع هرات که ولادت ایشان در آنجا واقع شده و از
اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله
سره جامع بودند بعلوم ظاهر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی
بسیار میرفته اند و بصحبت شیخ بهاء الدین عمر نیز بسیار میرسیده اند مولانا
سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین ابویزید پورانی
و غیرهم از عزیزانی که در آن وقت بودند بمجلس ایشان حاضر میشدند و معارف
و لطایف خواجه را استحسان میکردند در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه
را وجدی عظیم میرسید و صیحهای بسیار میزدند و مجلسیان را اثر میکرد و گفته اند
در صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بر وجهی که غیر او کسی
ندانستی اظهار میفرمود وفات ایشان در روز شنبه بیست و ششم جمادی الاولی
سال هشتصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع
قریب بمزار فقیه ابویزید مرغزی است **مولانا شمس الدین محمد اسد** رحمه
اصل ایشان از قریه اوج است و آن بر نه فرسنگی هرات واقع شده از
کبار مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و هم پیره حضرت مولانا جامی

جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی آن میبود که پیغمبر صلعم را بخواب بینم روز
بخدمت والده خود رفتم ایشان کتابی در پیش داشتند و میخواندند که هر کس این
دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب بیند اتفاق آن شب آینده شب
جمعه بود رخصت خواندن دعا از والده خود گرفته بخلوتخانه خود رفتم و مشغول شده
باشد ایشان نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه سه هزار بار
درود بر رسول علیه الصلوة والسلام بفرستد آنسرور را بخواب بیند این عمل
نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه دیدم که از در سرای خود در آمدم و والده
من ایستاده مرا گفت من انتظار تو می بردم اینک رسول صلعم بخانهٔ ما آمده اند
بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی که آنحضرت
نشسته بودند برد دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آنسرور
نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته بر اطراف عالم میفرستند و کسی
املا حضرت رسول میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی که از علمای
ربانی بودند می نویسند و مادر مرا برده عرض کرد که یا رسول الله پسر یکه وعده
کرده بودی که در از عمر و دولتمند خواهد شد این آنست پس آنحضرت
بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند که همان فرزند است چه وقتی که مادر

پسری داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متالم شد شب حضرت رسالت
پناه صلعم را بخواب دید که میفرمایند غمگین مباش که خدای تعالی بتو پسری صاحب
دولت و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عزوجل با ایشان داد پس آنحضرت
بمولانا عثمان رضه فرمودند که مکتوبی برای این پسر بنویس مولانا کاغذی
نوشت مشتمل بر سه سطر و در زیر آن سطور مثل گواهی که مردم در قبالها می‌نویسند
جدا جدا چیزی نوشت و پیچیده بدست من داد و من روان شدم با خود گفتم که
مضمون مکتوب را ندانستم بازگشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم
ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را
از دست من گرفته بخواندند و من یک خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم
و باز پیچیده بدست من دادند میخواستم که باز چیزی بپرسم ناگاه آواز در
برآمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می آید و شمعی در دست دارد و خبر
گفت ای محمد چیزی در خواب دیدی گفتم آری گفت من خوابی دیده ام
دانچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد ولادت ایشان در شب برات
بسال هشتصد و سی و پنج هجری بوده و وفات روز شنبه شانزدهم ماه رمضان
بسال نهصد و چهار هجری بوده و قبور در کازگاه نزدیک مرقد شیخ الاسلام

الاسلام خواجه عبدالله انصاری است قدس الله سره حضرت شیخ
صوفی علی قدس سره اصل ایشان از ولایت جام است و
مرید شیخ زین الدین خوافی اند و سبب در آمدن ایشان باین راه این
بود که روزی جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان
در صحرائی بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد
اثری در دل شیخ بهم رسیده و با درویشان همراه شدند بزیارت آن
مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان و زیارت نمودن مزار
آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا برکندند و درین راه در آمده اند وفات
ایشان در سال نهصد و هشت هجری حضرت امیر سید علی
قوام رحمه الله از سادات سوانه اند که در نزدیکی سرهند است و
از بزرگان ارباب کمال و سکر و وجد و حال و از کبار مشایخ هندوستان
بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه میپوشیدند و گاه لباس
لشکریان در بر میکردند در اوایل طلب الهی بجونپور رفته بخدمت شیخ
بهاء الدین جونپوری رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان
گشاده گشت گویند تا چهل سال بهیچ خادمی امر نکردند خدمت نفس خود

میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند علی دهلی برو در خود مینشینی
و از احوال خلق خبردار نمی‌شوی گفتم یا رسول الله اگر دل ست از ان تست
علی بیچاره در میان چیست فرمودند برای خلق خدا دعا کن که دعای تو در
حق ایشان مستجاب ست وفات ایشان در سال هفتصد و پنجاه هجری بوده
و قبر در حوالی جونپور در موضعی ست که توطن داشته اند و ان لب دریای بیران
مشهور ست بزار و تبرک **حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی**
ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد خبوشانی که از کبار متاخرین
و بزرگان دین و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند مخدومی
اعظم در سلسله کبرویه مرید شاه علی بیداوری و ایشان مرید شیخ رشید الدین
محمد اسفرانی و ایشان مرید عبدالله برزشابادی و ایشان مرید شیخ
اسحق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله اسرارهم وفات
مخدومی اعظم در سال نهصد و سی و هفت هجری رو داده وفات شیخ
حسین بشام بوده در نهصد و پنجاه و شش سال هجری **حضرت شیخ
علی متقی قدس سره** نام پدر ایشان عبدالملک بن قاضیخان
المتقی القادری الشاذلی المدنی الچشتی ست از کبار اولیای وقت و مشایخ

هندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بوده‌اند و مولد ایشان در
برهانپور است در سن هفت سالگی والد ایشان را خدمت شاه باجن
چشتی که در برهانپور بوده‌اند مرید ساختند و بعد از آن از شیخ عبدالحلیم بن شاه
باجن قدس سره خرقه مشایخ چشت پوشیدند و بجانب دیار ملتان سفر کرده بصحبت
بسیاری از مشایخ آنجا رسیدند و تحصیل علوم نموده و عزیمت حرمین شریفین
کردند و بآنجا رسیده از شیخ محمد بن السخاوی خرقه متبرکه قادریه و شاذلیه که
منسوب است بشیخ نورالدین ابوالحسن علی الحسینی الشاذلی پوشیده و بمرتبه
کمال رسیدند و تصانیف مشهور بسیار دارند وفات ایشان دوم شهر
جمادی الاولی سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری بوده و مدت عمر نود سال از
ولادت شیخ در سال ششصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در مدینه مطهره است

حضرت شیخ ادهن جونپوری نام پدر ایشان شیخ بهاءالدین
است در وقت خود از بزرگان مشایخ هندوستان بوده‌اند با وجود آنکه چنان
مسن و معمر گشته بودند که تا دو کس ایشان را نمیگرفتند نمیتوانستند ایستاد
اما چون بسماع می در آمدند ایشان را ده کس نمیتوانستند نگهداشت وفات
شیخ در سال هفتصد و هفتاد و شش هجری است و عمر ایشان از صد متجاوز

بوده و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره

نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است و اصل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند
که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض و در سلسله چشت بوده‌اند و شیخ از اولاد
گنج شکر اند در مدت عمر روزه سطے میداشته اند در اوایل حال بطریق سیاحت
می بودند چون درینکار در آمده اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته
و مملکت عرب و عجم را سیر کرده و مشایخ آنوقت را دریافته باز بهندوستان
آمدند و در کوه سیکری که در آنوقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاه
از اخلاص و اعتقادی که بشیخ داشتند شهری در انجا آباد کردند و قلعه متین
بر آن کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون بادشاه را فرزندی نمی ماند و هرگاه
که از ارباب کمال و صاحب حال شخصی را می شنیدند رجوع باو نموده التماس
فرزند میکردند شخصی بعرض رسانید که عزیزی درین نزدیکی از خانه مبارک آمده
در کوه سیکری میگذرانند بادشاه خود بزاویه شیخ رفته التماس فرزند نمودند
شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر بادشاه رفتند شیخ فرمودند
حق تعالی بشما سه فرزند خواهد عطا فرمود فرزند کلان خود را بما خواهید داد که
تربیت نمائیم چون مدت حمل جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه

بادشاه بخانه شیخ فرستادند جهانگیر بادشاه بخانه شیخ متولد شدند و شیخ
خود را بر ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند و صبیه خود را بشیر خوار
دادند مقرر نمودند و گفتند وقتی که این پسر بسخن درآید ما رحلت خواهیم نمود
و همچنین شد ولادت شیخ در سال هشتصد و نود و هفت هجری بوده وفات
در بست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور است
که اکبر بادشاه بجهت حضرت شیخ بنا کرده اند بس عالی ساخته اند **حضرت
شیخ نظام امیتهی قدس سره** از بزرگان مشایخ هندوستان اند
و اصل از قصبه امیتهی که از توابع لکهنو است مرید شیخ معروف جونپوری اند
و شیخ معروف مرید شیخ الهداد شارح کافیه و هدایه اند که سلسله ایشان بچند
واسطه بشیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده
صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در
اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نهصد و هفتاد و نه هجری بوده و
قبر در قصبه امیتهی است **حضرت شیخ داود جهنی وال قدس سره**
جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور آبای کرام ایشان از عرب بهند و ملتان
آمده اند و تولد ایشان در سیت پور شده والده ایشان پیش از ولادت

شیخ غوث کرده اند در اوایل حال پیش مولانا اسمعیل آچه که از شاگردان
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی بودند کسب علوم
می نمودند در ایام طفولیت اصفهانی را بقدرت تمام میخواندند و منسوب اند
بسلسله علیه قادریه در اوایل سلوک اویسی بودند از روحانیت حضرت
قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و باشاره حضرت
غوث اعظم بظاهر نسبت ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبد القادر ثانی داده
و از بزرگان مشایخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق ارجمند
گشتند وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر
در شیرگده نواحی چنیوت است **حضرت شیخ نظام نارنولی قدس**
سره نارنول از شهرهای مشهوره هندوستان است مرید شیخ خانو
چشتی اند که در گوالیار توطن داشتند و از کبار مشایخ وقت خود بودند
و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بودند و جمع کثیری بصحبت
ایشان بمرتبه عالیه رسیدند گویند هشت پیاده از نارنول حضرت خواجه قطب الدین
اویسی قدس سره رفته بودند ذوق و جذبه تمام پذیرفتند ولادت شیخ خانو
در سال نهصد و چهل هجری بوده و وفات ایشان در سال نهصد و نود و هشت

و هفت هجری رو داد ❁ **حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی** نسب ایشان
علویست از کبار مشایخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان بمرتبه
بود که بر اکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقی انبوه بخدمت شیخ
رسیده مستفیض و مستفید میگشتند و حالت باطنی نیز بر کمال داشته اند در احمد آباد
سکونت ورزیده بودند و بهیچ جای رفت و آمد نمیکردند اگر چه ارادت بجای دیگر
داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در آداب طریقت تابع ایشان
بودند و کار را نیز و شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث بگجرات
رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعی از علمای ظاهر بسبب
بعضی سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف بر
نوشتن شیخ وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه شیخ محمد غوث رفتند در دیدن
اول فریفته شیخ گشتند و کاغذ فتوی را پاره کردند و بشیخ علی متقی گفتند که فهم شما
بکمالات شیخ نرسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی متقی
است و در حقیقت آنچنانکه مرشد ماست و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق نموده است
که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما آخر بکمال رسانیده بودند وفات شیخ
وجیه الدین در غرهٔ صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده و قبر در میان شهر

احمدآباد است وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد
هجری در اکبرآباد واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است حضرت
شیخ علاء الدین اودهی قدس سره صاحب کرامات و مقامات
عالیه بودند گاه گاهی حقایق و معارف را بصورت نظم در می آوردند چنانچه این مطلع
از ایشانست بیت مطلع آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چمنی
گفتگوی او دارد و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا
میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد و شبی دزدان بخانه ایشان در آمدند و
با وجود آنکه سن شیخ به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته
خود بدرجه شهادت رسیدند و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت
هجری بوده است حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره از
اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه در موضع زندجان
که از توابع هرات است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در
ریاضت و مجاهدت یگانه زمانه و اکثر صایم می بوده اند و افطار بشوربائی کرده و
باقی آن صابون آب میخوردند تا روشود و از حضرت آخوند خود شنیده ام که
چون عبدالله خان اوزبک از ماوراء النهر بتسخیر خراسان روانه شده در زندجان بخدمت

بخدمت ایشان رسید خواجه خشنود شدند تای عذار انگشتن بده و صبر کن که قلعه
هرات بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت فتح خواهد شد بعد از گذشتن مدت مذکور
همچنان شد که خواجه فرموده بودند و نیز حضرت اخوند از زبان والد ماجد خود شیخ
فصیح الدین نقل میکردند که ایشان میفرمودند شبی بخدمت خواجه عبد الحق رفتیم ایشان
اراده زیارت حضرت خواجه عبد الله انصاری کردند و چون شب تاریک بود خواستند
که چراغی روشن کنند روغن چراغ بهم نرسید چراغ را از آب پر کردند و فتیله را
باب دهن خود تر نموده دران گذاشته روشن ساخته و آنرا بدست مبارک خود گرفته
متوجه شدند و راه قریب بیک فرسنگ بود و باد تندی میوزید و چراغ روشن بود
تا بمرقد حضرت خواجه رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز
چراغ را روشن کرده تا منزل خود بهمان طریق آمدند و نیز اخوند میفرمودند که قریب بفوت
خواجه وصیت کردند که جنازه مرا خواجه نگهدارند تا ابلق سواری رسد و امامت جنازه
من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند چنین کردند و انتظار میکشیدند که در همان وقت
والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق سوار رسیدند و امامت جنازه ایشان کردند
وفات خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده و قبر در زنده جان است و وفات شیخ فصیح
الدین هفدهم پنجشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و نوزده هجری بوده قبر در لاهور

حضرت شاه ابو المعالی قدس سره از سادات صحیح النسب و صاحب
کرامات و خوارق بوده اند در سلسلهٔ علیه قادریه مرید شیخ داود جهنی وال اند و بعد
از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیدند حضرت اخوند
میفرمودند که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت الله که عالم و عامل بودند بدین ایشان
رفتیم و آنجا نشسته بودیم که شخصی تسبیح پیش آورد و در دل من گذشت که اگر شاه را
کرامتی باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقت رخصت مرا طلبیده همان تسبیح را
بمن دادند و گفتند هر وقت تسبیح تو بشما برسد صد مرتبه صلوات بخوانید و از
اخوند ملا نعمت الله منقول است که روزی در خاطر من گذشت که من ارادت و اعتقاد
بحضرت غوث الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبردار خواهند بود شب در خواب
دیدم که بجهت امری درمانده ام و سر من برهنه است فی الحال غوث الثقلین حاضر
شدند و دستاری سفید عنایت کردند فرمودند که ملا نعمت الله ما در چنین جاها از شما
خبرداریم فردای آن شاه ابو المعالی مرا طلبیده اند و دستاری سفید دادند و گفتند
که این دستار است ولادت شاه روز دوشنبه دهم ذی حجه سال نهصد و شصت
هجری وفات شانزدهم ربیع الاول سال یک هزار و بیست و چهار هجری بوده و
قبر در شهر لاهور است تحفهٔ القادریه که در آن تمام احوال حضرت غوث اعظم است

است ایشان جمع کرده اند و کمال ارادت و اخلاص بآنحضرت داشتند و
آنحضرت را نیز کمال عنایت و شفقت بشیخ بود و اند و از و حمایت آنحضرت

بشاه پیر سید حضرت خواجه عبد الحق جامی قدس سره نام

جد ایشان شیخ محمد صدر سبه از فرزندان حضرت صدیق اکبر اند رضی الله عنه
و آبای ایشان در جونپور میبوده اند اما مولد شیخ در احمد آباد گجرات است و شیخ صغیر
بودند که والد ایشان برحمت حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی
گجراتی رسیده خرقه اجازت پوشیدند و شیخ ایشان را رخصت مکه معظمه دادند
و بقدم تجرید و تفرید زیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده سال در مکه شریفه
در صحبت شیخ علی متقی گذرانیده اند و از آنجا بار سعادت نموده باحمد آباد رسیده
متاهل شدند و تا دوازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاهر
مشغول بودند و در همین ایام بصحبت شیخ ماه جونپوری هم که در گجرات بودند رسیدند
شیخ ماه چون از زبان والد ماجد ایشان شنیده بودند که پسر خورد ما قطب
وقت خواهد شد ایشان را محترم میداشتند و شیخ ابو محمد حضرمی که مرید والد
ایشان بودند از قلعه اسیر کتابتی بشیخ وجیه الدین و بشیخ ماه نوشتند که ایشان
را پسر پرواز نمی آرید ایشان و در جواب نوشتند که بهت مقامات و شیخ

و شیخ را رخصت تسییر کردند شیخ بملازمت شیخ ابو محمد رسیده و بعضی را که والد بزرگوار
ایشان بشیخ ابو محمد امانت سپرده بودند گرفتند و بعد ببانیپور توطن گرفته بدرس
اشتغال داشتند و بعد از آن ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول
گشتند و جمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری و باطنی
شدند و شیخ در زمان خویش یگانه و مرجع مشایخ کبار و از بزرگان متاخرین
سلسله چشتیه بودند و وضیع و شریف ولایت خاندیس و آن حوالی را روی
ارادت بایشان بود و قبول عظیم داشتند و شیخ را محبت و اخلاص بحضرت
حضرت سید انام صلی الله علیه و علی آله الکرام و اصحابه العظام بمرتبه بود که
بکیفیت و شنید راست نیاید چنانچه هر چند گاه از ذوق و اشتیاق و از بی اختیاری
متوجه مدینه متبرکه میگشتند و بعد از رفتن چند منزل بموجب اشاره آنسرور
باز مراجعت می نمودند و طریقه ایشان تمام مطابق شرع و سنت بود و آنچه فتوح میرسید
سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند و حصه دیگر صرف خانقاه
و فقرا می نمودند و یک حصه دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین
میفرستادند خوارق و کرامات ایشان بسیار و بیشمار است وفات ایشان
در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکهزار و بیست و نه هجری بوده

بوده چنانچه خواجه هاشم رحمه الله تاریخ فوت ایشان را ابن فضل الله یافته
و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر در شیخ پور سرهند است که خود آباد کرده بوده
برادر بزرگ حضرت احمد کابلی و السرهندی قدس سره از اولاد
حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه حنفی مذهب بوده اند و در سرهند
سکونت ورزیده در سلسله نقشبندیه مرید خواجه باقی بوده و ایشان مرید مولانا
خواجگی امکنگی و ایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد و از مشایخ قادریه و چشتیه
نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین مشایخ و صاحب ریاضت و
مجاهدت و خوارق و تصانیف اند در اواخر حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که
شیخ میگوید مرتبه من زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض
بهتان و افترای مخالفان است بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده از سیادت و نقابت
پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه افضل فضلای عصر
علامی فهامی استادی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که سفیر بودند وقتی
مارا عبور بسرهند واقع شد و کیف ما اتفق ملاقات شیخ احمد روی داد و در اثنا
ملاقات بخاطر گذشت که اگر شیخ را کرامتی است باید که مرا هم آنچه در ایشان خیال میکنم
حاضر شان بمن سازند و دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان است

بی اجازت مولانا خواجکی امکنکی مرید میکردند دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد
دارند چون ساعتی پیش شیخ نشستم جزویکه از زیر مسند خود بمن دادند که مطالعه نمایید
چون آنرا تمام بدیدم بمن گفتند ازین چیزی ظاهر میشود گفتم ازین خود هیچ ظاهر نمیشود و
آنچه درینجاست درست است گفتند پس بدانید که آنچه از ما واقع شده همین است
و باقی افتراست و باز بعد از ساعتی گفتند که روزی خواجه خاوند محمود باینجا آمده
بودند گفتند که خواجه باقی اجازت صحیح از پیر خود ندارد بجهت آنکه روزی مولانا
خواجکی امکنکی خربزه میخوردند و قاچ قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان
میدادند و بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خواجه نیز حاضر اند مولانا خواجکی
امکنکی فرمودند ما خربوزه باو درست دادیم خواجه باقی ازین استنباط کردند
که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این چنین نیست چرا که ما هرگز این چنین سخنی
از پیر خود و از دیگر مردم نشنیده ایم بلکه خواجه باقی ابا میکردند که این کار از دست من
نمی آید این بار را من نمیتوانم برداشت و مولانا خواجکی میفرمودند که ما اجازت
دادیم و ترا انکار را باید کرد درین اثنا چندی از ریش سفیدان نیز گفته اند که
ما دران مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجکی اجازت ارشاد بخواجه باقی دادند
خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد ازان شیخ احمد فرمودند

فرمودند که آنچه از مریدان خواجه خاوند محمود بایشان اعتقاد دار خواجه آنچنانکه
بینند و من آن اعتقاد بخواجه ندارم هر سه سوالیکه در خاطر حضرت اخوند گذشته
بود شیخ جواب دادند وفات ایشان در سال یکهزار و سی و چهار هجری بوده
و مدت عمر شصت و سه سال بود و قبر در سرهند است **حضرت شاه**
بلاول قدس سره ولادت ایشان در قصبه شیخو و آن هم که از مضافات
پنجاب است واقع شده و در لاهور سکونت داشتند و علم ظاهری و باطنی
نموده بودند و در سلسله علیه قادریه مرید شیخ شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو
اسحق و ایشان مرید شیخ داود جهنی وال که ذکر ایشان بالا گذشته و شیخ
بلاول صایم الدهر و قایم اللیل میبودند در زهد و ورع امتیاز داشتند این فقیر
یک مرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از
بشره شیخ ظاهر میشد هر روز جمع کثیری بخدمت ایشان آمده بیعت می شدند
و هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته برای او طعامی حاضری میکشیدند و
مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزه آبی بخدمت شیخ می بردند و ایشان
دعا خوانده بران آب میدمیدند و اکثری شفا می یافتند وفات ایشان
در وقت عشای شب دوشنبه بیست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل

و شش هجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور است بموضعی که سکونت داشتند الحمد لله والمنة که با تمام رسید ذکر مشایخ متفرقه که تاریخ وفات و ولادت و محل قبور اکثری در کتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی و طبقات سلمی نبود و این خادم فقرا بعد از تفحص و تجسس بسیار از کتابهای معتبر متقدمین و متاخرین پیدا نموده بقید ضبط در آورد امید که ارواح طیبه ایشان قدس الله اسرارهم ازین فقیر خشنود گردد ۵

ذکر نساء العارفات الصالحات الکاملات الواصلات رضی الله عنهن

بدانکه افضل نساء العالمین پیش از عهد حضرت رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران است و بعد ازان سرور ازواج مطهره خدیجه کبری و عائشه صدیقه و از بنات فاطمه زهرا رضی الله عنهن

ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم

مرویست که آن حضرت فرموده اند من هیچ زنی نخواستم و هیچ یک از دختران خود بزنی بکسی ندادم مگر آنکه جبرئیل آمد از پروردگار و مرا بآن امر نمود ازواج مطهرات دوازده بوده اند که آنحضرت بایشان زفاف فرموده اند ازانجمله یازده متفق علیه اند و یکی مختلف فیه که زوجه بود یا سریه ۵

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها کنیت ایشان ام هند است و نام
پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب و نسب ایشان
در قصی به نسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والده ایشان فاطمه بنت زائده
بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند حضرت
خدیجه اند و پیش از خواستگاری آنسرور خوابی دیده بودند که آفتابی از آسمان
در خانه ایشان فرود آمد و نور آن از خانه ایشان منتشر شد چنانکه در مکه معظمه
هیچ خانه نمانده الا که بآن نور منور گشت و در آن زمان که در عقد آنسرور در
آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بست و پنج سال
و مهر ایشان بیست شتر مادیه بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان
بود و سید عالم صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند
هیچ زن نخواستند و اول کسیکه از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت
حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام بسید عالم صلعم گفت
یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و طعام می آرد
چون بتو رسد او را از پروردگار او و از من سلام برسان و بشارت ده
او را بخانه در بهشت از یک مروارید مجوف که در آن خانه هیچ خصومت و رنجی

بود گویند چون حضرت سید بشر از حضرت پروردگار خود و از جبرئیل علیه السلام
رسانید حضرت خدیجه جواب سلام فرمودند وفات ایشان اصح آنست که
در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آنسرور واقع شده مدت عمر شریف
شصت و پنج سال و قبر ایشان در مقبره حجون است پیغمبر صلعم خود بمقبره ایشان
رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت آنسرور بسیار یاد میکردند حضرت
عائشه صدیقه رضی الله عنها کنیت ایشان ام عبدالله است
ایشان از فقیهات و فقها و علما و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه
حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم
عن هذه الحمیرا یعنی بگیرید دو حصه از سه حصه دین خود را ازین سرخ پوش
و از حضرت عائشه صدیقه مرویست که گفتند مرا فضیلت و مزیت داده
اند بر سایر ازواج پیغمبر صلعم بده چیز اول بکری غیر از من نخواستند سید
الانام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر او هجرت کرده باشند در راه
خدا غیر از من سوم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم
آنکه پیش از آنکه مرا رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریر سبز
با آنسرور نمود و گفت این را زن کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یکظرف غسل

غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر بجا نمی آوردند ششم آنکه آنحضرت نماز میگذاردند
و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من بود هفتم
آنکه در جامه خواب هیچ زن وحی با آنحضرت نازل نمیشد مگر در جامه خواب من
هشتم آنکه در حالی که روح مطهر آنسرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت
میان سینه و شش من بود نهم آنکه آنسرور صلعم روز نوبت من رحلت
نمودند دهم آنکه آنحضرت در خانهٔ من مدفون گشتند و بصحت پیوسته که از رسول
صلعم پرسیدند که دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عایشه
گفتند از مردان فرمودند پدر او از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست
که اول دوستی که در اسلام پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عایشه
صدیقه و مردم هدایای خود را در روز نوبت عایشه صدیقه بخدمت آنحضرت
میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضای آنسرور بود و
آنحضرت بفاطمه زهرا میفرمودند که ای دخترک من دوست نمیداری تو
آنچه من دوست میدارم حضرت فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند
پس دوست دار عایشه را از حضرت عایشه منقول است که گفتند پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من کی خشنودی و کی در غضب

گفتم یا رسول الله از کجا میدانی فرمودند چون خشنودی قسم میخوری که لا و رب
محمد و هرگاه خشمناکی میگوئی لا و رب ابراهیم گفتم آری چنین است گویند عایشه
صدیقه رضی الله عنها شش ساله بودند که سید انام بعقد خویش در آوردند
و مهر ایشان متاعی که بود پنجاه درم می ارزید و بروایتی پانصد درهم بود
آنحضرت آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند وفات حضرت عایشه
صدیقه رض شب سه‌شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری
بوده و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر
اهالی مدینه مشرفه حاضر شدند و ابوهریره رضی الله عنه بر جنازه ایشان
نماز گذاردند حضرت زینب رضی الله عنها نام پدر ایشان خزیمه
بن حارث بن عبدالله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه
است در رمضان سال سوم از هجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح
خویش در آوردند و هشت ماه در خانه مبارک آنحضرت بودند و بعضی
بر آنند که سه ماه و ایشان را ام المساکین میگفته اند بجهت رحم و شفقت
و کثرت طعام و احسانی که بر مساکین داشته اند وفات ایشان در غره
ربیع الآخر سال چهارم از هجرت بوده و قبر در بقیع است حضرت

حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها کنیت ایشان ام الحکم و نام مادر ایشان امیمه بنت عبد المطلب که عمه رسول صلعم بودند و نام اول ایشان بره بود حضرت سید انام ایشان را تغیر داده زینب گذاشتند اندر در ماه ذیقعده سال پنجم از ہجرت ایشان را در عقد خود در آوردند و در خواستگاری ایشان آنحضرت آیات کریمه نیز وارد شد مرویست که رسول بی اذن بخانه زینب رفتند در حالی که ایشان سر برهنه بودند گفتند یا رسول الله بی خطبه و بی گواه فرمودند الله المزوج و جبرئیل الشاهد از زینب رضی الله عنها مرویست که روزی بحضرت سید المرسلین گفتم که مرا چند فضیلت هست که هیچکدام از ازواج ترا نیست یکی آنکه نکاح من در آسمان واقع شده و دیگر در آن قصه جبرئیل میانجی بود و گواه اول زنی که از ازواج مطهرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات ایشان در سال بستم از ہجرت در بقول بیست و یکم بود مدت عمر پنجاه و سه سال حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اہل مدینه منوره را حاضر ساخته بر ایشان نماز گذاردند و قبر در بقیع ہست حضرت سوده رضی الله عنها کنیت ایشان ام الاسود و نام پدر ایشان زمعه بن قیس

بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن لوی بن غالب
قرشیه العامریه اسلاف ونسب ایشان بانسب سرور کائنات در لوی
متصل میشود ونام مادر ایشان بنت قیس بن عمرو بوده در مکه معظمه
اوایل بعثت مسلمان شدند در سال ۱۰ هم از نبوت بعد از وفات حضرت
خدیجه کبری رض وپیش از تزوج حضرت عایشه صدیقه رض حضرت
سید انام ایشان را در نکاح خود آورده بودند مهر ایشان چهار صد درهم
بود وچون کبر سن ایشان را دریافت وآنحضرت اراده طلاق ایشان
کردند شبی بر سر راه آنسرور نشسته وقتی که بخانه عایشه صدیقه میرفتند
گفتند یا رسول الله مرا طلاق مده ومن هیچ طمعی ندارم لیکن میخواهم که
در روز قیامت با ازواج تو محشور شوم ومن نوبت خود را بعایشه بخشیدم
حضرت رسالت پناه صلعم از ان اراده در گذشتند وفات ایشان
در اواخر خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه بوده وبقولی
در زمان حکومت معاویه رحلت نموده اند وقول اولی اشهر است وقبر
بقیع است حضرت صفیه رضی الله عنها نام پدر ایشان حیی
بن اخطب بن ثعلبه بن عبید است ونام مادر ایشان بنت سموال وصفیه رض

رضی الله عنها از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشانرا مخیر ساختند که آزاد گشته
و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکه اسلام آورند و حضرت رسول خواستگاری نمایند و
گفتند یا رسول الله بتحقیق که آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه
دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو آمدم مرا در یهودیه هیچ حاجت نیست نه پدری و نه
برادری در میان یهود دارم یا رسول الله مرا در میان کفر و اسلام مخیر میگردانی و الله
که خدا و رسول وی احب است نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را
خوش آمد و ایشانرا برای خود نگاه داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشانرا مهر
ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاه
و بقولی پنجاه و دو از هجرت و بقولی در ایام خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
بود و ایشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع است حضرت ام حبیبه رضی
الله عنها نام پدر ایشان ابوسفیان است و نام مادر ایشان صفیه بنت
ابی العاص بن امیه بن عبد شمس است که عمه حضرت امیر المومنین عثمان بود رضی
ام حبیبه فرمودند که در واقعه دیدم که شخصی با من خطاب میکند که یا ام المومنین
بیدار شدم و تعبیر واقعه خویش بآن نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواهد خواست حضرت
عثمان ایشانرا در مدینه سال هفتم از هجرت بعد در عالم دادند و در آن وقت

ایشان سی و پنجساله بوده‌اند و مهر ایشان چهارصد دینار زر سرخ و به روایتی
چهار هزار درم نقره بوده و وفات ایشان در سال چهل و دوم یا چهل و چهارم
از هجرت واقع شده و قبر در بقیع است حضرت حفصه رضی الله عنها
ایشان دختر حضرت امیر المؤمنین عمر بن خطاب اند رضی الله عنه و مادر ایشان
زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب است و در سال سوم یا دوم از
هجرت حضرت سید انام صلعم ایشان را در عقد خویش درآورده‌اند و ولادت
ایشان پنجسال پیش از بعثت بوده و وفات در سال چهل و پنج یا چهل و یک
یا چهل و هفت هجری واقع شده و قبر در بقیع است حضرت جویریه رضی
الله عنها نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عایذ بن
مالک است و آن سرور صلعم ایشان را در ماه شعبان سال پنجم یا ششم از هجرت
عقد خویش درآورده‌اند و وفات ایشان در مدینه سال پنجاه و پنج یا پنجاه و
شش هجری واقع شده و مدت عمر شصت و پنجسال بوده و قبر در بقیع است
حضرت میمونه رضه نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بجیر بن
الهزم است و نام مادر هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث است در سال
هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین عمرة القضا ایشان را در عقد خویش در

در آوردند از ایشان مرویست که فرموده اند شبی نوبت من بود رسول
صلعم از پیش من بیرون رفتند برخاستم و در را بستم بعد از لحظه آمده در را
بر زدند نگشودم سوگند دادند که در را بگشای گفتم یا رسول الله در شب نوبت
من در خانه زنان دیگر میروید فرمودند نکردم لیکن بتقاضای حاجت رفته
بودم وفات ایشان در سال پنجاه و یک هجری و بقولی شصت و یک یا شصت
و یا شش بوده و قبر در بقیع است حضرت ام سلمه رضی الله عنها نام
ایشان هند بنت ابی امیه است و رسول صلعم در ماه شوال سال چهارم از هجرت
ایشان را در عقد خود در آوردند مهر ایشان متاعی بود که قیمت آن ده درم
بود و آخرین زنی که از ازواج مطهرات برحمت حق پیوست ایشان بودند
وفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاه و نه هجری
بوده و ابو هریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده اند و مدت عمر هشتاد و
چهار سال قبر در بقیع است ذکر بنات طاهرات زاکیات حضرت
صلعم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها کنیت ایشان ام محمد و
القاب مبارک ایشان طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول است اگرچه
فاطمه زهرا از همه خوردترین بنات آنسرور صلعم اند اما در محبت و شفقت

را آبایشان بود بزرگترین همه اند و جمیع اولاد و
است حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در را
بعد از مراجعت از غزوه بدر ایشا نرا خواستگاری
فاطمه پانزده یا هیزده ساله بودند و سه پسر
و حسین و محسن و سه دختر که زینب و ام کلثوم
متولد شده اند و محسن و رقیه در طفولیت بر حمة
بعبد الله جعفر و ام کلثوم که بحضرت امیر المومنین
فرزند نماند از حضرت عایشه رضی الله عنها پرسیده
بود رسول صلعم فرموده فاطمه گفتند از مه
روزی پیغمبر صلعم با حضرت علی و فاطمه رضی
هر دو تلطف مینمودند حضرت علی گفتند یا رسول الله
یا من انسم و فرمودند که ای احب الی منک
فاطمه دوست ترست بسوی من از تو و تو عزیزتر
بحضرت سید انام صلعم بحضرت فاطمه
پیش آمد دیدی گفتند یا رسول الله آری

ازین بر زمین نیامده امروز از پروردگار خود دستوری خواست که بر من سلام
کند و بشارت مرا که فاطمه سیدهٔ زنان اهل بهشت و حسن و حسین سید جوانان
اهل بهشت خواهند بود ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا در سال
پنجم و بقولی چهل و یکم از واقعهٔ فیل پنج سال پیشتر از نبوت حضرت سید
انبیا صلعم واقع شده و وفات در شب سه‌شنبه سوم ماه رمضان بعد از
وفات آنسرور صلعم و بقول اصح شش ماه روی نموده مدت عمر شریف
بیست و هشت سال بوده و قبر در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علی
گذارده اند و بقولی عباس رضی الله عنهما **حضرت زینب رضی
الله عنها** ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشان را
با پسر خالهٔ ایشان ابوالعاص بن الربیع عقد کرده بودند و بعد از ایمان
آوردن ابوالعاص آنسرور زینب را تجدید نکاح کرد و بقولی
بهمان نکاح باو باز گردانیدند و از ایشان یک پسر علی نام و یک دختر
امامه نام متولد شد پسر چون بسن حد بلوغ رسید از دنیا برفت و امامه را
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا بموجب
وصیت ایشان بعقد خویش در آوردند ولادت ایشان پیش از نبوت

در سال سوم از وقعه فیل بوده وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده
حضرت رقیه رضی الله عنها ایشان بعد از حضرت زینب متولد
شده اند و سید انام علیه الصلوة والسلام ایشانرا با امیر المومنین عثمان رضی
عقد نموده اند و از ایشان پسری شد و آن پسر در سن دو سالگی وفات
یافت و بعد از ان دیگر فرزند نشد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت
در سال سی و سوم از وقعه فیل بوده وفات در سال دوم از هجرت که
آنسرور بغزوه بدر رفته بودند واقع شد و قبر در بقیع است حضرت
ام کلثوم رضی الله عنها بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنها
متولد شده اند نام ایشان امنه بود آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت
رقیه در سال سوم از هجرت ایشانرا بعقد نکاح امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
داده بودند مطلقا با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نهم از هجرت
بوده بیت ذکر نساء العارفات الصالحات رحمهم الله تعالی
حضرت زایده رحمها الله تعالی ایشان کنیزی حضرت امیر
المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنها گویند روزی بملازمت حضرت رسالت
پناه صلعم آمده سلام کردند آنسرور صلعم فرمودند ای زایده چرا پیش

پیش من دیر دیر می آیی تو موفقه و من ترا دوست میدارم زایده گفت یا رسول
الله صلعم امروز تجبی آمده ام فرمودند آن چیست گفتند بامداد بطلب هیزم
بیرفتم چون پشتاره هیزم ببستم و برسنگی نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از آسمان
بزمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوی
و بگوی رضوان خازن بهشت گفت بشارت باد ترا که بهشت بر امتان تو
بسه وجه قسمت کرده اند گروهی بحساب به بهشت روند و گروهی حساب آسان کنند
وگروهی را بشفاعت تو ببخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان
و زمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشتاره را بر نمی توانستم برداشت گفت
یا زایده این پشتاره را بر سنگ بگذار و مر سنگ را گفت آن پشتاره را با [illegible]
بخانه عمر رضه ببر آن سنگ روان شد و پشتاره هیزم همی آورد تا بدر خانه حضرت
عمر رضه و رسول صلعم برخاستند و با زایده بدر خانه حضرت عمر رضه رفتند و اثر آمد
شد سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد لله که خدای تعالی مرا از دنیا بیرون
نبرد تا رضوان مرا بآمرزش امت من بشارت نداد و خدای تعالی زنی را از امت
من بدرجه مریم رسانید حضرت شعوانه رحمها الله تعالی از عجم
بوده اند در دوره [illegible] می نشستند و نغمات خوش و وعظ میفرمودند و آواز خوش داشتند

عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشان از گفتند
بیشتر بسم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار
مرا دوست تر است از کور شدن عذاب دوزخ در آخرت و گفتند چشمی
که از لقای محبوب باز ماند و دیدار او مشتاق باشد بی گریه نیک نمی نماید
گویند چون پیر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند
گفتند ای فضیل میان تو و خدا تعالی چیزی هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل
عیاض نعره بزدند و بیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد
و پنج هجری بوده حضرت عفیره العابده رحمها الله از اهل بصره
بود و معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا
گشت کسی گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدا
از آن دشوار تر است وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری
بوده حضرت رابعه بصری رحمها الله تعالی اصل ایشان
از بصره است بزرگی و حالت فقر زیاده بر آن داشتند که در تحریر گنجد سفیان
ثوری رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسایل بصحبت ایشان میرفتند و محبوت
و دعاهای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند تا

تا سحر بر پای می ایستادندی و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند
ی ایشانرا عزم حج پدید آمد روی به بادیه نهادند و خربکی داشتند که رخت بر آن
کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که ما رخت شما
برداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و
ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الهی پادشاهان چنین کنند با عورتی غریب
عاجزی مرا بخانه خود خواندی و در راه خرم را بمیراندی و در بیابان تنها گذاشتی
هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار بر وی نهادند و بمکه معظمه
رفتند راوی گفته که بعد از مدتی همان خر را دیدم که میفروختند و شیخ زین الدین
عطار در باب ایشان مینویسند که چون زنی در راه خدا مرد بود او را زن نتوان
گفت و والد ایشانرا چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند بایت جهت رابعه
میگفتند و در شبی که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم را
بخواب دیدند که می فرمایند که این دختر سیده ایست که هفتاد کس از امت را شفاعت
خواهند کرد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان
آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم و چون سلطان ابراهیم گفته اند
که دیگران راه کعبه را بقدم رفتند و من هر قدمی دو رکعت نماز میگذاردم

تا چهارده سال بمکه رسیدند و خانه را ندیدند و گفتند سبحان الله مگر چشم
مرا خللی رسیده هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نرسیده اما کعبه باستقبال
ضعیفه رفته است که روی باین خانه دارد و درین اثنا سلطان دیدند که حضرت
رابعه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای رابعه این چه شورست که در جهان
انگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان انگنده که چهارده سال درنگ کرده تا بخانه
رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم رابعه گفتند
تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی
را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری فرمودند از دوستی
رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم گویند فصل بهاری در خانه رفتند و بیرون
نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفتند باری تو در رو
آی تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشان را بسیار کهنه دید
گفت کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم دارم که دنیا
خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی
است و می فرمودند که الهی مارا از دنیا هرچه قسمت کرده بدشمنان خود ده و مارا
تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند

بودند گفتند بر خیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند و بیرون
رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی ها یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر
من که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در محنت بازگرد از دنیا بسوی
پروردگار خود در آن حالتی که پسند کننده آنچه تو را داده اند پسندیده نزد
خدای پس در زمره بندگان شایسته من و در آی در بهشت همراه مقربان
چون اکابر به بدن در آمدند دیدند که برحمت حق پیوسته اند وفات ایشان در
سال یکصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت
ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خبر گوی از منکر و نکیر فرمودند چون آنجا آمدند
در آمدند گفتند من ربک گفتم بازگردید و حق تعالی را بگوئید که با چندین هزار خلق
تو پیره زالی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموشت
کنم حضرت نفیسه رحمها الله نام پدر ایشان حسن بن زید است
از عقبا و نساء محدثه و مقیم مصر بودند منقول است که چون امام شافعی رحمه الله
بمصر رسیدند پیش ایشان حدیث سند نمودند و چون امام برحمت حق
پیوستند جنازه امام را بخانه ایشان بردند نماز گذاردند وفات ایشان

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند حضرت فاطمه نیشاپوریه
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه بیست از هیچ مقام اورا
خبر نکردم که آن خبر اورا عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیدند
و پرسیدند که کرا بزرگتر دیدی ازین طایفه فرمود منزلی بود در مکه اورا فاطمه
نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب می آمد
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکرد و
گفتند از شیوه ان گرفتن ذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بیست و سه هجری بوده است حضرت تحفه رحمها الله

[illegible]

از کبارات عارفات کاملات واصلات بودند از شیخ سری سقطی
قدس سره منقول است که فرمودند شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد
چنانچه تهجد فوت شد چون نماز بامداد بگذاردم و بیرون آمدم بجهت حصول
تسکین آن اضطراب بهر جا که رفتم هیچ فائده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و اهل ابتلا را ببینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به بیمارستان در
آمدم دل من تسکین یافت و سینهٔ من منشرح گشت ناگاه کنیزکی
دیدم جامهٔ نیکو داشت و جامه‌های پوشیده بوی خوش از وی بمشامم
رسید هر دو دست و هر دو پای در بند بود چون مرا دید بگریست و شعری چند
بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده
خواجه او را بند کرده باینجا فرستاد مگر بحال آید چون این سخن بشنید بسیار
بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن این است که ای گروه مردم گناهی ندارم
ولیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا در بند کرده اید بغیر از محبت او
گناهی در خود نمی یابم و من شیفتهٔ محبت دوستی ام که از درگاه او بی فرمانی نمیتوانم
کرد پس آنچه صلاح من انگاشته اید فساد منست و آنچه فساد من میدانید صلاح
منست و شخصی که خداوند خود را دوست دارد از وی راضی باشد بر او گناهی نیست

این سخنان او مرا بغایت اثر کرد و باندوه و گریه آورد و کنیزک گفت ای سری
این گریه بر صفت او چون باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن است
بعد از آن بیخود شد و بهوش آمد گفتم ای جاریه گفت لبیک ای سری گفتم
مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم جاهل نشدم گفتم شنیده‌ام که دعوی
محبت میکنی کرا دوست میداری گفت آنکس را که شناسا گردانید ما را
بنعمتهای خود و منت نهاد بر ما بعطای خود بدلها قریب است و سایلانرا
مجیب گفتم ترا اینجا که بند کرد گفت ای سری حاسدان باهم یاری کردند
بعد از آن نعره بزد و بیفتاد گمان بردم که بمرد و چون بخود آمد بیتی چند مناسب
حال خود بخواند صاحب بیمارستان را گفتم او را رها کن چنین کرد گفتم برو
هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم که مولای حقیقی بنده مرا مملوک
دیگری گردانید اگر او راضی شود بروم و الا صبر کنم گفتم والله این از من عاقلتر
است درین اثنا خواجه تحفه بیامد و صاحب بیمارستان او را پرسید تحفه کجاست
گفت اندرون است و حضرت شیخ سری سقطی نزد او است خرم شد و در آمد
و بر من سلام کرد و تعظیم بسیار نمود گفتم این کنیزک از من بتعظیم اولیتر است چه
گناه او را محبوس کرده گفت بسبب بسیار است دیوانه شده نمیخورد و نمیخوابد

دمی خواهید و نمیگذارد که ما خواب کنیم فکر و گریه بسیار میکند و تمام بضاعت من
این است و تمام مال خود که بیست هزار درهم باشد خریده ام وامید داشتم
که مثل آن سود کنم از جهت کمالی که در هنر جه دارد گفتم صفت او چیست گفت
مطربه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلا است گفت یکسال گفتم
ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین ابیات سرود مینمود
که حاصل این بیت سوگند بحق تو که نشکنم عهدی که با تو دارم و مکدر نکرده ام دوستی ترا
بعد از آنکه صفا یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن
سازم آن دل را پس ای آنکسی که مرا صاحبی نیست بغیر از تو و تو گذاشته مرا
در مردم بهبندگی بعد از آن برخاست و عود بشکست دیگریه در آمد تصور کردیم که
بمحبت کسی مبتلا است و ظاهر شد که چنین نیست از تحفه پرسیدیم حال چنین است
با دل بریان و دیده گریان بیتی چند برخواند که معنی این است خطاب کرد مرا حق
از دل من و وعظ من بر زبان من بود نزدیک شدم باو بعد از دوری و مخصوص
گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا اجابت کردم وقتی که خوانده شدم لبیک
گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خوانده بعد از آن صاحب تحفه را
گفتم که بهای او بر ذمه منست و زیادت میدهم فریاد بر آورد گفت تو مرد درویشی

و بهای او را از کجا دهی گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم
بعد از آن گریان برفتم بخدای سوگند که مالک یک دینار نبودم و تمام شب
متحیر بودم و تضرع میکردم و خواب نمی آمد و میگفتم ای پروردگار بر پنهان و
آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی در بزد گفتم
کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم و مردی دیدم با چهار غلام
و شمعی با خود دارد گفت ای استاد اذن در آمدن میدهی گفتم در آی چون
در آمد گفتم کیستی و چرا آمدی گفت احمد بن مثنی امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز
داد که پنج بدره زر بردار و پیش سری بر و نفس او خوش گردان که تحفه را
بخرد و ما را با تحفه عنایتی است چون این بشنیدم سجده شکر بجا آوردم و نشستم
تا صبح شد نماز فجر ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتم صاحب بیمارستان
در انتظار بود چون مرا دید گفت مرحبا در آی که تحفه را نزد حقتعالی قربتی
هست دوش هاتفی بمن آواز داد و گفت به بستی که او از ماست با ولی که
خالی نیست از عطا پس بلند شد و باز بلند شد در همه حال چون تحفه ما را دید
چشم پر آب کرد و با خدای در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی
در این وقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم گریه چرا آنچه تو گفتی آوردم پنجاه هزار

شود گفت نخواهم گفتم بمثل قیمت شود گفت ای سری الرحمه دینار از کف
دهی قبول نکنم تحفه آزاد است در راه خدا گفتم قصه چیست گفت ای استاد
دوش مرا سرزنش کرد خدا ترا گواه میگیرم که از همه مال چون بیرون آمدم و
در خدا تعالی گریختم روی بازین مشی کردم او نیز میگریست گفتم چرا میگریی
گفت گویا خدا تعالی با بچه مرا خواند با من از من راضی نیست ترا گواه میگیرم
همه مال خود را در راه خدا تعالی صدقه کردم گفتم سبحان الله چه بزرگست
برکت تحفه بر همه بعد از آن تحفه برخاست و جامهای که در بر داشت بیرون کرد
و پلاسی پوشیده بیرون رفت و میگریست گفتم خدا تعالی ترا زیادتی
داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی آن اینست میگریزم از او بسوی او
گریه میکنم از او نزد او سوگند بحق او که او دوست خواست من و همیشه ام پیش او تا
برساند مرا و محظوظ گرداند بچیزیکه امید دارم از او بعد از آن بیرون آمدیم و چندانکه
تحفه را جستیم نیافتیم بر سر نیت کعبه کردیم احمد مثنی در راه بمرد و من و صاحب
تحفه بمکه معظمه رسیدیم و در وقت طواف آواز مجروحی شنیدیم که این ابیات
میخواند که معنی آن اینست دوست خدا در دنیا بیمار است و درازست بیماری
او پس دوای او در داو است نوشانیده دوست خود را جام محبت خود

پس سیراب گرداند خدای وقتی که نوشانید آن جام محبت را پس
بیهوش شده از محبت و خواهش بسوی او و میخواهد و دوستی بغیر او
چنین است کسی که دعوی شوق بسوی او کند مجنون باشد تا آنکه بیند
او را پیش او رفتم چون مرا دید گفت ای سری گفتم لبیک تو کیستی که خدا
ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد از شناختن ناشناختن چرا
من تحفه ام و او ضعیف شده بود گفتم ای تحفه چه فایده دیدی بعد از آنکه
تنهائی گزید گفت خدای تعالی مرا بقرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت
داد گفتم این منتی ببرد گفت رحمه الله خدای تعالی او را از کرامتها چندان
بخشیده که هیچ چشم ندیده است و همسایه منست در بهشت گفتم خواجه تو که
ترا آزاد کرد با من آمده است دعای پنهانی کرد و در برابر کعبه بیفتاد و
جان بداد چون خواجه او بیامد و وی را مرده دید بروی افتاد و رفتم که
وی را بردارم مرده بود بتجهیز و تکفین ایشان کردم و بخاک سپردم رحمهم
الله تعالی ه حضرت ام عیسی رحمها الله نام پدر ایشان
ابراهیم حربی است از نساء عارفات کاملات بودند و در فقه فتوی
می نوشتند وفات ایشان در ماه رجب سال ششصد و بیست و هشت

هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشانست حضرت ام
محمد رحمها الله تعالی والده ماجده شیخ ابی عبد الله خفیف
قدس الله سره از کبرای عابدات قانتات بوده اند و ایشانرا مشاهدات
و مکاشفات بسیارست همراه پسر خود از راه بحر بسفر حجاز رفتند گویند
که شیخ ابو عبد الله در عشرهٔ اخیر رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر
دریابند ببام بر آمده نماز میکردند والده ایشان ام محمد در درون مسجد نشسته
بودند ناگاه انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت آواز دادند که
ای محمد ای فرزند آنچه تو آنجا میطلبی اینجاست شیخ فرود آمدند و آن انوارا
دیدند و در قدم والده خود افتادند شیخ میفرمودند از آن وقت قدر والده
خود دانستم حضرت امة الواحد رحمها الله نام ایشان
ستینه و نام پدر حسین بن اسمعیل محاملی است با هم علم قرات و حدیث و فقه
و فرایض و هم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقه بسیار میدادند
وفات ایشان در ماه رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجری بود
و مدت عمر از نود سال متجاوز بود حضرت امة السلام نام پدر
ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف است شاگرد محمد بن اسمعیل

بصلاحی اند و تقوی و زاهدی و ابوعلی از شاگردان ایشانند و فضایل
و کمالات بسیار داشته اند ولادت ایشان در رجب سال سیصد و
هژده هجری بوده و وفات در رجب سال سیصد و نود واقع شده
حضرت میمونه واعظ نام پدر ایشان شاقوله است حافظ
قرآن مجید و فرقان حمید بوده اند روزی در وعظ گفتند جامه که در وجه
حلال باشد و در آن کسی گناه نکند زود پاره نمیشود چنانچه پیراهنی که در بر
دارم بافته مادر منست و چهل و هفت سال است که پوشیدم و پاره نشده
نقل است از عبد الصمد پسر ایشان که در خانهٔ ما دیواری بود مشرف
بر افتادن بوالدهٔ گفتم که این دیوار را از سر نو باید ساخت ایشان
بر پارهٔ کاغذ چیزی نوشتند و گفتند این کاغذ را باین دیوار محکم ساز
چنان کردم بیست سال آن دیوار بحال ماند و نیفتاد و بعد از فوت ایشان
بخاطر من رسید که ببینم در آن کاغذ چه نوشته اند بمجرد جدا ساختن
دیوار بیفتاد و در آن نوشته بودند که ان الله یمسک السموات والارض
ان تزولا یا ممسک السموات والارض امسکه وفات ایشان در
سال سیصد و نود و سه هجری بوده **حضرت خدیجه واعظ**

از کبار فقرا و عارفات صالحات و عمه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی
غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اند رضی الله عنها گویند یکبار در جیلان
خشک سال شد مردم بجهت طلب باران بیرون رفتند باران نیامد
همه بخدمت ام محمد آمدند و در خواست دعای نزول باران نمودند ایشان
صحن خانه خود را رفتند و گفتند خداوندا من جاروب کردم و تو آب
بپاش در همان زودی باران در گرفت و چندان بارید که گوئی سر
مشکها کشادند حضرت ام محمد رحمها الله نام پدر ایشان محمد
بن علی بن عبدالله است با ابن سمعون صحبت داشته اند و در صدق و
صلاح و زهد و ورع بی نظیر بوده اند ولادت ایشان در سال سیصد و
هفتاد و چهار هجری وفات در سال چهارصد و شصت بوده و مدت عمر
هشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است حضرت
کریمه مروزیه نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم است علم
ظاهری و باطنی را جمع کرده بودند و حدیث درس میگفتند وفات
ایشان در سال چهارصد و شصت و سه هجری بوده حضرت
فاطمه و اعظر رحمها الله تعالی نام پدر ایشان حسین بن حسن

بن فضلویه است در مجلس وعظ ایشان همه نساء صالحات شهر
حاضر میشدند و بفیض میرسیدند وفات ایشان در سال پانصد و
بست و یک هجری حضرت فاطمه نام پدر ایشان نصر بن عطار
است از سادات نساء و در ریاضت و مجاهدت و زهد و تقوی یگانهٔ زمانه
بودند گویند در مدت عمر از خانه خود جز سه مرتبه بیرون نیامده بودند
وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری واقع شد
بعضی از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاهدت را بمرتبه رسانیده
اند که بالاتر از آن متصور نیست چنانچه امام عبد الله یافعی رحمه الله در تاریخ
خود از یکی از مشایخ روایت میکند که زنی مصریه در نواحی مصر سی سال
بر یکجا اقامت کرد که در سرما و گرما از آنجا نرفت و درین سی سال نخورد و
هیچ نیاشامید و هم امام یافعی در روض الریاحین آورده اند که یکی از
طایفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله و حیران سی سال بر دو پای
ایستاده مانده و در زمستان و تابستان نه بنشست و نه در روز از آفتاب
و باران اندر پناهی بوده و مارها و عقربها گرد او درمی آمدند و هم امام
عبد الله یافعی گوید که یکی از علما نقل کرد که در خوارزم زنی دیدم که نیاورد

زیاده از بست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس الله سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت
شیخ ابوسعید ابو الخیر قدس الله تعالی روحه فرموده اند که در مهوه پیره زنی بود
که اورا بیبک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابوسعید بتظلم آمده ام گفتم
بگوی گفت مردم دعا میکنند که مارا یک نفس بجا باز نگذارد سی سال است
که میگویم که مرا یک طرفة العین بمن باز گذار تا ببینم که من کیم با من خود بستم
هنوز اتفاق نیفتاده است حضرت بی بی جمال خاتون نام
پدر ایشان قاضی سانیده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر
ایشان در ذکر سلسلهٔ علیه قادریه مذکور شده بی بی جمال خاتون
از کبار نساء عارفات قانتات اند و در ترک و تجرید رابعهٔ وقت
طریقه شغل بالله بوده خود و از برادر بزرگوار دارند و خوارق و کرامات بسیار
از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه وقتی قریب به دو من گندم
در طرف خانه مبارک خود انداخته بودند و هر روز ازان گندم میبردند
صرف وابستگان و فقرا مینمودند و گندم بجای خود بود و تا یکسال کفایت
کرد گویند روزی ماهی بخانه ایشان آوردند در وقت ایشان خوشش بود

چون نظر بر آن ماهی انداختند نوری در ظاهر او پدید آمد فرموده اند این
ماهی را نگاه دارید که یمن دارد تا حال آن ماهی خشک شده خویشان
ایشان دارند و برکات آن طاهر در غله یا متاعیکه نگاه میدارند برکت
عجیبی دران پیدا میشود و گویند هر کس را مهمی و حاجتی روی میدهد بخدمت
ایشان رسیده التماس فاتحه مینمایند از برکت توجه ایشان آن مهم
بکفایت میرسد و طعامی که بروح بزرگان می پزند اول بدست مبارک خود
طعام را از دیک میکشند بعد از آن دیگری را امر میکنند هر قدر مردمی که حاضر شده
باشند همه میرسد و کمی نمیکند سن شریف ایشان از شصت سال تجاوز
است و در سوستان بوطن خود اقامت دارند و هرگز از انجا بجای
دیگر نرفته اند و بدیدن حضرت میان میر نیز نیامده اند و تا امروز که سال
هزار و چهل و نه هجری است در قید حیات اند **خاتمه** الحمد لله
والمنة که این کتاب مسمی بسفینة الاولیا از یمن روح مطهر حضرت سید
انبیا صلی الله علیه و علی آله و صحابه و سلم و توجه اولیای معظم قدس الله
ارواحهم در شب بیست و هفتم ماه رمضان المبارک سال یکهزار و چهل
و نه هجری که سال بیست و پنجم از سن این فقیر است باتمام رسید اگر چه

اگرچه عبارت این کتاب راست براست است و در عبارت آرایی مقید
نشده و فارسی ساده بعام فهم نوشته لیکن بعضی جا اقتدا بعبارات نفحات
الانس قطب الاولیا قدوة الاتقیا نیر آسمان عرفان خورشید فلک
الیقین حضرت مولانای نور الملت والدین عبد الرحمن جامی قدس سره
السامی که کمال فصاحت و بلاغت دارد و ایشان از استاد خود شنیده اند که
در بیان روزمره خود را نیز ترک ساخته اگرچه بخود است که بعضی از سخنان
خوش و احوال و خوارق مشایخی که الحال در قید حیات اند و این فقیر خود
ایشان را ملازمت نموده و کرامات از ایشان مشاهده کرده داخل این
کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا نمیکرد ننوشت و همین سبب سخنان
عالی و نکتهای دقیق اکابر سلف را که عام فهم نبود نیز داخل نساخته
شیخ ابوسعید خراز چون سخن رسید ایشان را گفتند ای سید قوم چرا این
سخن نگوی فرمودند این مردم از حق عنایت غایب اند ذکر حق با غایبان
غیبت است و چنانچه گفته اند الولی یعرف الولی همچنین سخنان ولی
را هم جز ولی نفهمد پس بغیر ایشان نباید گفت امید که این سفینه
از برکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد و خوانندگان را بهره

تمام ازان حاصل آید اگر بمقتضای بشریت سهوی و خطائی
شده باشد ارباب دانش آنرا بذیل اصلاح بپوشند
الحمد لله حمداً کثیراً دایماً ابداً تمت تمام شد نسخه
متبرکه سفینة الاولیا بتاریخ هشتم شهر
ذی القعده سنه ۱۲۶۶ هـ
روز یکشنبه
العاقبة بالخیر
باد